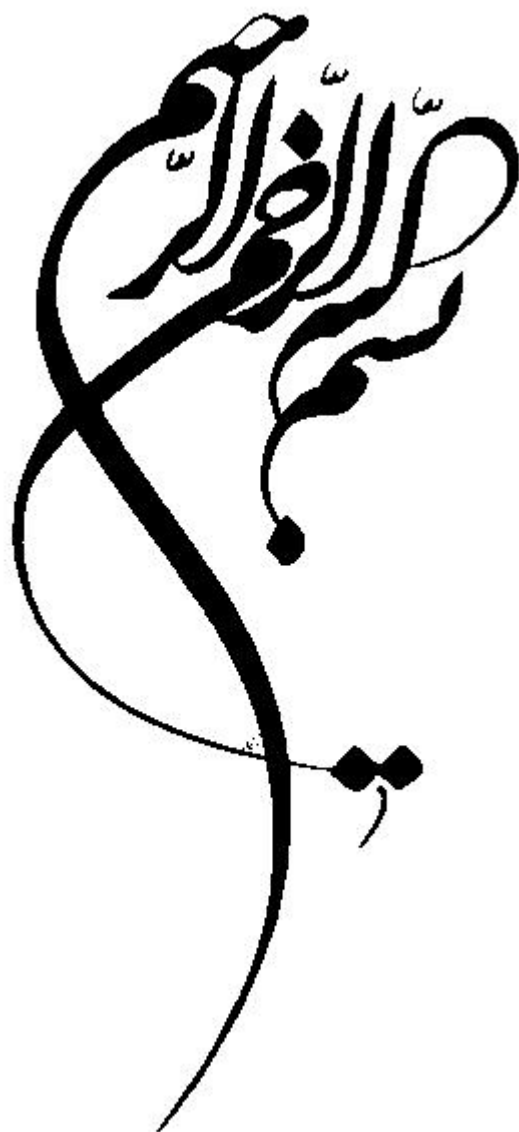




عرفان اسلامی جلد 5

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 7

عرفان اسلامی جلد پنجم

باب 13

در آداب شروع نماز

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَأَنْسَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالْخَلْقَ وَمَاهُمْ فِيهِ (وَفَرَّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنْ اللَّهِ تَعَالَى) «1» وَعَايِنْ بِسَرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَادْكُرْ وَقُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْأَلَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ] «2» وَقِفْ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فَإِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَصْعِرْ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَالثَّرَى دُونَ كِبَرِيَّائِهِ.

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ فَقَالَ: يَا كَاذِبُ اتَّخَذَنِي وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَحْرَمَنَّكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَلَا أَحْجُبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي وَالْمَسَارَّةِ بِمُنَاجَاتِي.

وَأَعْلَمْ أَنَّهُ غَيْرُ مُتَحْتَاجٍ إِلَى خِدْمَتِكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْ عِبَادَتِكَ وَدُعَائِكَ وَإِنَّمَا دَعَاكَ بِفَضْلِهِ لِيَرْحَمَكَ وَيَبْعُدَكَ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَيَنْشُرَ عَلَيْكَ مِنْ بَرَكَاتِ خَنَائِيَّتِهِ وَيَهْدِيكَ إِلَى سَبِيلِ رِضَاةٍ وَيَفْتَحَ لَكَ بَابَ مَغْفِرَتِهِ.

فَلَوْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى ضِعْفِ مَا خَلَقَ مِنَ الْعَوَالِمِ اضْغَاعاً مُضَاعَافَةً عَلَى سَرْمَدٍ الْآبِدِ لَكَانَ عِنْدَهُ سِوَاءً كَفَرُوا بِهِ بِاجْمَعِهِمْ أَوْ وَحَدُوهُ.

فَلَيْسَ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْخَلْقِ إِلَّا إِظْهَارُ الْكَرَمِ وَالْقُدْرَةِ فَاجْعَلِ الْحَيَاءَ رِذَاءً وَالْعَجْزَ إِزَاراً وَادْخِلْ تَحْتَ سَرِيرِ سُلْطَانِ اللَّهِ تَعْنَمَ فَوَائِدَ رُبُوبِيَّتِهِ مُسْتَعِيناً بِهِ وَمُسْتَعِيناً إِلَيْهِ.

(1) - این قسمت در ترجمه عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

(2) - یونس (10): 30.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 8

[إذا استقبلت القبلة فانس من الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه و فرغ قلبك عن كل شاغل شغلك عن الله تعالى و عاين بسرك عظمة الله عزوجل و اذكر وقوفك بين يديه قال الله تعالى: **هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ**] **«1»** وَقَفَ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجَا فَازْدَا كَبُرَتْ فَاسْتَصَغَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَالتَّرَى دُونَ كِبَرِيَّائِهِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون برای ادای نماز به سوی قبله ایستادی، پس باید فراموش کنی دنیا را و هر چه در دنیا است و باز فراموش کنی خلق عالم را و آنچه خلق عالم گرفتار او هستند و دل از آنچه که تو را از حضرت او باز می دارد، پاک کن و با حقیقت باطنی که ایمان و عشق و چشم بصیرت است، عظمت حضرت او را معاینه خود قرار ده و به یاد روزی که در برابر او باید برای حساب بایستی باش؛ آن روزی که درباره آن فرموده:

در روز قیامت روبرو می شود هر نفسی به آنچه از پیش فرستاده و برگردانده می شوند به سوی خدای خود که مولای حق آنان است.

قیام و ایستادن به هنگام نماز در برابر حضرت حق، بر قدم خوف و رجا باشد و چون تکبیر نماز گفتی آنچه مخلوق بین آسمانها و زمین است، ذلیل و زیون

(1) - یونس (10): 30.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 9

و ناچیز بدان و تنها عظمت و بزرگی را شایسته جناب او دانسته و مخصوص آن حضرت حساب کن.

در این جملات معنوی و ملکوتی چند مسئله مهم مورد توجه قرار گرفته است:

1- قبله.

2- حال قلب.

3- قدم خوف و رجا.

4- حقیقت تکبیرة الاحرام.

پیش از توضیح و شرح این مطالب، لازم است به عظمت نماز که این چهار حقیقت و دیگر حقایق آینده از اجزای آن است اشاره شود، تا اهمیت و ارزش نماز و نمازگزار روشن شود، سپس به شرح اجزای آن می‌پردازیم.

چهره با عظمت نماز

نماز، محکم‌ترین رشته الفت بین بندگان و خداست و وای بر آن بدبختی که از این پیوند با صفای الهی جدا باشد و حیات و زندگیش از نور این عبادت، بی‌بهره بماند.

نماز، واقعی است که خدای مهربان عشق و محبت از انسان خواسته و نورانی‌ترین عمل در شبستان حیات بشر است.

نماز، ریسمان اتصالی است که همه هستی و موجودیت آدمی را، به ملکوت پیوند داده و مانند این منبع فیض، برنامه‌ای بهتر برای ایجاد ارتباط بین بشر و حق مطلق نمی‌توان یافت.

نماز، پناه بی‌پناهان، سنگر دردمندان، گلستان روح‌افزای عاشقان، چراغ پرفروغ نیمه شب مشتاقان، صفای دل مستان و سیر و سلوک آگاهان است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 10

نماز، برتر از همه عبادات، منعکس‌کننده تمام واقعیت‌ها، منبع برکات و کلید گشاینده مشکلات و شستشو دهنده خطرات از قلب و نور و روح عارفان و خالصان است.

نماز، زنده‌کننده جان، صفابخش حیات جاودان، روشنی‌راه رهروان، تکیه‌گاه سالکان، راز و نیاز عارفان، سرمایه مستمندان، دوی درد بی‌درمان، شعله دل‌بیداران، نوای قلب بی‌دلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، مایه شادی سحرخیزان، سوز جان سوختگان، حرارت روح افسردگان، مایه بقای جان دستگیر انسان به موقع خطر و منجی بشر از تمام بدبختی‌هاست.

نماز، عمود دین، عصمت یقین، در رأس احکام دین، آیت مبین، نور جبین، زداینده اندوه غمین، برطرف‌کننده شرم شرمگین، دلگرمی دل‌مسکین و شادی جان‌اندوهگین است.

نماز، مایه قرب الهی است که بدون آن، جلب فیض خاص از پیشگاه با عزت ربوبی برای هیچ کس امکان ندارد.

نماز، حقیقتی است که کیمیای حیات بدون آن بی سود است، بی خبران از نماز بی خردانند و محرومان از این مقام اسیر دست شیطانند، ثروتمندان بی نماز، تهیدستند و فقیران با نماز، ثروتمندان بزم وجودند.

نماز، روزنه‌ای به سوی بهشت و انسان فاقد آن هیزم جهنم است، میدان زندگی بدون نماز هم‌چون منطقه‌ای بدون خورشید و خانه‌ای که خالی از این حقیقت باشد، از رحمت خاص حضرت دوست جدا است، دل بی نماز جایگاه کبر و غرور و جان بی نماز تراکمی از ظلمت‌ها و پستی هاست.

نماز، حقیقت بندگی، اصل پابندگی، نبود آن مایه شرمندگی و سستی در آن علت سرافکندگی و نور آن حرارت بخش زندگی و فرار از آن ریشه شر و افسردگی

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 11

و اجرای آن عین آزادگی و اتصال به آن رها شدن از بردگی و وجود آن در میدان حیات عین سازندگی و نمازگزار واقعی دور از هر آلودگی است.

نماز، راهبر به سوی خوبی‌ها، ظاهر کننده درستی‌ها، نجات دهنده از پستی‌ها، علاج کننده نادرستی‌ها، شفای مستی‌ها و درمان همه دردها است.

نماز، راهبر است که انجام آن وسیله قرب به داور و نسبت به عبادات دیگر هم‌چون جوهر و در دنیا و آخرت ناصر و یاور و بر تمام خوبی‌ها مصدر و واجب بر جمله افراد بشر است.

نماز، برای زندگی بهترین حاصل و فاقد آن موجودی ناقابل و کشتی نشینان حیات را ساحل و برای رهروان راه بهترین منزل و دل عشاق حقیقی به آن مایل و روح پرواز را محمل و شمع روشنی بخش هر محفل و ثروت و غنای سایل و بین انسان و عذاب فردا حایل است.

نماز، در فرهنگ الهی ریشه و بنیان و برای صورت حیات به منزله جان و بهترین دستور و حکم قرآن و امر واجب حضرت سبحان و اجرایش بر همه کس سهل و آسان و نور صفابخش دل با ایمان و میوه باغ عرفان و از جانب حق به بندگان عالی‌ترین احسان و صحیفه حق را بهترین عنوان و دردها را علاج و درمان و راه انسان به سوی رضوان الله اکبر است.

نماز، عین هدایت، مغز ولایت، بهترین عنایت، برترین کفایت، محکم‌ترین وصایت، عالی‌ترین روایت، ریشه درایت، قابل رعایت، از عذاب الهی هر کس را کفایت، قرآن مجید را شدیدترین آیت، رساننده انسان به حقیقت بی‌نهایت و برپا دارنده آن دارای قابلیت است.

مو شکافی و تحلیل از حقیقت نماز، نیاز به نگاشتن کتاب‌ها دارد، انسان‌گویی با برخورد به نیت، تکبیرة الاحرام، حمد، سوره، رکوع، سجود، تشهد و سلام، به

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 12

دریای بی‌کران و بحری بی‌ساحل برخورد کرده است.

تنها برای سوره مبارکه حمدش کتاب‌ها نوشته شده که هنوز به کنه با عظمت آن نرسیده‌اند!!

شرح و توضیح حقایق نماز و این سیر پرارزش معنوی فقط درخور پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و امامان با کرامت علیهم السلام است و دست ما تهیدستان از میوه این حقیقت کوتاه است.

این فقیر ناچیز، علاقه داشت که نماز را با همه گستردگی‌اش به رشته تحریر درآورد، اما کم‌مایگی و عجز قلم مانع از نوشتن است.

نماز را يك انسان منور به نور الهی و يك متصل به ملکوت عالی و يك آراسته به تخلیه، تخلیه و تجلیه و يك شریعت عشق او چشیده و يك نمازگزار واقعی باید تجزیه و تحلیل کند، تهی دست بی‌نوا را کجا رسد که چهره اصلی و ملکوتی این عبادت را نشان دهد؛ باید گفت که این نوشتار، فقط راهنمایی به ظاهر نماز و دورنمایی از چشمه پرفیض خداست.

امید است همان گونه که سالار شهیدان، حضرت حسین بن علی علیهما السلام در ظهر عاشورا، لحظه‌ای که ابو ثمامه صیداوی از حضرت خواست نماز ظهر را در آن باران اسحله به جماعت اقامه کند و آن جناب به او فرمود: خداوند تو را جزء نمازگزاران محسوب بدارد، همه ما و فرزندان ما را موفق به نماز واقعی و در قیامت کبری در صف نمازگزاران قرار دهد.

نماز در آئینه تاریخ

حضرت آدم علیه السلام و نماز

«تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، در توضیح آیه:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 13

[فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ] «1».

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت علیهم السلام که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد.

روایتی را از قول پدرش ابراهیم قمی، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند «2» که مورد اعتماد کتب رجال شیعه از قبیل: «معجم الرجال»، «قاموس الرجال»، «رجال الکشی»، «جامع الرواة» قرار گرفته که این اعتماد نمایش گر این معنی است که مسئله نماز از جانب حضرت ذوالجلال به عنوان عبادتی بزرگ و طاعتی عظیم در عصر حضرت آدم ابوالبشر مطرح شده و پروردگار عزیز آیین و مکتب مربوط به آدم را همراه با نماز قرار داده است!!

ترجمه فارسی روایت، تا آنجا که لازم می باشد از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

آدم پس از این که بر اثر نزدیک شدن به درخت منیه، از بهشت رانده می شود و به زمین هبوط می کند، به مدت چهل شبانه روز در کوه صفا واقع در مکه نزدیک به محل بیت اقامت می نماید.

در آن مدت به خاطر دوری از بهشت، در حالی که سر به سجده داشت سرشک از دیده می سفت و به خاطر دوری از جنت و به خصوص دچار شدن به مقام فراق از محبوب به شدت می گریست!!

او شب و روز سر به زانوی غم داشت و آتش دل در سرشک دیده آشکار می ساخت و گاهی جبین بر خاک درگاه حضرت معبود ساییده به عنوان اظهار فقر و عجز در پیشگاه آن غیاث مستغیثین عرضه می داشت:

(1) - بقره (2): 37.

(2) - تفسیر القمی: 1/ 44.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 14

ای خدا ای رهنمای گمراهان ای تو دانا هم به پیدا و نهان

ای تو پیدا جز تو ناپیدا همه وی تو بینا جز تو نابینا همه

یا غیاث المستغیثین الغیاث ای نشاط جان غمگین الغیاث

الغیاث ای بیکران دریای لطف الغیاث ای موج توفان خیز لطف

دور گشتم گم شد آواز جرس ای امیر کاروان فریادرس

در میان رهنزان ماندم اسیر گه به بالا می کشندم گه به زیر

آن چنان از عمق دل ناله کرد و خاک زیر صورت، از اشک دیده تر نمود که امین وحی بر او نازل شد و سبب ناله جانسوز او را از او پرسید؟ در پاسخ فرشته حق گفت:

چرا نگریم؟ برای چه ننالم؟ که من باید تا جان در بدن دارم در آتش اشک بسوزم و از حسرت جان بکاهم، مگر نه این است که مولای عزیز من و یار دلنواز من حضرت حق به خاطر عصیان من، مرا از جوار قرب بیرون کرده و از بهشت عنبر سرشت خود که جایگاه عزیزان اوست رانده و از پیشگاه رحمت بی نهایت محروم نموده و جایم را بر فراز خاک تیره در این بیابان پر از سنگ و خار قرار داده و از من ضعیف ناتوان و فقیر دل شکسته روی برگردانده. بر من است که تا می توانم بنالم و تا قدرت دارم اشک بریزم و در آتش حسرت و اندوه و پشیمانی بسوزم!!

فرشته وحی به او گفت:

به پیشگاه لطف حق برگرد و وجود خویش را به زینت توبه بیارای که توبه جبران کننده گناه گذشته است و علت جذب عنایت حق به سوی تائب، رو به پیشگاه او کن و با زبان حال و قلبی سوزان به حضرت او عرضه بدار:

ای به ازل بوده و نابوده ما وی به ابد زنده و فرسوده ما

حلقه زن خانه به دوش توایم چون در تو حلقه به گوش توایم

بی‌طمعیم از همه سازنده‌ای

جز تو نداریم نوازنده‌ای

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 15

از پی توست این همه امید و بیم

هم تو ببخشای و ببخش ای کریم «1»

خداوند مهربان چون اراده آدم را بر جبران گذشته راسخ دید و میل او را به بازگشت و توبه، میل حقیقی یافت، قبه‌ای از نور که جایگاه بیت را مشخص می‌کرد و تابش نورش حدود جغرافیایی حرم را معلوم می‌نمود، فرو فرستاد و به امین وحی فرمان داد که محل بیت را نشانه‌گذاری کند.

چون به وسیله آن نور الهی، محل بیت و حدود و حرم معلوم شد، فرشته وحی از آدم خواست آماده شود تا مراسمی را به جای آورده و در ضمن آن مراسم دست نیاز به سوی بی‌نیاز برای توبه بردارد.

آدم روز اول ذوالقعدة هبوط داشت و پس از طی مقدماتی روز ترویبه برنامه لازم را شروع کرد.

پدر آدمیان به فرمان فرشته وحی، غسل کرد و احرام بست، پس از آن در روز هشتم ذوالحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در منی بماند.

صبح روز نهم به عرفات آمد در حالی که زبان پاکش مترنم به تلبیه بود و آفتاب عرفات از ظهر می‌گذشت؛ امین وحی به او گفت که از ادامه تلبیه خودداری کن و دو مرتبه خود را به غسل، زینت ده و مشغول نماز عصر شو. پس از نماز خواندن، فرشته حق به وی گفت: در این سرزمین پیاخیز: چون برخاست، کلمات توبه را به دستور حق به وی تعلیم کرد، آن گاه آدم به شرف با عظمت توبه، پس از ادای فریضه عصر مشرف شد و عظمت از دست داده را بازیافت «2».

از این روایت پر ارزش که علاوه بر «تفسیر علی بن ابراهیم»، کتاب‌های دیگر هم

(1) - مخزن الأسرار، نظامی گنجوی.

(2) - بحار الأنوار: 178 / 11، باب 3، حدیث 25؛ مستدرک الوسائل: 329 / 9، باب 9، وجوب احترام الحرم وحکم صیده، حدیث 11018؛ تفسیر القمی: 1 / 44.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 16

نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود که فرهنگ آدم و آیین این پیامبر بزرگ، دارای نماز بوده، ولی چگونگی و کیفیت و شرایط و عدد رکعات و اوقات آن چسان بوده، از ما پوشیده است و دانستن آن هم برای ما چندان لزومی ندارد، مهم آن است که معارف اسلامی به طور قاطع می‌گویند: آدم برای به جای آوردن نماز دارای مسئولیت بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به هنگامی که آدم ابوالبشر از دنیا رفت، فرزندانش از جانب حق دستور گرفتند که قبل از دفن آدم بر او نماز بگذارند.

فرزندش هبة الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق! پیش قدم شو تا بر جنازه این مرد نماز گزارده شود، فرشته پاسخ داد: خداوند، ما را به سجده بر پدرت امر کرد و هم اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزند وی مقدم شویم، شما بر ما پیشی گیر و پنج تکبیر بر جنازه بخوان؛ پس از عمل هبة الله، نماز خواندن بر جنازه تمام انسان‌ها در همه ادیان الهی واجب شد «1».

در هر صورت مسئله نماز - حتی بر جنازه انسان - جزء واجبات دینی و فرایض الهی بوده و این برنامه از مهم‌ترین برنامه‌های حضرت حق در میان عبادات و برنامه‌هاست.

حضرت ادريس عليه السلام و نماز

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

به وقت ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن و در آن جایگاه با عظمت،

(1) - التهذيب: 330 / 3، باب الصلاة على الأموات، حديث 59؛ من لا يحضره الفقيه: 163 / 1، باب الصلاة على الميت، حديث 465؛ بحار الأنوار: 260 / 11، باب 8، حديث 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 17

نماز بگزار و حل مشکلات دینی و دنیوی خود را از خدای مهربان بطلب.

مسجد سهله خانه ادریس است، پیامبری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن جایگاه اقامه می کرد.

آری، کسی که در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بردارد، بی جواب نمی ماند و در قیامت در جنب حضرت ادریس از مقام بلندی برخوردار خواهد بود و به خاطر عبادت و نیازمندی در آن محل مقدس از رنج دنیا و شر دشمنان، در پناه حق قرار خواهد گرفت «1».

ادریس از قدیمی ترین پیامبران خداست و مفسر بزرگ قرآن مرحوم طبرسی او را جد پدری نوح می داند «2».

حضرت نوح علیه السلام و نماز

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

پرستش خداوند بزرگ و اخلاص به پیشگاه او و بی همتا دانستن حضرت حق که خداوند فطرت مردم را بر آن قرار داده، اصول آیین نوح را تشکیل می داد و پروردگار مهربان از نوح و همه انبیا پیمان گرفت که او را فرمان ببرند و از شرك دوری جویند و خداوند عزیز، حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد «3».

(1) - قصص الانبياء، راوندی: 80، فصل 2، حديث 64؛ بحار الأنوار: 280 / 11، باب 9، حديث 10؛ مستدرک الوسائل: 413 / 3، باب 39، حديث 3899.

(2) - مجمع البيان: 518 / 6.

(3) - الكافي: 282 / 8، حديث نوح عليه السلام يوم القيامة، حديث 424؛ بحار الأنوار: 331 / 11، باب 3، حديث 53.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 18

حضرت ابراهیم علیه السلام و نماز

ابراهیم خلیل که از او به عنوان قهرمان توحید و پیامبر بت شکن یاد می شود، به فرمان الهی، هاجر و اسماعیل را حرکت داد و به دلالت حضرت حق راه پیمود، تا به جایگاه کعبه رسید؛ آن طفل شیرخوار و مادرش را بنا به خواست خدا، در آن سرزمین بی آب و علف با مختصری طعام و پیمانه ای از آب پیاده کرد.

سپس از همسر مهربان خود خداحافظی کرد و اراده باز گشت نمود؛ در این وقت، هاجر دامن ابراهیم را گرفت و عرضه داشت: چرا می روی و به کجا می روی و به کجا خواهی رفت؟ ما را در این دشت هولناک و زمین بی آب و علف به که وامی گذاری؟!

ابراهیم، زاری هاجر را ندیده گرفت و با آرامشی که خاص مردان خداست به هاجر گفت: این که تو و این طفل گرسنه را در این بیابان می گذارم، فرمان خداست.

هاجر چون این آهنگ گرم و دلپذیر را شنید به جای خویش بازگشت و در برابر حکم حکیمانه حق تسلیم شد و پیش خود گفت: اگر ماندن من با این کودک در این بیابان وحشت ز فرمان خداست، باک ندارم؛ زیرا او حافظ و نگهبان من و کودک من است.

آنجا که جود اوست مجال سؤال نیست

حاجت به عرض حاجت و اظهار حال نیست

جستم ز عقل چاره به جز امتثال نیست

از پیشگاه عشق مثالی رسیده است

سر را مجال از تو و دل را ملال نیست

دل داده ایم سر به کمندت نهاده ایم

ما را به غیر دوست، کسی در خیال نیست

سرتاسر جهان همه دشمن اگر بود

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 19

این یار پنج روزه غم آرد نشاط او دل با کسی سپار که او را زوال نیست «1»

ابراهیم بازگشت و فراق فرزند- که تنها چراغ زندگی او بود- قلبش را سخت می فشرد، اما ایمان به خداوند او را از آن منطقه با کمال اطمینان دور می ساخت و در حالی که مرکب به جلو می راند، دست به سوی حق برداشت و فرمود:

[رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ] «2»:

پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در دره‌ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای این که نماز را بر پا دارند.

و نیز حضرت ابراهیم به حضرت حق عرضه داشت:

[رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ] «3».

پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده]. و پروردگارا! دعایم را بپذیر.

حضرت اسماعیل علیه السلام و نماز

قرآن مجید در سوره مریم می فرماید:

[وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا*]

(1) - نشاط اصفهانی.

(2) - ابراهیم (14): 37.

(3) - ابراهیم (14): 40.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 20

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا] «1»:

و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفاکننده به وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.* و همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود.

حضرت اسحاق و یعقوب علیهما السلام و نماز

قرآن کریم در سوره انبیا می‌فرماید:

[وَّهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ] «2»:

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطایی افزون، به او بخشیدیم و همه را افرادی شایسته قرار دادیم.* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش‌کنندگان ما بودند.

تذکر این نکته لازم است که حضرت یعقوب بنابر آیات قرآن، فرزندان‌اش را به هنگام مرگ سفارش به آیین اسلام - که آیین ابراهیم بود - نمود و در جملات گذشته دیدید که آیین ابراهیم همراه با نماز بود، بنابراین آیین یوسف و تمام پیامبران از نسل او دارای نماز بود و هیچ کدام از انبیا و امت انبیا از اجرای این حکم با عظمت

(1) - (مریم 19): 54 - 55.

(2) - (انبیاء 21): 72 - 73.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 21

الهی استشنا نشده بودند.

نماز، حقیقت جامعی است که دین الهی بدون آن ناقص و بندگی بندگان، منهای این اصل عالی ناقص است.

قسمت عمده‌ای از رشد و کمال انسان در پرتو نماز تأمین می‌شود و انسان بی‌نماز، در حقیقت از اصل عالم دور واز رحمت حضرت دوست مهجور است.

نماز، راه مستقیم انسان به سوی او و علامت عشق عبد به مولا و مرکب تندرو روح به سوی عالم ملکوت و حقیقتی است که تمام موجودات هستی به وسیله آن به جانب حضرت حق در حرکت اند.

حضرت شعیب علیه السلام و نماز

در سوره مبارکه هود چنین می خوانیم:

[و إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْمَكِّيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَيْكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ] «1»:

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمان و ترازو مکاهد، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.* و ای قوم من، پیمانه

(1) - هود (11): 84 - 87.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 22

و ترازو را عادلانه [و منصفانه] کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را [هنگام خریدن] کم شمارتر و کم ارزش تر [از آنچه که هست] به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.* آنچه خدا [در کسب و کارتان از سود و بهره پس از پرداخت حق مردم] باقی می گذارد، برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید، و من بر شما نگهبان نیستم.* گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم؟

به راستی که تو [انسانی] بردبار و راه یافته ای [پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی وهزینه کردن اموالمان به هر کیفیتی که بخواهیم بایستی؟!]

آری، نماز شعیب، نماز بازدارنده از فحشا و منکرات بود و نمازگزاری چون شعیب نمی توانست در برابر کفر و شؤون آن بی تفاوت باشد؛ به همین خاطر نمازگزار واقعی بری از انواع منکرات و جهادگری استوار در برابر آلودگی هاست و بر مبنای همین حساب، مردم مدین امر به معروف و نهی از منکر شعیب را به نماز او نسبت می دادند.

حضرت موسی علیه السلام و نماز

در کتاب الهی، سوره طه می خوانیم:

[فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 23

فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] «1».

پس چون به آن آتش رسید، ندا داده شد: ای موسی! * به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. * و من تو را [به پیامبری] برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود، گوش فرا دار. * همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند به موسی فرمود: می دانی چرا از میان بندگانم تو را برای شنیدن کلامم به نحو مستقیم انتخاب کردم؟ عرضه داشت: نه. خطاب رسید: به خاطر این که در عبادت و بندگی همانندت را نیافتم که نسبت به من در نفس خود به این اندازه با تواضع باشد. ای موسی! تو بنده ای هستی که در پیشگاه من به وقت نماز صورت بر خاک می گذاشتی «2».

به قول فروغی:

سلطنت کون و مکانت دهند

گر زغلامیش نشانت دهند

خواجگی هر دو جهانت دهند

بنده او شو که به يك التفات

تا زقضا خط امانت دهند

سر به خط ساقی گلچهره نه

تا خبر از راه نھانت دهند

باده مستانه بنوش آشکار

نوشی از آن کنج دهانت دهند

تا نرسد جان تو بر لب کجا

حضرت لقمان علیه السلام و نماز

در قرآن مجید سوره لقمان می خوانیم:

[يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «1»:

پسرکم! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی‌ها] به تو می‌رسد شکیبایی کن، که این‌ها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

حضرت داود علیه السلام و نماز

علامه مجلسی رحمه الله، در توضیح آیات مربوط به حضرت داود روایاتی درباره فضایل و محاسن و کثرت عبادت آن مرد الهی نقل می‌کند که به خاطر رعایت اختصار، خوانندگان عزیز را به آن بخش از کتاب ارجاع می‌دهم «2».

حضرت سلیمان علیه السلام و نماز

نماز در رأس تمام عبادات سلیمان بوده و آن رادمرد بزرگ الهی، در میان مردم به کثرت نماز شهرت داشت «3».

چگونه انبیا بزرگ الهی دارای کثرت نماز نباشند، در حالی که نماز رابطه عاشقانه و عارفانه بین بندگان و خداست و کسی که موفق به نماز است، مشرف به برترین

(1) - لقمان (31): 17.

(2) - بحار الأنوار: 98 / 14، باب 8.

(3) - بحار الأنوار: 98 / 14 - 104، باب 8.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 25

شرف شده و محبوب حضرت احدیت است.

حضرت زکریا علیه السلام و نماز

در قرآن کریم سوره آل عمران می خوانیم:

[هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ* فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ] «1»:

در آنجا بود که زکریا [با دیدن کرامت و عظمت مریم] پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا! مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعایی.* پس فرشتگان، او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، ندا دادند که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد، که تصدیق کننده کلمه‌ای از سوی خدا [یعنی مسیح] است و سرور و پیشوا، و [از روی زهد و حیا] نگاهدار خود از مُشتهیات نفسانی، و پیامبری از شایستگان است.

حضرت عیسی علیه السلام و نماز

در کتاب الهی سوره مریم چنین می خوانیم:

[قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا* وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْ لِي جَبَّارًا شَقِيًّا* وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا] «2»:

(1) - آل عمران (3): 38 - 39.

(2) - مریم (19): 30 - 33.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 26

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.* و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم قرار داده، و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.* و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش‌رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره‌بختم قرار نداده است.* و سلام بر من روزی که زاده شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

حضرت یونس علیه السلام و نماز

قرآن کریم در سوره صفات می‌فرماید:

[فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] «1»:

[و در شکم ماهی به تسبیح خدا مشغول شد که] اگر او از تسبیح کنندگان نبود،* بی تردید تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند.

مرحوم طبرسی از قول قتاده می‌نویسد:

منظور از تسبیح و ستایش یونس نماز او بوده و همین حقیقت با عظمت، علت نجاتش از شکم ماهی شد «2».

از آیات ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که تمام پیامبران الهی در میان امم و ملل مبعوث به نماز بودند و خداوند مهربان از باب عشق به بندگان، هیچ جامعه‌ای را جدای از این تکلیف نگذاشته؛ زیرا نماز در رشد و کمال روحی انسان نقش مهمی را برعهده دارد و بدون اتصال و پیوند به این تکلیف با ارزش الهی، انسان مورد

(1) - صفات (37): 143 - 144.

(2) - بحار الأنوار: 403 / 14، باب 26؛ مجمع البیان: 591 / 8.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 27

عنایت و رضای حق قرار نخواهد گرفت.

نماز، جهانی از اسرار الهی است که می‌توان با قدرت تقوا و خلوص به آن اسرار رسید.

نماز، دنیای با عظمتی است که دیدگاه آن تا اعماق جنات الهی و رضوان اکبر است.

نماز، شرف و فضیلت انسان و مایه حرکت او به سوی حضرت جانان است.

نماز، درهای رحمت و برکت الهی را به روی عباد باز می‌کند. نماز، یکی از مهم‌ترین علل نجات عبد در قیامت است.

خدا را از طریق قرآن مجید بشناسید، اسما و صفات حضرت او را درك کنید و در نعمت‌های مادی و معنوی که به شما عنایت فرموده اندیشه کنید و از این راه به کسب عشق و محبت به حضرت حق برآیید؛ چون آتش عشق از باطن قلب شما زیانه کشید، این عشق را در نماز - که به فرموده حضرت رضا علیه السلام ادای شکر منعم است «1» - آشکار خواهید دید و در این صورت نماز شما در پیشگاه معبود نمازی عالمانه و عارفانه و عاشقانه خواهد شد و این نماز پرازش‌ترین عمل در بارگاه حضرت اوست.

به قول عارف بسطام، مرحوم فروغی:

آینه صفت محو تماشای تو باشد

خوش آن که نگاهش به سرپای تو باشد

چشم از همه بر بندد و بینای تو باشد

صاحب نظر آنست که در صورت و معنی

(1) - علل الشرائع: 1/ 260، باب 182.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 28

سحرپست که در نرگس شهلای تو باشد

این سحر که چشم همه را بسته به يك بار

در چین سر زلف چلیپای تو باشد

آن نافه که بویش همه را خون به جگر کرد

چون طره بی تاب تو آرام نگیرد

هر دل که سراسیمه سیمای تو باشد

نماز در آینه قرآن

قرآن مجید و کتب گرانقدر روایی، مؤمن را همراه با نشانه‌ها و علائم و ویژگی‌هایی معرفی می‌کنند، نشانه‌ها و علائمی که نشان‌دهنده طهارت جان و قداست نفس و حقیقت وجود مردم مؤمن است.

نماز، در میان این علائم و نشانه‌ها، جایگاه مخصوصی دارد، به این معنی که از آیات و روایات استفاده می‌شود، نماز با تمام شرایط ظاهری و باطنی‌اش در رأس تمام فعالیت‌های عملی مردم مؤمن است.

[ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] «1»:

در [وحی بودن و حَقانیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.* آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

در توضیح آیه «و یقیمون الصلاة» در تفسیر «پرتوی از قرآن» می‌خوانیم:

(1) - بقره (2): 2- 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 29

«قیام بدن، حالتی است که اعضا هر يك در وضع طبیعی خود قرار می‌گیرند و هر کدام وظیفه‌ای که در به پا داشتن بدن دارند، انجام می‌دهند و اندام چنان که هست می‌نماید:

مراکز ادراك و سر، بالای بدن و بدن تکیه بر فقرات پشت و همه بر ستون‌های پا ایستاده‌اند و اعصاب ادراك و تحريك به آسانی فرمان می‌گیرند و خبر می‌دهند؛ چشم و گوش و دست و پا به آسانی به هر سو متوجه می‌گردد، اراده بر اعصاب و اعصاب بر عضلات و عضلات بر بندها و ستون‌های بدن غلبه و فرماندهی کامل دارد.

قیام بدن مرتبط به قیام فکر و تصویر است، تا مطلوبی درست تصویر نشود، برای انجام و رسیدن به آن شخص اراده نمی‌نماید و بدن بر خلاف میل طبیعی راست و مستقیم نمی‌گردد.

آمادگی برای نماز آن گاه است که امر و اراده پروردگار همت را برانگیزد و ذهن را - که توجه به حواس و شهوات خمیده یا خفته‌اش داشته - به پا دارد؛ در این وقت قوای نفسانی به وضع طبیعی قرار می‌گیرد و مانند اعضای بدن قیام می‌نماید.

در سازمان درونی جسم انسان، مرکز تفکر و ادراک بالا و محل بروز عواطف که قلب است پایین، معده و امعاء که دیگر شهوت غذا است پایین‌تر و دستگاه تناسلی که انگیزنده شهوت جنسی است در زیر قرار گرفته است.

در سازمان درونی نفس که از این قوا ترکیب یافته باید چنین باشد.

معنای اقامه

اقامه - که معنای لغویش بپاخاستن، راست داشتن و تکمیل نمودن است - کمال آن در انسان برپاداشتن ظاهر و باطن بدن و قوای نفسانی است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 30

تکمیل این قیام در صورت اجتماع آن گاه است که افراد از هواهای اختلاف‌انگیز و نظام طبقاتی «شیطانی» به سوی یگانگی برگردند و در يك صف قرار گیرند و به امام عادل عالم - که تقدم طبیعی دارد - اقتدا نمایند.

چون تحقق و کمال صلاة به اقامه است، قرآن در هر جا که نماز کامل را دستور داده، یا توصیف نموده است، آن را مقارن الفاظ «اقام، اقم، یقیمون و مقیم» آورده و برای نمازگزارانی که از حقیقت نماز غافلند «ویل» را وعده داده و «مصلین» را تنها آورده: [فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ] «1».

در سوره معارج که مصلین را از دیگر مردم بی‌ثبات مستثنی کرده، دوام صلاة را متمم آن آورده:

[إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا* إِلَّا الْمُصَلِّينَ* الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ]

«2»:

چون آسیبی به او رسد، بی‌تاب است،* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است،* مگر نمازگزاران،* آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند.

در سوره بقره «3» فعل مضارع «یقیمون» کوشش پیوسته را می‌رساند تا هر چه بیش‌تر نماز را بپا دارند؛ چون اقامه نماز، اقامه و مستقیم شدن انسان است، باید متدرجاً و پیوسته باشد تا در تمام عمر يك نماز کامل و مستقیم که شایسته مقام انسان است انجام شود؛ چون این وظیفه نهایی درست و کامل انجام یافت و حقیقت انسانیت مستقیم گردید، مأموریتش در این جهان تمام شده، رخت

(1) - ماعون (107): 4.

(2) - معارج (70): 19 - 23.

(3) - بقره (2): 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 31

برمی‌بندد، «گویا برای همین به این عالم آمده که يك عمل کامل و شایسته انجام دهد».

آری، نماز را با شرایطی که دارد به جای آرید تا مستقیم شوید؛ به نماز متوسل گردید تا شما را به اوج شخصیت رسانده و فحشا و منکرات را از آینه حیات شما پاک کند.

نماز بخوانید تا از شیطان رها شده و از شیطنت نجات یابید و در نور آن، حقیقت و حقایق را ببینید.

نماز بخوانید تا دل از تعلقات مادی برهد و جان به برق عشق جانان منور گردد و پیوند شما از آنچه غیر خداست، جدا شود.

نماز بخوانید، تا از مادی‌گری برهید و به دنیای با عظمت معنی راه پیدا کنید.

[لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ]

«1».

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال و ثروتشان را با آن که دوست

(1) - بقره (2): 177.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 32

دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می‌دهند، و نماز را [با همه شرایطش] برپای می‌دارند، و زکات می‌پردازند، و چون پیمان بندند وفاداران به پیمان خویشند، و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین‌داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

آری، با ادعای تنهای از ایمان و عمل، هیچ‌کس اهل خیر و سعادت نمی‌شود، آنچه موجب فلاح و رستگاری است، باطن پاک و عمل خالص است.

مشکلات امروز انسان و فردای او جز در پرتو اعتقاد صحیح و عمل شایسته قابل حل نیست.

تمام ارزش آدمی به ایمان و عمل اوست؛ انسان جدای از ایمان و عمل، قطعه‌ای از گوشت و استخوان متحرك است که جز رحمت و مزاحمت برای دیگران حاصلی ندارد.

انسان، موجود برتر

در آثار الهی و معارف اسلامی آمده که:

انسان از جمله موجودات برتر این صحنه با عظمت حیات و صفحه شگفت‌آور هستی است، ولی باید بدانید که این برتری و فضیلت به صورت مایه و قوه و استمداد در وجود هر انسانی است؛ که باید انسان این قوه را به فعلیت برساند و چون در فعلیت رساندن این قوه جاهل است، خداوند بزرگ انبیا و امامان علیهم السلام و کتب آسمانی را برای هدایت او فرستاده است.

آیه مورد بحث یکی از نقشه‌های جامع الهی برای به فعلیت آوردن مایه ارزش است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 33

به عقیده بیداران و آگاهان و آنان که عمر عزیز خویش را صرف قرآن مجید کرده‌اند، این آیه کامل‌ترین نسخه از میان دستورهای قرآن برای حرکت انسان به سوی خیر و سعادت و رشد و کمال است.

کسانی که علماً و عملاً از قرآن و دستورهای حضرت حق دورند، بالاجبار به تمام شهوات و غرایز و امیال میدان داده و صحنه حیات را تبدیل به چراگاه شکم و تمتع شهوت کرده‌اند، اینان برعکس تمام حقایق در حرکتند و از تمام جوانب وجودشان فساد و شر می‌بارد!!

اینان عقل و فطرت و وجدان و انصاف را در آتش شهوات سوزانده و از خویشتن، جز مشتی استخوان و گوشت و رگ و پی متحرک باقی نگذاشته‌اند؛ حرکت آنان حرکتی بی‌ارزش و خوی و خلق آنان از خوی و خلق حیوانات پست‌تر و رذل‌تر است.

ولی مردمی که علماً و عملاً با نسخه‌های درمان بخش الهی سر و کار دارند، مردمی وزین، آبرومند، با تربیت، با شخصیت و مؤدب هستند.

ایشان در تمام شؤون حیات بر بال ملائکه در حرکتند و خواسته‌های آنان در تمام جوانب هماهنگ با خواسته‌های خداست.

خداوند مهربان در ملکوت هستی و نزد ملائکه به وجود چنین بندگان مباحثات می‌کند.

اینان مجمع فضایل و منبع برکات و میدان خیرات و سرچشمه نیکی‌ها و نیکوکاری‌ها هستند.

اینان حلال مشکلات مردم و تأمین‌کننده نیاز نیازمندان و چراغ پر فروغ خانه یتیمان و دستگیر مستمندان و آبروی صاحبان آبرویند.

اینان از برکت ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتب الهی و انبیا و انفاق مال در

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 34

راه خدا به محتاجان و برپا داشتن نماز و ادای زکات و آراسته بودن به اخلاق حسنه، دارای ارزشی هستند که جز خدا احدی بر آن ارزش آگاهی ندارد.

فردای قیامت و حتی در عالم برزخ بهشت برین از اینان و جهنم آتشین از آنان است.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در روایت مهمی درباره این دو طایفه می فرماید:

اِذَا وُضِعَ الْعَبْدُ فِي قَبْرِهِ وَانْصَرَفَ اصْحَابُهُ حَتَّى لَيْسَمَعَ خَفَقَ نِعَالِهِمْ اَتَاهُ مَلَكَانِ يُحَاسِبَانِهِ، فَاِنْ كَانَ مُؤْمِنًا اَرِيَاهُ مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَاِنْ كَانَ كَافِرًا ضَرْبًا بِمِطْرَفَةٍ مِنْ حَدِيدٍ بَيْنَ اَذْنَيْهِ فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ اِلَّا الثَّقَلَيْنِ «1»:

زمانی که عبد را در قبرش بگذارند و کسانش او را رها کرده و برگردند، میت صدای کفش آنان را در بازگشتشان می شنود؛ در این وقت دو ملک حق برای رسیدگی به حساب او سر می رسند، اگر او بنده مؤمن خدا باشد، مکانش را در بهشت به او نشان می دهند و اگر بنده ای باشد که نسبت به نعمت های الهی ناسپاسی کرده و راه کفر پیش گرفته با پتکی از آهن جهنم بین دو گوشش می زنند که هر چه جز جن و انس است، صدای وحشت آور و دهشت زای آن را می شنوند!!

با توجه به مسائل عالی الهی واجب است انسان خود را بشناسد و به موقعیت و موقف و وظیفه هر يك از قوای درون و برون آشنا شده و هر يك را بر اساس خواسته های الهی بکار گیرد تا درخت وجودش هم چون شجره طیبه برای ابد، مثمر ثمر گردد.

(1) - دین و تمدن: 66 / 1.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 35

مراتب ملك و ملكوت

عرفا می گویند:

بدان که، عقل است که آدم است و روح است که حوا است و طبیعت است که ابلیس است و شهوت است که طاوس و غضب است که مار است.

و اجتماع و ترکیب آن جمله، آمدن است به دنیا و افتراق آن جمله رفتن است از دنیا، یعنی اجتماع این جمله آمدن است از عالم غیب به عالم شهادت و از عالم عقل به عالم حس غیب، افتراق این جمله رفتن است از عالم شهادت به عالم غیب و از عالم حس به عالم عقل.

ای درویش! در ملکوت، مَلَك و شیطان هست؛ در ملکوت عقل و مَلَك است و در طبیعت شیطان.

چون عقل و طبیعت هر دو مصور شدند، از هر دو صورت آدم در مَلَك ظاهر شد، پس آدم مرکب آمد از مَلَك و شیطان، یعنی از عقل و طبیعت؛ پس در هر که عقل غالب آمد، ملکی است بلکه بهتر از ملائکه است، اگر چه صورت انسان دارد و در هر که طبیعت غالب آمد، شیطانی است یا حیوان، بلکه از حیوان بدتر...

این بود مراتب مَلَك و ملکوت و این بود بیان کتاب الله و کلام الله، کتاب الله به صورت کلمه است و کلام الله به مثابه معنی کلمه و تمامی کلمه به صورت معنی باشد. پس مجموع هر دو يك کلمه است، اسامی بسیار دارد؛ زیرا که جمله اسامی وی است، اما اسم او یکی است که آن را اسم اعظم و اسم اعلی می گویند و آن اسم رب است؛ پس اگر این کلمه موجودات را به درخت تشبیه کنی، میوه این درخت موجودات، آدمی دانا است و آدمی دانا را هم کلمه گویند؛ زیرا که هر چه درخت دارد، میوه درخت هم دارد، پس آدمی دانا میوه درخت موجودات باشد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 36

و اگر این کلمه موجودات را به انسان تشبیه می کنی، دل این انسان موجودات هم، آدمی دانا است، پس آدمی دانا دل موجودات باشد.

بعضی گفته اند که انسان کامل هم کتاب الله هم کلام الله است؛ زیرا که انسان کامل مجموع هر دو عالم است و بعضی گفته اند که انسان کامل کتاب الله است و سخن انسان کامل، کلام الله است.

شما خود انصاف دهید که برای رسیدن به نقطه با عظمت کمال، آیا راهی به جز پاکی از آلودگی ها و آراسته شدن به حسنات وجود دارد؟

به قول پیر روشن ضمیر، مرحوم الهی قمشه ای:

در آن وجه الله باقی فنا عین بقا بینی

زدو بینی چو بگذشتی به چشم دل خدا بینی

برون آی از حجاب تن قدم در کشور جان زن

که هر جا بنگری سری زاسرار خدا بینی

ز اوهام طبیعت دور شو تا دل صفا یابد

صفای دل طلب تا حسن یار دلریا بینی

[إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ] «1».

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند.

به نظر مفسرین عامه و خاصه، این آیه در شأن امیرمؤمنان، قلب عارفان،

(1) - مائده (5): 55.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 37

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است، خداوند بزرگ به پا داشتن نماز را از ویژگی های آن حضرت شمرده و آن را به عنوان علامت و نشانه آن محور ایمان قرار داده است «1»؛ در متن آیه شریفه می خوانیم:

همانا همه کاره شما تنها خدا و رسول و آن گرویدگانی هستند که نماز را برپا داشته و در حال رکوع ادای زکات می کنند!

تَمَسَّكَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَقَامَهُ نَمَازَ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] «2».

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند.* هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

[وَالَّذِينَ يُسْكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ] «3».

و آنان که به کتاب [آسمانی] چنگ می‌زنند [و عملاً به آیاتش پای بندند]

(1) - تفسیر القمی: 170 / 1، تفسیر العیاشی: 328 / 1، حدیث 139؛ تفسیر الکشاف: 682 / 1؛ التفسیر الکبیر: 31 / 12؛ جمع البیان: 263 / 3.

(2) - انفال (8): 2 - 3.

(3) - اعراف (7): 170.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 38

و نماز را بر پا داشته‌اند [دارای پاداشند] یقیناً ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی‌کنیم.

در این آیه دو موضوع ریشه‌دار و يك نتیجه مورد بحث است: تمسك به کتاب و اقامه نماز.

و اما نتیجه مصلح شدن انسان به خاطر اتصال به آن دو موضوع، تمسك به کتاب خدا که نقشه جامع الهی برای هدایت انسان به سوی هر خیر و کمالی است. قرآنی که درمان دردها، علاج امراض، حلال مشکلات، رافع نیازها و راهبر انسان به سوی خداست.

و این الصاق و اتصال، حاصل نمی‌شود مگر با رعایت سه برنامه:

1- قرائت قرآن

2- فهم قرآن

3- عمل به قرآن

چون کسی به قرائت و خواندن قرآن مجید برخیزد و برای فهم این کتاب مجاهده کند و در عمل به آیات آن بکوشد و بر این راه ثابت قدم باشد، مصداق واقعی متمسك به کتاب است.

در شرح حدیث چهاردهم کتاب «مصباح الشریعة» - به خواست حضرت الهی - توضیح بسیار مفصل و قابل توجهی در این باب خواهد آمد.

آری، از خصوصیات مهم مؤمن، تمسک به کتاب و اقامه نماز است، چون عبد در مسیر قرآن و نماز قرار گرفت، مصلح خواهد شد، به این معنی که در مرتبه اول در اصلاح خویش و سپس اصلاح زن و فرزند، آن گاه اصلاح جامعه برخواهد آمد

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 39

و اجر چنین مصلحی - که اصلاح گری او از قرآن و نماز سرچشمه گرفته - ضایع نخواهد شد.

این چنین انسان، در پیشگاه خداوند مهربان از اعتبار و قیمت خاصی برخوردار است و انسانی است که به توفیق حضرت دوست، خیر دنیا و آخرتش تأمین است.

تمسک به کتاب، نتیجه عشق به قرآن و عشق به قرآن نتیجه معرفت انسان به کتاب خداست.

معرفت، مولد همت و عشق است و عشق و همت، مولد حرکت و عمل است؛ پیروز و بهروز، انسانی است که در این عشق استوار و ثابت قدم است.

آن جایگاه خدای عشق است

هر دل که در او بلای عشق است

از نای روان فزای عشق است

هر ناله که بر دلی نشیند

شامی که در او صفای عشق است

خوش تر ز صفای صبحگاهی

در گوش فلك صدای عشق است

تا هست جهان و ملك هستی

زیرا که بقا بقای عشق است

باقی است همیشه عشق و عاشق

در زیر پر های عشق است

تا بوده و هست ملك هستی

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] «1».

مسلمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، و نماز را به پا داشتند، و زکات پرداختند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

[فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ

(1) - بقره (2): 277.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 40

الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ] «1».

پس اگر [از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرک] توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات بپردازند، برادران دینی شماستند و ما آیات خود را برای گروهی که [واقعیات را] می دانند، به صورت های گوناگون بیان می کنیم.

[إِنَّمَا يَغْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ] «2».

آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا نترسیده اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

آیاتی که ذکر شد، نمونه هایی از آیات کتاب خداست که نماز را به عنوان یکی از خصوصیات بارز مردم مؤمن معرفی کرده است؛ قسمت دیگری از آیات کتاب خدا که همین هدف را دنبال کرده، برابر با نام سوره ها و شماره آیات بدین قرار است:

انعام، 92؛ توبه، 71؛ رعد، 42؛ ابراهیم، 31؛ حج، 35-41؛ مؤمنون، 2؛ نور، 37؛ نمل، 3؛ لقمان، 4؛ فاطر، 18-19؛ شوری، 38؛ بینه، 5؛ معارج، 23؛ روی هم رفته در حدود بیست و پنج آیه در سوره های مختلف قرآن، نماز را از نشانه های مردم با ایمان و انسان های شایسته قرار داده و بر مبنای این آیات، اگر مرد و زنی از حوزه با عظمت نماز

بی بهره باشند، باید گفت که از مدار ایمان واقعی خارج و از مراتب عالی الهی و انسانی دورند و اینان همان مردمی هستند که خداوند در قرآن مجید به خاطر عدم ایمان و ضعف عمل از آنان تحت عناوین انعام، شردواب، فاسق و اصحاب نار یاد کرده است!!

(1) - توبه (9): 11.

(2) - توبه (9): 18.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 41

نماز در آینه روایات

پس از قرآن مجید، وقتی به مسئله نماز در احادیث اسلامی مراجعه می کنیم، می بینیم که انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام بیش از همه احکام به مسئله نماز پافشاری دارند.

نماز، جامع بسیاری از عبادات و حقایق است و نمازگزار، در حقیقت، در اتصال با عنایات و الطاف حضرت حق است.

در کلمات ارباب معرفت و صاحبان دل و سالکان راه و عارفان عاشق و بیداران وارسته آمده:

نماز، پوششی برای انسان است که تمام زیورها و زینت های معنوی و ملکوتی با آن است و انسان چون نماز را با تمام شرایطش به جای آورد، در آینه غیب عالم، به زیباترین چهره ممکن در شخصیت و آدمیت تجلی می کند.

در سخنان کاملان صادق و شناگران دریای عشق و آوارگان کوی محبوب آمده:

ایمان خرقه ستاری است، اصل ایمان عنایت حق است، حقیقت ایمان ترك ماسوی الله است، سرّ ایمان کلمه شهادت است، جان ایمان قرآن است، تاج ایمان طاعت است، تخم ایمان علم است، برگ ایمان تقواست، پوست ایمان شرم است، بیخ ایمان خوف است، تنه ایمان توبه است، میوه ایمان معرفت و صدق است، کمال ایمان تسلیم است، مسکن ایمان قول مؤمن است، پاکی خرقه حیات است، جان خرقه ثناست، فریضه خرقه صحت است، غسل خرقه ترك و تجرید است، این همه در نماز قابل تحقق است، در حقیقت نماز آینه تمام این حقایق و میدانی برای این وقایع عالی الهیه است.

کسی این جام معنی می کند نوش
که کردست او سر خود را فراموش
به گرد پرده اسرار کم گرد
که نبُود مرد این اسرار هر مرد

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 42

اگر خواهی که این در بازیابی
به عجز اقرار کن تا بازیابی
خداوندا امیدم را روا کن
دلم را از کرم حاجت روا کن
منور دار جانم را به نوری
دلم را زنده گردان از حضوری
مرا از من نجاتی ده به توفیق
ز نور خود براتی ده به تحقیق
دلم را محرم اسرار گردان
ز خواب غفلتم بیدار گردان»1

مسئله نماز و کودکان

اهمیت نماز در اسلام به حدی است که در روایات و احادیث آمده:

فرزندان خود را چند سال قبل از تکلیف با این فریضه پر ارزش الهی آشنا کنید و آنان را با تشویق و ترغیب، در اتصال با این دریای خروشان رحمت حق قرار دهید.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَيْفِ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ؟

فَقَالَ فِيمَا بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَسِتِّ سِنِينَ «2»:

معاویه بن وهب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که کودک را باید چه وقت در ارتباط با نماز قرار داد؟ حضرت فرمودند: بین شش تا هفت سالگی!!

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُلَامِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّوْمُ وَالصَّلَاةُ؟ قَالَ: إِذَا رَاقَ الْخُلْمَ وَعَرَفَ الصَّلَاةَ وَالصَّوْمَ «3»:

(1) - اسرار نامه، عطار نیشابوری.

(2) - التهذيب: 381 / 2، باب الصبيان متى يؤمرون بالصلاة، حديث 7؛ وسائل الشيعة: 18 / 4، باب 3، حديث 4397.

(3) - الاستبصار: 408 / 1، باب الصبيان متى يؤمرون بالصلاة، حديث 1؛ وسائل الشيعة: 19 / 4، باب 3، حديث 4399؛ بحار الأنوار: 131 / 85، باب 4، حديث 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 43

علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: چه زمانی نماز و روزه به پسر بچه واجب می شود؟ حضرت فرمود: چون به مرز تکلیف برسد و نماز و روزه را بشناسد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ، فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ «1»:

امام صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ما فرزندان خود را در پنج سالگی امر به نماز می کنیم، پس شما در سنین هفت سالگی، آنان را نسبت به نماز تمرین بدهید.

به روایت زیر دقت کنید که روایت بسیار مهمی است:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ قَارُونٍ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ سُئِلَ وَأَنَا أَسْمَعُ عَنِ الرَّجُلِ يَجْبُرُ وَلَدَهُ وَهُوَ لَا يُصَلِّي الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ فَقَالَ: وَكَمْ أَتَى عَلَى الْعَلَامِ؟ فَقُلْتُ ثَمَانِي سِنِينَ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَتْرُكُ الصَّلَاةَ قَالَ: قُلْتُ يُصِيبُهُ الْوَجَعُ قَالَ:

يُصَلِّي عَلَى نَحْوِ مَا يَقْدِرُ «2»:

حسن بن قارون می گوید: من از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم، یا یک نفر پرسید و من گوش می دادم که مردی فرزندش را به نماز وامی دارد ولی یک یا دو روز نماز نمی خواند، حضرت فرمود: بر آن پسر بچه چند سال گذشته؟ گفتم:

هشت سال. حضرت تعجب کرد و فرمود: هشت سال و ترک نماز؟ عرضه

(1) - الکافی: 3/ 409، باب صلاة الصبيان، حديث 1؛ وسائل الشيعة: 4/ 19، باب 3، حديث 4401.

(2) - من لا يحضره الفقيه: 1/ 280، باب الحد الذي يؤخذ فيه الصبيان، حديث 862؛ وسائل الشيعة: 4/ 20، باب 3، حديث 4404.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 44

داشتیم: برای او سخت و رنج آور است. فرمود: به اندازه تاب و توانش نماز بخواند.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُدَيْثٍ الْأَنْبَعِ مَاءً قَالَ: عَلَّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِي سِنِينَ «1»:

در حدیث چهار صدگانه از علی علیه السلام آمده: نماز را به فرزندان خود تعلیم دهید و چون به هشت سالگی برسند، آنان را وادار به خواندن این فریضه الهی نمایید.

آسمانهای هفت گانه

جهان با عظمت هستی را تا آنجا که چشم شما قدرت دارد، بنگرید و از آنجا به بعد که قدرت تماشا ندارید، با سلاح با عظمت علم هیئت و نجوم ملاحظه کنید، آن گاه تا آنجا که میسر است بنای شگفت انگیز موجودات را که از چند عنصر و چگونه تشکیل شده دقت کنید؛ به این نتیجه می رسید که شناخت طول و عرض و حجم جهان هستی، تا پایان عالم برای احدی، هر چند از قوی ترین عقل و پر قدرت ترین وسایل علمی بهره مند باشد، میسر نیست و نیز همه انسان ها از پی

بردن به حقیقت يك عنصر از عناصری که در ساختمان يك موجود، مانند سلول یا اتم یا ریزترین جزء عالم به کار رفته، با تمام وجود عاجزند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات، آسمان‌های هفت‌گانه را نام می‌برد که بر اساس آیات و روایات و تحقیقات علمی، دانشمندان بزرگ در طول هزاران سال، آنچه درباره هیئت و نجوم گفته شده مربوط به آسمان اول است که قرآن مجید از آن تعبیر به آسمان دنیا کرده است.

(1) - الخصال: 626 / 3، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 20 / 4، باب 3، حدیث 4404.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 45

این آسمان که قسمتی از آن با چشم عادی قابل رؤیت است، بشر را از درك ستارگان، سحابی‌ها و کهکشان‌هایش با این همه پیشرفت دانش و وسایل علمی به تمام معنی عاجز و ناتوان کرده است!!

شاید تاکنون صدها هزار کتاب درباره مسائل آسمان دنیا نوشته شده باشد و هزاران نوع وسایل علمی جهت تماشای مناظر دلفریب این صفحه پهن‌آور اختراع شده باشد، ولی انسان با همه کوشش و جهاد علمی‌اش، خود را از درك طول و عرض و حجم همین آسمان اول ناتوان و ضعیف معرفی کرده است.

اگر به اظهارات دانشمندان شرق و غرب درباره عجز علم از درك واقعیت‌ها مراجعه کنید، دچار شگفتی و تعجب می‌شوید و در ضمن به انصاف اهل انصاف و تواضع متواضعین پی می‌برید.

در اینجا لازم است به گوشه‌ای از اظهارات دانشمندان علم نجوم درباره وضع گوشه‌ای بسیار كوچك و محدود نسبت به آسمان اول توجه کنید.

متجاوز از دو هزار و چهار صد سال قبل، دموکریت فیلسوف بزرگ یونانی اظهار داشت که:

شاید کهکشان از اجتماع میلیون‌ها سیاره تشکیل شده باشد.

گفته او پس از دو هزار سال به وسیله گالیله با کشف و اختراع دوربین نجومی تأیید شد.

او وقتی در ژنو، دوربین خود را ساخت به این مسئله رسید که کهکشان عبارت از توده‌ای از ستارگان است.

و امروز دانشمندان بزرگ این علم می گویند:

کهکشان، توده ای از ستارگان است که تعداد آن حدوداً نزدیک به دو میلیارد ستاره است!!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 46

فاصله هر ستاره تا ستاره دیگر چهار سال نوری است و عرض این کهکشان نزدیک به دویست هزار سال نوری تخمین زده شده و دارای سی هزار منظومه شمسی است که منظومه ما یکی از آنهاست.

این کهکشان دارای یک حرکت دورانی است که در مدت سیصد میلیون سال انجام می گیرد و این همه وضع کلی یک کهکشان است.

تاکنون در همین گوشه از عالم توانسته اند نزدیک به صد میلیون کهکشان پیدا کنند که فاصله هر یک با دیگری دو میلیون سال نوری است!!

نزدیک ترین کهکشان به کره زمین المرءة المسلسلة است که فاصله آن تا زمین هشتصد هزار سال نوری است و با چشم غیر مسلح به شکل ستاره کم نوری دیده می شود.

بعضی از کهکشان ها تا زمین هزار میلیون و بعضی نصد و برخی هشتصد و بعضی هفتصد و تعدادی ششصد میلیون سال نوری فاصله دارند.

اسحاق نیوتن که خود یکی از بزرگ ترین متخصصان علم هیئت و ریاضی است، می گوید:

جهان آفرینش چون اقیانوسی است که ما در طی اکتشافاتی که داشته ایم، همانند طفلی هستیم که در کنار آن سنگی به این طرف و آن طرف انداخته ایم!!

انیشن می گوید:

اکنون که پیر شده ام، خیال می کنم هر چه را آموخته ام، ولی می دانم که کیفیت ذره بی مقدار را نمی دانم، ولی در جوانی تصور می کردم همه چیز می دانم.

و نیز می گوید:

بشر در علم اگر چه خیلی پیش رفته، ولی در دوران کودکی علم و ابتدای دالان خانه بزرگ است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 47

لدز از فلاسفه بزرگ است، می گوید:

آنچه را می دانم در مقابل دانستی ها خیلی ناچیز است، من این را با تمام اعتقاد می گویم، گرچه بعضی اعتقاد ندارند.

ابن سینا می گوید:

طول و عرض و حجم اشیا را می توان حساب کرد، ولی به حقیقت اشیا نمی توان پی برد.

در هر صورت زمین و تمام موجوداتش، آسمان های هفت گانه و تمام عناصر و اشیائش، عالم ملکوت و ملائکه و جن با تمام شؤونش ذره ای بسیار اندک و کوچک و ناچیز، در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت خالق هستی است و در حقیقت این کجا و آن کجا؟

سبک شمردن نماز

دستور حضرت حق و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیای مقرب الهی است که انسان به وسیله نماز در برابر عظمت حضرت رب الارباب به تواضع و خضوع قیام کند؛ کسی که این حکم با عظمت را سبک بشمارد، انسان بسیار سبک و بی قدری است، انسان پست و زبونی است، موجود پلید و کثیفی است؛ کسی که با این ناچیزی و کوچکی اش، حاضر نباشد در برابر بزرگی حضرت الله، با این همه لطف و محبت و احسانی که نسبت به او مبذول داشته، سر تواضع فرود آورد، البته کثیف و پست و از هر موجودی بدبخت تر و زبون تر است.

سبک شمردن بزرگ ترین و عرفانی ترین حکم الهی، دلیل بر جهل و ذلت و شقاوت و کوردلی است.

اهل معرفت و عاشقان حضرت حق و اولیای کامل و دلباختگان به مقصود

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 48

واقعی عالم با چشمی غیر از همه چشم ها به نماز می نگرستند.

آنان با نماز رفتاری عاشقانه و ربطی عارفانه و پیوندی آگاهانه داشتند؛ نماز چشم و چراغ آنان و روشنی قلب و دل آن سرباختگان کوی محبوب بود؛ آنان بدون نماز زندگی نمی کردند و بی نماز زنده نبودند و منهای نماز حرکت نداشتند.

جهان را بی نماز نمی خواستند و برای ره بردن به عالم ملکوت راهی جز نماز نمی دانستند و محصول و میوه هستی را در نماز می دیدند.

در برابر نماز از خود بی خود می شدند و به هنگام ورود به نماز سر و جان نمی شناختند و تنها مستی و وجد و شور و سماع آنان از نماز بود.

آنان با نماز جان و دل می آراستند و نفس خود با نماز از رذایل پاک می کردند و وقت نماز از خود بی خود می شدند و در مقدمه نماز به مستی کامل فرو می رفته و با زبان حال به محضر حضرت جانان عرضه می داشتند:

آنجا دل ما گشاد بی ما

ما را سفری فتاد بی ما

رخ بر رخ ما نهاد بی ما

آن مه که ز ما نماند می شد

ماییم همیشه شاد بی ما

ماییم همیشه مست بی می

بگشود چو راه داد بی ما

درها همه بسته بود بر ما

از طاعت و از فساد بی ما»1«

ماییم ز نیک و بد رهیده

بیاید آن طور که قرآن مجید فرموده به نماز بنگریم، یعنی نماز را در رأس تمام احکام حضرت دوست ببینیم.

دوست به ما اجازه داده تا به وسیله نماز به محضر مبارک او و پیشگاه قدس و کوی پاکش مهمان شویم و گرنه ما که بی نهایت در بی نهایت کوچکیم کجا و پیشگاه آن جناب که بی نهایت در بی نهایت عظیم است کجا؟!

این که حضرت ذوالجلال از ما انسانها نماز خواسته، دلیل بر کمال عشق

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 49

و محبت او نسبت به ماست.

اگر عشق خالق به مخلوق نبود، مسئله‌ای به نام نماز مطرح نمی‌شد؛ نماز، فریادی عاشقانه و راهی عارفانه به سوی جناب اوست؛ اگر نماز را آن چنان که هست و به آن نحوی که دستور داده‌اند به جای آری، آنچه حجاب بین قلب و روح تو و حضرت محبوب است برداشته شود و به مشاهده عظمت او نایل گردی.

حرمت سبک شمردن نماز در روایات

در حرمت سبک شمردن نماز و سستی نسبت به این امر با عظمت الهی، روایاتی در کتب روایی ما آمده که دانستن بخشی از آن بر همگان لازم است:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ:

لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ لَا وَاللَّهِ «1»:

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: نسبت به نمازت سستی مکن، پیامبر به هنگام مرگش فرمود:

کسی که نماز را سبک انگارد از من نیست، کسی که مست کننده بنوشد بر من وارد نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

والله قسم، پنجاه سال بر کسی می‌گذرد و خداوند يك نماز از او قبول نمی‌کند و چه برنامه‌ای برای انسان سخت‌تر از این است؟

(1) - الکافی: 269 / 3، باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 23 / 4، باب 6، حدیث 4413.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 50

به خدا قسم از همسایگان و یارانان می شناسید کسی را که اگر برای بعضی از شما نماز بخواند از او قبول نخواهید کرد، چون نماز را سبک انگاشته، خداوند جز عمل نیکو قبول نمی کند، چگونه کسی که يك عمل الهی را سبک گرفته از او قبول کنند «1»؟

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

لَمَّا حَضَرْتُ أَبِي الْوَفَاءَ قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَبَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ «2»:

پدرم حضرت صادق علیه السلام به وقت مرگ فرمود: پسر، کسی که نماز را سبک بشمارد، به حقیقت که به شفاعت ما نمی رسد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهٌ دِينُكُمْ الصَّلَاةُ فَلَا يَشِينَنَّ أَحَدُكُمْ وَجْهَ دِينِهِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَنْفٌ وَأَنْفُ الصَّلَاةِ التَّكْبِيرُ «3»:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیزی صورتی است (که نمایانگر هویت و زیبایی و حیثیت آن چیز است) و صورت دین شما نماز است، کسی از شما صورت دین را خوار و سبک نشمارد، برای هر چیزی مقدمه ای است و مقدمه نماز تکبیر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(1) - الکافی: 3/ 269، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 4/ 24، باب 6، حدیث 4414.

(2) - الکافی: 3/ 270، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث 15؛ وسائل الشیعة: 4/ 24، باب 6، حدیث 4415.

(3) - الکافی: 3/ 270، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث 16؛ وسائل الشیعة: 14/ 24، باب 6، حدیث 4416.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 51

برای نماز از میان ملائکه موکلی است که کاری غیر آن ندارد، چون مکلف از نماز فراغت پیدا کند، آن را به طرف خدا می‌برد، اگر قابل قبول باشد قبول می‌شود و اگر از طرف حق قبول نشود، خطاب می‌رسد: این نماز را به بندهام بازگردان. ملك نماز را باز گردانده و به صورت صاحبش می‌زند و می‌گوید: وای بر تو که همیشه عملی داری که باعث سرشکستگی من است «1».

و نیز از ابو بصیر نقل شده:

بر ام حمیده وارد شدم، تا او را در عزای امام صادق علیه السلام تسلیت بگویم. او گریه کرد و من نیز گریستم. سپس گفت: ای ابو محمد! اگر حضرت صادق علیه السلام را به وقت مرگ می‌دیدید تعجب می‌کردی! دو چشمش را باز کرد و فرمود: همه کسانی که با من آشنایی دارند دور من جمع کنید، کسی نماند مگر این که به محضر آن جناب آمد، آن گاه به همه نظر کرد و فرمود: شفاعت ما شامل کسانی که نماز را سبک بشمارند، نمی‌شود «2»!

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْمُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْأَوْتَادُ وَالْأُطْنَابُ وَإِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدَّ وَلَا طُنْبُ «3»:

امام باقر علیه السلام فرمود: نماز ستون دین است و برنامه آن برای دین همانند ستون خیمه است، وقتی ستون ثابت و پا برجا باشد، میخ‌ها و طناب‌ها پابرجاست، ولی وقتی ستون از ثبوت بیفتد و بشکند، میخ و طنابی پا برجا نمی‌ماند.

(1) - الکافی: 488 / 3، باب النوادر، حدیث 10؛ ثواب الأعمال: 229؛ بحار الأنوار: 262 / 81، باب 16، حدیث 62.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 484، المجلس الثالث والسبعون، حدیث 10؛ المحاسن: 80 / 1، باب 3، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 26 / 4، باب 6، حدیث 4423.

(3) - المحاسن: 44 / 1، حدیث 60؛ وسائل الشیعة: 27 / 4، باب 6، حدیث 4424.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 52

حرمت ضایع کردن نماز و وجوب حفظ آن

مسئله وجوب نماز و حفظ این ودیعه الهی در زندگی به درجه‌ای از اهمیت و ارزش است که در دستورهای عالی دینی ضایع گذاشتن آن از محرمات شمرده شده و بر حفظ آن از نظر کمیت و کیفیت سفارش زیاد شده است.

امام خمینی رحمه الله در «اسرار الصلاة» خود می‌فرماید:

اکتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن - موجب سعادات ابدیه، بلکه باعث جوار ربّ العزة و مرقة عروج به وصال محبوب مطلق که غایت آمال اولیا و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قرّة العین سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم است - از اعلی مراتب خسران و زیانکاری است که پس از خروج از این نشئه و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرت‌هایی است که عقل ما از ادراک آن عاجز است.

ما تا در حجاب عالم ملک و خدر طبیعت هستیم، از آن عالم نمی‌توانیم ادراکی نماییم و دستی از دور، بر آتش داریم.

کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که، وسیله سعادت انسان و دوی درد نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانی است پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن به هیچ‌وجه از آن استفاده روحیه نکرده، سهل است مایه کدورت قلبیه و حجاب‌های ظلمانیه شود و آنچه قرّة العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله است موجب ضعف بصیرت ما گردد.

[یا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ] «1».

(1) - زمر (39): 56.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 53

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

به قول فیض کاشانی آن سرمست باده عشق الهی:

مفتاح در خیر نمازی به جماعت

گنج ابدی پیروی حق و عبادت

معنای نماز است حضور دل احباب	زُهار به صورت مکن ای دوست قناعت
راضی مشو از بندگیش تا نمایی	آداب و شرایط همه را نیک رعایت
هر چند که وسواس کنی سود ندارد	خود را ندهی تا به دل و جان به عبادت
خواهی به عبادت خللی راه نیابد	میکن دولت از وسوسه دیو حمایت
خواهی که ز دستت نرود وقت فضیلت	مگذار که تا کار کشد وقت طهارت

پس ای عزیز! دامن همت به کمر زن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی، حالات خود را اصلاح کن و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل کن و از این معجون الهی که با کشف تام محمدی صلی الله علیه و آله برای درمان تمام دردها و نقص های نفوس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا بحال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت و چاه عمیق دوری از ساحت مقدس ربوبیت جلّ و علا کوچ ده و مستخلص کن و به معراج وصال و قرب کمال، خود را برسان که اگر این وسیله از دست رفت وسایل دیگر منقطع است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 54

أَنْ قُبِلَتْ قُبُلٌ مَا سِوَاهَا وَأَنْ رُدَّتْ رُءُءٌ مَا سِوَاهَا «1».

اگر نماز قبول شود بقیه اعمال دیگر عبد قبول می شود و اگر نماز مردود نشود بقیه اعمال دیگر نیز مردود می شود.

عارف روشن ضمیر مرحوم حاج میرزا عبدالحسین تهرانی - که از اعظم تلامذه مرحوم حجة الاسلام شفقی اصفهانی است - می گوید «2»:

نماز، مستجمع صفات سایر عبادات است، چون صیام که امساك از مفطرات است و چون حج که احرام بستن از میقات است و چون زکات که بذل نفیس نفقات است و چون جهاد که محاربه با جنود شیاطین و مخالفین است و محراب عبادت نیز معدن وسوسه شیطان است.

پس نماز، کل و سایر اعمال بسته به او به منزله اجزا و او اعلی و سایر نسبت به او ادنی و مشخص است که، چون کل منتفی شود جزء نیز منتفی گردد و چون متاع اعلی مردود شود ادنی به طریق اولی نابود شود.

و این در مثل چنان است که پادشاهی از رعیت تحفه خواهد و در حفظ او مبالغه نماید و رعیت نیز از راه دور متاعی بردارد و تا به درگاه سلطان هدیه آورد و دشمنان بسیار و دزدان خونخوار بسیار نیز در راه برخورند و با همه، کشش و کوشش نماید و متاع را از چنگ دزدان رباید و صحیح و سالم تسلیم بارگاه سلطان و پادشاه کند.

ولکن در این تحفه‌ها یکی از همه مرغوب‌تر و نزد سلطان از همه مطلوب‌تر و ایجاب آن از سایرین بیش‌تر و تأکید سلطان درباره او فزون‌تر باشد، معلوم است که اگر تحفه به صفتی که سلطان امر فرموده موصوف باشد و به اسم صحت معروف

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 641، المجلس الثالث والتسعون؛ بحار الأنوار: 10/ 393، باب 25.

(2) - اسرار الصلاة، تهرانی: 26.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 55

باشد، مقبول طبع شاه شود و سایرین را نیز به تبع آن قبول فرماید و اما اگر آن متاع اعلی که نفیس‌تر و طبع سلطان به آن حریص‌تر است، به دزدان داده، یا آن که به صفتی که سلطان خواسته موصوف نباشد، سلطان همه را رد نماید و سایر تحفه‌ها اگر چه خوب است بد نماید.

نماز برترین حکم خدا

آری، نماز اعلاترین و برترین حکم خداست و در راه بردن آن به نزد محبوب واقعی خطرات زیادی از جانب شیاطین برونی و درونی متوجه آن است؛ باید مواظب بود که این تحفه نفیس ضایع نشود و به دست دزدان و نابکاران نیفتد و جهت رساندن آن به معشوق حقیقی لازم است تمام آداب و شرایط و اوصاف آن را حفظ کرد که با حفظ آداب و به جا آوردن شرایط، زمینه ورود به مقام قرب و بساط انس برای انسان فراهم می‌گردد.

توجه داشته باش که، به وقت حضور نماز، لباس منیت از وجود خویش به خاک افکنی و برای ورود به بارگاه محبوب، احرام تقوا دربندی و از تمام گناهان و معاصی ظاهر و باطن به حالت روزه درآبی و با شمشیر فکر و توجه و نیت پاک با شیاطین

باطنی و ظاهری تا مرز پیروزی درافتی و به محضر آن مولای مهربان همه وجود و هستی را تسلیم کرده، به قربانگاه فنا برای یافتن بقا در آی و در برابر آن جناب با تمام وجود بگویی:

در خم زلف تو پابند جنون شد دل من
بی خبر از دو جهان غرقه به خون شد دل من

چون که با رشته گیسوی تو پیوندی داشت
مو به مو بسته به زنجیر جنون شد دل من

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 56

نقطه خال تو تا دید به پرگار وجود
یکسر از دایره عقل برون شد دل من «1»

حرمت تضييع نماز در روايات

در مسئله حرمت تضييع نماز و وجوب مواظبت بر این امانت بی نظیر الهی، روایاتی مهم رسیده که لازم است به گوشه‌ای از آن اشارت رود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

[الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ] «2» قَالَ: هُوَ التَّضْيِيعُ «3»:

محمد بن فضیل می گوید: از عبد صالح علیه السلام «4» پرسیدم: معنای آیه‌ای که می گوید اینان از نماز خود غافلند، چیست؟ فرمود: به معنای ضایع کردن نماز است.

بی توجهی به واقعیت‌های نماز، صحیح به جا نیاوردن ارکان نماز، سرسری خواندن حمد و سوره و رکوع و سجود، رعایت نکردن ترتیب و طمأنینه، مصداق ضایع کردن این ودیعه الهی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ دَعِرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظٌ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخُمْسِ لَوْفَتِهِنَّ، فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعُظَائِمِ «5».

(1) - شیدای شیرازی.

(2) - ماعون (107): 5.

(3) - الکافی: 3/ 268، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 4/ 27، باب 7، حدیث 4425.

(4) - مراد از عبد صالح در روایات، امام موسی بن جعفر علیه السلام می باشد.

(5) - الکافی: 3/ 269، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 4/ 28، باب 7، حدیث 4426.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 57

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان، همیشه از مؤمن بیمناک است، تا زمانی که بر نماز پنج وقت محافظت دارد، اما وقتی نماز پنج وقت را ضایع کرد، بر او جرأت پیدا می کند و وی را در گناهان بزرگ می اندازد!

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي حَدِيثٍ أَنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَدْفَعُ الشَّيْطَانَ عَنِ الْمُحَافِظِ عَلَى الصَّلَاةِ وَيُلْقِنُهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ الْعَظِيمَةِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: در حدیثی است که ملک الموت به وقت جان گرفتن، شیطان را از ایجاد خطر نسبت به محافظت کننده بر نماز باز می دارد و شهادت به وحدانیت حق و رسالت پیامبر را به او تلقین می کند، آن هم در چنان حالت بزرگ و فوق العاده ای.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبْدِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ فَإِذَا جَاءَ بِهَا تَامَةً وَالَّا نُجَّ فِي النَّارِ «2»:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به وقت قیامت بنده را به دادگاه الهی طلب می کنند و اول چیزی که از او می پرسند درباره نماز است، اگر نماز تمام و جامع و کاملی ارائه داد اهل نجات است، و گرنه با خشم او را به دوزخ می اندازند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتَكُمْ فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حُشِرَ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَى صَلَاتِهِ وَادَاءِ سُنَّتِهِ (سُنَّة نَبِيّه) «3»:

(1) - وسائل الشیعة: 29 / 4، باب 7، حدیث 4429.

(2) - عیون اخبار الرضا: 31 / 2، باب 31، حدیث 45؛ وسائل الشیعة: 29 / 4، باب 7، حدیث 4430.

(3) - عیون اخبار الرضا: 31 / 2، باب 31، حدیث 46؛ وسائل الشیعة: 30 / 4، باب 7، حدیث 4431.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 58

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز خود را ضایع نکنید، که هر کس نمازش را ضایع کند، با قارون و هامان محشور می شود و سزاوار است که خداوند، او را با منافقین به آتش جهنم ببرد؛ وای بر کسی که بر حفظ نمازش اقدام نکند و به ادای سنت حق یا (سنت پیامبر) برخیزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی که اصحابش را وصیت می کرد، فرمود:

نسبت به مسئله نماز متعهد باشید و بر آن محافظت کنید و آن را زیاد بجای آرید و به وسیله آن به حضرت حق تقرب جوید؛ زیرا نماز بر مردم مؤمن واجب شده؛ شما جواب گرفتاران به عذاب الهی را نشنیده اید وقتی از آنان می پرسند که علت جهنم آمدن شما چه بود؟ می گویند: از نمازگزاران نبودیم!!

نماز، گناهان نمازگزار را هم چون برگ درخت می ریزد و او را از اسارت هوا و عذاب نجات می دهد.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله، نماز را تشبیه به حمام در خانه مرد فرموده که شبانه روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد که با چنین برنامه ای هیچ گونه چرکی در بدن نمی ماند «1».

مؤمنان حقیقی، حق با عظمت نماز را شناخته‌اند که زینت متاع دنیا و مال و اولاد آنان را از نماز بازشان نمی‌دارد؛ خدای بزرگ فرموده:

[رَجَالٌ لَا تُلْمِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ] «2».

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد.

(1) - التهذيب: 237 / 2، باب 12، حدیث 7.

(2) - نور (24): 37.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 59

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بعد از این که به خاطر نماز به بهشت بشارت داده شد، خود را برای نماز در زحمت و رنج می‌انداخت، چون در قرآن مجید آمده بود:

[وَأُمِرَ أَهْلُكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا] «1».

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و خود نیز بر آن شکیبایی ورز.

آن حضرت اهل خود را امر به نماز می‌فرمود و خودش در میدان نماز استقامت و صبر می‌ورزید «2».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد و به نماز ایستاد، ولی رکوع و سجودش را آن چنان به سرعت خواند که در حقیقت رکوع و سجود نبود. پیامبر فرمود: همانند کلاغی که نوك بزند نماز را بجای آورد، اگر با این نماز از دنیا برود بر غیر دین من از دنیا رفته! «3» امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

وقتی نمازگزار به نماز می‌ایستد از پهنه‌های آسمان بر زمین، رحمت بر او نازل می‌شود و به محاصره ملائکه الهی درآمده و ملکی فریاد می‌زند:

اگر این نمازگزار آگاه شود که در نماز چیست، هرگز آن را به هم نمی پیچد «4».

هارون بن خارجه می گوید:

(1) - طه (20): 132.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 190؛ وسائل الشیعة: 30 / 4، باب 7، حدیث 4432.

(3) - الکافی: 268 / 3، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها؛ المحاسن: 79 / 1، باب 3، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 234 / 81، باب 16، حدیث 8.

(4) - الکافی: 265 / 3، باب فضل الصلاة، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 32 / 4، باب 8، حدیث 4435.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 60

مردی از یاران خود را نزد حضرت امام صادق علیه السلام تعریف کردم و به خوبی ثنای او را گفتم. حضرت به من فرمود: نماز او چگونه است «1»؟

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که بنده مؤمن به نماز برمی خیزد، خداوند به او نظر می کند. یا فرمود:

خداوند تا پایان نماز به او روی می آورد و از بالای سر او تا افق آسمان سایه رحمت قرار می دهد و از حول و حوش او تا بالای آسمان پر از ملائکه می شود و ملکی موکل او می گردد که بالای سرش بایستد و به او بگوید: ای نمازگزار! اگر می دانستی چه وجودی تو را می نگرد و با که مناجات می کنی رو بزنگردانده و هرگز از جای حرکت نمی کردی «2»!

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه نماز واجب بجای آوردی آن را به وقت خودش بجای آر و تصور کن این آخرین نماز توست، نمازی که دیگر آن را به دست نخواهی آورد؛ چشم به جایگاه سجود داشته باش، اگر بدانی در راست و چپ تو چه خبر است هر آینه نمازت را نیکو بجای آوری، بدان در برابر وجود بزرگی ایستاده‌ای که تو را می‌بیند ولی تو او را نمی‌بینی «3».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

وقتی عبد وارد نماز می‌شود و نمازش را سبک بجای می‌آورد و ادب و وقار و طمأنینه را آن طوری که باید مراعات نمی‌کند، خداوند به ملائکه می‌فرماید:

(1) - الکافی: 3/ 487، باب النوادر، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 4/ 32، باب 8، حدیث 4436.

(2) - وسائل الشیعة: 4/ 32، باب 8، حدیث 4437.

(3) - وسائل الشیعة: 4/ 34، باب 8، حدیث 4443.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 61

بندهام را نمی‌بینید، مثل این که نیازهایش به دست غیر من است، آیا او نمی‌داند که هر چه نیاز دارد در ارتباط با من است «1»؟

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اسْرَقَ النَّاسِ مَنْ سَرَقَ مِنْ صَلَاتِهِ «2»:

علی علیه السلام فرمود: دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد!!

محبوب‌ترین عمل

انسان برای ورود به جهان با عظمت نماز و دست یافتن به حقیقت عالی آن، ناچار است مراحل و منازل را طی کند و دارای سیر و سلوکی گرانقدر و پر منفعت گردد.

در مرحله اول و نخستین منزل، باید در مسئله لباس و مکان و آب وضو و غسل و خاک تیمم، از حق و حقوق تمام مردم و بیت المال مسلمانان پاک باشد.

اگر ذره‌ای از اجزای لباس یا قسمتی از مکان و محل نماز، یا قطره‌ای از آب وضو و غسل، یا مقداری از خاک تیمم غصبی یا حرام باشد، با آن لباس و در آن مکان و با آن آب و خاک، به هیچ عنوان نمی‌توان به بارگاه قدس نماز قدم گذاشت و به میهمانی حضرت دوست مشرف شد.

نماز با لباس حرام یا غصبی و با آب و خاک غیر مباح و با مکان غیر شرعی نماز نیست، هر چند مکلف برای بجای آوردن آن خود را به انواع زحمات و رنج‌ها دچار کند.

مگر امکان دارد، کسی با آلودگی به مال حرام، یا قرار گرفتن در مقام حرام، یا با

(1) - وسائل الشیعة: 4/ 35، باب 9، حدیث 4447.

(2) - وسائل الشیعة: 5/ 480، باب 4، حدیث 7110.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 62

اتصال به غسل و وضو و تیممی که آب و خاکش از راه حرام است، به بارگاه عزت آن عزیز راه یابد.

آنجا مقام پاکان و نیکان است، آنجا منزل بینایان و دانایان است، آنجا راه عارفان و عاشقان است.

عارف و عاشق، محال است در مسئله لباس و مکان و طهارت از دستور معشوق و محبوب سرپیچی کند.

مگر مؤمن قدرت دارد به مال کسی چشم بدوزد، تا چه رسد که آن مال را غاصبانه تصرف کند.

مگر برای مؤمن امکان دارد با آب غصبی یا خاک حرام غسل یا وضو یا تیمم بسازد، آن وضو و غسل و تیمم مگر طهارت است؟

چون عبد از محصول زحمت و کوشش خود لباس و طهارت و مکان را به دست آورد و در این زمینه سیر و سلوکش را به پایان برد، وارد مرحله بعد و منزل دیگر می‌شود و آن منزل عبارت است از، بیرون آوردن لباس گناه از وجود و به تن کردن لباس تقوا و پاک کردن غبار و خاک شیطنیت از صفحه نفس و تیمم بر خاک کوی محبوب و بیرون ریختن لجن هوا و رذایل از قلب و شستشوی وجود با آب عشق یار و رها کردن زمین دو رویی و مکر و حيله و قرار گرفتن در مقام تسلیم، آن

مقامی که جز پاکی و طهارت ظاهر و باطن نماند و جز ترك سر و در باختن جان برای رسیدن به وصال جانان هوسی نباشد.

نقد جان را در بهای زلف جانان می‌دهم
عاشقم وز بهر سودایی چنین جان می‌دهم
ای که از حال من آشفته می‌پرسی مپرس
کز پریشانی خبرهای پریشان می‌دهم

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 63

دور از او هجران اگر قصد هلاك من کند
عمر خود می‌بخشم و جان را به هجران می‌دهم
«1»

لباس تقوی

آن گاه که لباس تقوا به تن هستی خود کردی و با آب عشق دوست، غسل یا وضو بجای آوردی و یا با غبار کوی محبوب دست و صورت صفا دادی و در مقام تسلیم قرار گرفتی، به مرحله دیگر سفر کن و آن مرحله خالی کردن دل از غیر اوست که اگر دل از غیرش خالی نکنی چگونه امکان نیت خالص و اراده پاك برای تو خواهد بود؟

همه حواس و مشاعر و ذهنیات خویش را از تفرقه نجات ده و بر محور عشق جانان جمع کن و بر این حقیقت مراقب و مواظب باش که در آستانه معراج هستی و در این سفر مسئله درمان فراق با داروی وصال مطرح است!!

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می‌گوید:

بدان که اهل معرفت و اصحاب مراقبه را به قدر معرفت آنها به مقام مقدس ربوبیت و اشتیاق آنها به مناجات حضرت باری عز اسمہ از اوقات صلاة که میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است، مراقبت و مواظبت بوده و هست.

آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن ازند و از جام محبت سرمست و از پیمانه الست بیخودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته‌اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه‌ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند و آنان که اصحاب معارف و ارباب فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینه‌اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق، خود او را طالبند.

(1) - هلالی جغتایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 64

عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند، اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند نظر آنها عارفانه باشد و در عالم، حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند.

اینان اوقات صلاة را به جان و دل مواظبت کنند و خود را برای میقات گاه حق حاضر و مهیا کنند و دل آنها حاضر است و از محضر حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنها برای عبادت از این باب است.

آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلاله‌اند و نعمت‌های ابدی بهشتی و لذت‌ها و بهجت‌های دائمی سرمدی را با حظوظ دایره دنیویه و لذائذ ناقصه موقته مشوبه، مبادله نکنند نیز در وقت عبادات - که بذر نعم اخرویه است - قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دل‌چسپی و اشتیاق قیام به امر کنند و از اوقات صلاة که وقت حصول نتایج و کسب ذخایر است انتظار کشند و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند، اینان نیز چون قلب آنها از عالم غیب با خبر است، ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آورند، اوقات خود را غنیمت شمارند و تضييع اوقات خود نکنند، «اولئك اصحاب الجنة و ارباب النعمة هم فيها خالدون».

این طوایف که ذکر شد و بعض دیگر که ذکر نشد، خود عبادات نیز برای آنها لذاتی است به حسب مراتب آنها و معارف آنان و کلفت تکلیف برای آنها به هیچ‌وجه نیست.

نشاط اصفهانی در این زمینه چنین سروده:

اول از بیگانگان پیراستند

محل عشقش چو می‌آراستند

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 65

ساقی آنگه باده در گردش فکند

باده‌ها در سینه‌ها آتش فکند

مست افتادست از خود بی‌خبر

نی شناسد سر زیا نی پا زسر

شخص انسان کز همه کامل‌تر است

ذات او را لطف حق شامل‌تر است

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرو رفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت را از ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان.

عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سریار و تکلف شماریم، جز دنیا که معلف حیوانات است، رکون به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که معتکف ظالمان است تعلقی نداریم، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل کور و ذائقه روح از ذوق عرفان مهجور است!!

عمر خود را در چه پایان برده‌ای

قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای

گوهر دیده کجا فرسوده‌ای

پنج حس را در کجا پالوده‌ای

گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش

خرج کردی چه خریدی تو ز فرش «1»

بلی سر حلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت می‌فرماید:

اَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي «2».

نزد پروردگارم بیتوته کردم که طعام و نوشیدنی مرا تأمین می‌کرد.

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

(2) - عوالی الآلی: 233 / 2، باب الصوم، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 253 / 64، تتمیم.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 66

خدایا! این چه بیتوته است که در دارالخلوت انس، محمد را با تو بوده و این چه طعام و شراب است که با دست خود این موجود شریف را چشاندی و از همه عوالم وارھاندی؟!

آن سرور را رسد که فرماید:

لِي مَعَ اللَّهِ وَتُتْ لَا يَسْعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «1».

برای من با خداوند وقت و حالتی است که در توان هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل نمی‌باشد.

آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت خلوت گاه قاب قوسین و طرح الکونین است؟

موسی کلیم چهل روز، صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود:

[فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً] «2».

پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.

با این وصف به میقات محمدی نرسد و با دقت احمدی تناسب پیدا نکند، به موسی در میعادگاه خطاب رسید:

[فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ] «3».

پس کفش خود را از پایت بیفکن.

و آن را به محبت اهل، تفسیر کردند و به رسول ختمی، امر به حب علی شد،

(1) - بحار الأنوار: 243 / 79، باب 2، حدیث 1.

(2) - اعراف (7): 142.

(3) - طه (20): 12.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 67

در قلب از این سر جذوه‌ای است که دم از او نزم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

در دل بی‌خبران جز غم عالم غم نیست	در غم عشق تو ما را خبر از عالم نیست
خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود	هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست
از جنون من و حسن تو سخن بسیار است	قصه ما و تو از لیلی و مجنون کم نیست
گر طیبیان زپی داغ تو مرهم سازند	کی گذاریم که آن داغ کم از مرهم نیست
من که امروز هلاک دم جان بخش توام	دم عیسی چه کنم چون دم او این دم نیست

«1»

مناجات در نماز

ای عزیز! تو نیز به قدر میسور و مقدار مقذور، این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی اخروی و سرچشمه فضایل نفسانی و رأس المال کرامات غیر متناهی به مراد تو و مؤانست با حق است و مناجات با او به ویژه در نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جلال حق است و از جمیع عبادات جامع‌تر و کامل‌تر است، پس بر اوقات و شرایط آن حتی الامکان محافظت کن و اوقات فضیلت آن را انتخاب نما که نورانی‌تری دارد که در دیگر اوقات نیست.

(1) - هلالی جغتایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 68

اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن، بلکه قطع کن و این حاصل شود به این که اوقات خود را موظف و معین کنی و برای نماز که متکفل حیات ابدی توسست و قتی خاص تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگر نداشته باشی و قلب را تعلقاتی نباشد و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده، تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی.

در احادیث در احوال معصومین تدبیر کن و در حالات آن بزرگواران تأمل نما؛ شاید تنبّهی حاصل آید و ما نیز بتوانیم به قلب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلاة اوقات حضور دربارگاه قدس حضرت ذوالجلال است، اوقاتی است که حق تعالی که مالک الملوك و عظیم مطلق است بنده ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و به دارالکرامه خود اذن دخول داده تا فوز به سعادت‌های ابدی و سرور بهجت‌های دائمی پیدا کند.

از دخول وقت نماز به مقدار معرفت خود بهجت و سرور داشته باشیم و اگر قلب، استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت، خوف و خشیت حاصل می‌شود و چون قلوب اولیا مختلف و حالات آنها متفاوت است، به حسب تجلیات لطفیه و قهریه و استشعار عظمت و رحمت و جمال، آنها را به سرور و بهجت وادار کند «وارحنا یا بلال» گویند و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آنها را از خود بی‌خود کند و رعشه و رعه برای آنها دست دهد!!

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای

زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق آن زنده‌گزين کاو باقی است

وز شراب جان فزایت ساقی است

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 69

عشق آن بگزین که جمله انبیا

یافتند از عشق او کار و کیا»¹

آداب اوقات نماز

بالجمله، ای ضعیف! آداب قلبیه اوقات آن است که، خود را مهیا کنی برای ورود به حضور مالک دنیا و آخرت و مخاطب و مکالمه با حضرت حق جلّ و علا، پس با نظری توجه به ضعف و بیچارگی و ذلت و بینوایی خود و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدس جلت عظمت که انبیاء مرسلین و ملائکه مقربان در بارگاه عظمتش از خود بی خود شوند و اعتراف به عجز و مسکنت و ذلت کنند و چون این نظر را کردی و به دل فهماندی استشعار خوف کند و عبادات خود را ناچیز شمارد.

و با نظری توجه به سعه رحمت و کمال عطوفت و احاطه رحمانیت آن ذات مقدس کن که بنده ضعیفی را به بارگاه قدس خود با همه آلودگی و بیچارگی که دارد بار داده و او را با همه تشریفات فرو فرستادن فرشتگان و نازل نمودن کتابهای آسمانی و فرستادن انبیای مرسلین دعوت به محفل انس خود فرموده، بدون آن که سابقه استعدادی از برای ممکن بیچاره باشد و یا در این دعوت و حضور برای حضرتش یا ملائکه الله یا انبیا سودی تصور شود.

البته قلب را با این توجه انسی حاصل شود و استشعار رجا و امیدواری کند؛ پس با قدم خوف و رجا و رغبت و رهبت، خود را مهبای حضور کن و غده و غده حضور مهیا کن که عمده آن، آن است که با قلب خجل و دل وجل و استشعار انکسار و ذلت و ضعف و بیچارگی وارد محضر شوی و خود را به هیچ وجه لایق محضر

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 70

ندانی و لایق عبادات و عبودیت نشماری و اذن در عبادت و عبودیت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت احدیت جلت قدرته بدانی که اگر ذلت خود را نصب عین خود کردی و به جان و دل تواضع برای ذات مقدس حق

نمودی و خود و عبودیت خود را ناچیز و بی ارزش دانستی، حق تعالی با تو تَلَطَّف فرماید و تو را مرتفع کند و به کرامات خود مَخْلَع فرماید!!

این همه سود و منفعت، این همه عشق و محبت، این همه لطف و کرامت، این همه رأفت و رحمت گوشه‌ای از آثار و نتایج نماز است.

نماز، محبوب‌ترین عمل

اگر بگویند که نماز، باب رحمت، بارگاه قدس، میقات عاشقان، معراج مؤمنان، عشق عارفان، راه دانایان، صراط بینایان، جان متحیران، وسیله قرب جانان و همه دردها را درمان است به خدا قسم چیزی به گزاف نگفته‌اند؛ اگر در روایات شیعه آمده که نماز، محبوب‌ترین عمل در پیشگاه خداست، به حقیقت قسم که سخن حق است و عین واقعیت در ملک و ملکوت است.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَاحَبُّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلُ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ إِلَّا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **«1»: [وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا] «2»:**

معاویة بن وهب که از راویان بزرگوار است می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام

(1) - الکافی: 3/ 264، باب فضل الصلاة، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 4/ 38، باب 10، حدیث 4453.

(2) - مریم (19): 31.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 71

پرسیدم، برترین چیزی که وسیله قرب عباد به حق است و محبوب‌ترین عمل نزد خداوند چیست؟ فرمود: پس از معرفت به حق چیزی را محبوب‌تر از نماز نمی‌شناسم، ندیدی بنده شایسته حق حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گفت:

خداوند مرا به نماز و زکات تا زنده‌ام سفارش فرموده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

محبوب ترین اعمال نزد حضرت حق نماز است و آن آخرین وصیت انبیای خداست.

چه نیکوست مرد غسل کند یا وضوی کامل بگیرد، سپس آهنگ جای کند که کسی او را نبیند؛ پس پروردگار مهربان او را در حال رکوع و سجود بنگرد؛ عبد زمانی که سجده کند و سجودش طول بکشد، ابلیس فریاد برمی دارد: وای بر من! انسانها اطاعت کردند، ولی من معصیت و آنان سجده کردند، ولی من از این عمل با عظمت سرباز زدم! «1»!

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَاةٌ فَرِيضَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةً وَحِجَّةٌ خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مُمْلُوكٍ ذَهَبًا يَتَصَدَّقُ مِنْهُ حَتَّى يُفْنَى «2»:

ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند: يك نماز واجب از بیست حج بالاتر است و يك حج بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد و همه آن در صدقه مصرف شود.

(1) - الکافی: 3/ 264، باب فضل الصلاة، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 4/ 38، باب 10، حدیث 4454.

(2) - الکافی: 3/ 265، باب فضل الصلاة، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 4/ 39، باب 10، حدیث 4456.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 72

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیرمردی را در قیامت حاضر می کنند، سپس پرونده او را به دستش می دهند، پرونده به صورتی است که مردم آن را می بینند و در آن جز بدی های او را نمی نگرند؛ این برنامه به طول می انجامد تا پیرمرد به حضرت حق می گوید: امر می کنی که مرا به آتش ببرند؟ خطاب می رسد: ای پیرمرد! من حیا می کنم که تو را عذاب کنم در حالی که در دنیا برای من نماز خواندی، ای ملائکه من! بنده مرا به بهشت ببرید «1».

این عبد مسکین و شرمنده مستکین و افتاده ناتوان در مقام مناجات با حضرت قاضی الحاجات چنین عرضه داشته ام:

زنده به یادت دل دل مردگان

ای کرم یاور افسردگان

خاک مرا عشق تو گلشن کند	تیره شبم نور تو روشن کند
پاکی جان منی و روح من	ای تو شفای دل مجروح من
سوی تو ای باکرم بی نیاز	هست دو دستم به گدایی دراز
روی دلم سوی عنایات توست	چشم امیدم به کرامات توست

دل که ز الطاف تو مغمور توست	روشنی ظلمت دل نور توست
لطف تو گیرد ز عدو داد من	هست به درگاه تو فریاد من
جان من و مذهب و ایمان من	صاف تر از آینه کن جان من
تا که شود مهر رخت حاصلم	باز کن از عشق دری بر دلم
راه نجات از الم و غم تو باش	روز و شبم مونس و همدم تو باش
مرحمت و لطف تو خوان من است	خاک درت بستر جان من است

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 37، المجلس العاشر، حدیث 2؛ روضة الواعظین: 498 / 2، مجلس فی ذکر القيامة؛ بحار الأنوار: 204 / 79، باب 1، حدیث 4.

عشق تو آوای بقای من است

یاد تو ای دوست شفای من است

چون که تویی در دو جهان ناصرم

می نرود یاد تو از خاطرم

بسته مهر تو و آیین توست

بنده تو یکسره مسکین توست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ «1»:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: محبوب‌ترین کارها نزد حضرت الله، نماز و نیکی و جهاد است.

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: حَجَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَصَلَاةٌ فَرِيضَةٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ «2»:

یونس بن یعقوب می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: يك حج از دنیا و آنچه در آن است برتر است و يك نماز واجب از هزار حج بالاتر است.

ارزش نمازگزاران

انسان نمازگزار، ظرف ارزش الهی است و از آنجا که در آیات قرآن، از نماز، به عنوان يك عمل بسیار پر قیمت الهی یاد شده و در روایات، از نماز به عنوان محبوب‌ترین عمل در پیشگاه حضرت عزت یاد شده، باید گفت که متصل به نماز و پیا دارنده آن از این فیض عظمی و چشمه الهی کسب ارزش می کند.

نمازگزار از دو ناحیه واجد عالی‌ترین ارزش است: از طرفی به خاطر برپاداشتن نماز واجد شرایط، مجبور است که بسیاری از محرمات ظاهری از قبیل مال حرام،

(1) - الخصال: 185 / 1، حدیث 356؛ وسائل الشیعة: 40 / 4، باب 10، حدیث 4459؛ بحار الأنوار: 11 / 97، باب 1، حدیث 19.

(2) - التهذيب: 240 / 2، باب فضل الصلاة، حدیث 22؛ وسائل الشیعة: 40 / 4، باب 10، حدیث 4460.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 74

لباس غصبی، مکان غصبی، آب و خاک غیر مباح و لقمه حرام را ترك کرده و از جهت دیگر ملزم است قسمت اعظمی از محرمات باطنی، از قبیل کبر و حسد و ریا و نفاق و خدعه و شر و عجب و حقد و کینه را ترك نماید.

و از طرفی با اتصال به آداب قلبیه و روحیه نماز، به کسب حسنات و فضایل از قبیل مراقبه، محاسبه، توجه، ذکر، خلوص، پاکي، صافی نایل می گردد و این بهره ها که از برکت نماز نصیب او می شود بهره های الهی است؛ پس با ترك محرمات، واجد تقوا و با اقامه نماز، دارنده نیکی ها می گردد و تقوا باعث این است که، گرامی ترین بنده شود و نیکی ها باعث این است که، به مقام «لی مع اللهی» برسد و چه ارزشی در عالم وجود بالاتر از مقام تقوا و مقام «لی مع اللهی» است؟

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ] «1».

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] «2».

بی تردید خدا با کسانی می باشد که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند.

آری، به فرموده قرآن مجید، نماز بازدارنده انسان از فحشا و منکرات «3» و به فرموده معصوم علیه السلام نماز معراج مؤمن است «4».

(1) - حجرات (49): 13.

(2) - نخل (16): 128.

(3) - [إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] عنكبوت (29): 45.

(4) - بحار الأنوار: 303/79، باب 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 75

توجه به حقیقت نماز

توجه واقعی به حقیقت و آداب و شرایط نماز، از طرفی انسان را از تمام گناهان کبیره و صغیره حفظ می‌کند و با توفیق الهیه آدمی را به مرتفع‌ترین قله تقوا و خویش‌داری از گناه می‌برد و از طرفی به خاطر حقایقی که در نیت و تکبیر و حمد و سوره و رکوع و سجود و قنوت و تشهد است، آدمی را به معراج واقعیت‌ها سوق می‌دهد و این دو طرف نماز است که بالاترین ارزش‌ها را نصیب نمازگزار می‌کند و طبق محاسبه دقیق بر اساس آیات و روایات و تحقیقات اولیای کامل و عرفای جامع و بینایان راه و دانایان دل‌آگاه اگر گفته شود که نمازگزار واقعی وجودش از تمام امت پر ارزش‌تر است، سخنی به گزاف گفته نشده است.

آری، ای مقصود پویندگان! ای سرمایه عاشقان! ای نوای ناله داران! ای راز و نیاز نیازمندان! ای سرور مشتاقان! ای انیس دل باختگان! ای مونس عارفان! آنان که تو را می‌طلبند، پس از معرفت به مقام تو باید با قدرت نماز به سوی تو حرکت کنند که بدون نماز رسیدن به وصال تو میسر نیست؛ آنان که طالب راز و نیاز عاشقانه با تو هستند، با تمام وجود خود باید در نی نماز بدمند که بدون این دمیدن روزگار وصل به دست نمی‌آید، آری، ای محبوب محبان با معرفت!:

وز حجت بی‌چونی در صنع تو برهان‌ها

ای در دل مشتاقان از عشق تو داستان‌ها

بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان‌ها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها

در عین قبول تو کامل شده نقصان‌ها

در بحر کمال تو ناقص شده کامل‌ها

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 76

من درد تو می‌خواهم دور از همه درمان‌ها»1«

ای کرده دوا بخشی لطف تو به هر دردی

ارزش نمازگزاران در احادیث قدسی

در احادیث قدسیه در بیان ارزش وجود نمازگزاران چنین آمده است:

لَوْ لَا شَيْخُ رُغَّ وَشَبَابٌ خُشَّعٌ وَصِيبَانٌ رُضَّعٌ وَهَائِمٌ رُغَّ لَصَبَبْتُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبًّا «2»:

ای ملت‌های نافرمان و مردم عاصی و جمعیت‌های گنهکار! اگر پیران رکوع کننده و جوانان اهل تضرع و زاری و کودکان شیرخوار و چهارپایان علف‌خوار نبودند، همانا به جرم گناهانتان عذابی بر شما فرو می‌ریختم که حق فرو ریختنش ادا شود!!

يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي لَوْلَا مَنْ فِيكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَابِّينَ بِجَلَالِي الْعَامِرِينَ بِصَلَاتِهِمْ أَرْضَى وَمَسَاجِدِي وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ خَوْفًا مِنِّي لَا نَزَلْتُ عَذَابِي ثُمَّ لَا بَالِي «3»:

ای اهل معصیت! اگر در بین شما اهل ایمان نبودند، آن انسان‌هایی که به واسطه جلال من دوستدار یکدیگرند و زمین و مساجد من با نمازشان آباد است و از خوف من به وقت سحر در حال استغفارند، همانا عذابم را بر شما نازل می‌کردم و هیچ باکی هم نداشتم.

(1) - سنایی غزنوی.

(2) - کلمة الله: 76.

(3) - الأملی، شیخ صدوق: 199، المجلس السادس والثلاثون؛ بحار الأنوار: 383 / 80، باب 8، حدیث 57.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 77

این دو روایت دلالت دارند که ارزش نمازگزار واقعی در حدی است که به احترام او عذاب دنیا بر يك ملت بخشیده می‌شود.

زکریا بن آدم و احترام او

درباره زکریا بن آدم که از اصحاب بزرگوار حضرت رضا علیه السلام است می‌خوانیم که:

علی بن مسیب به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: راهم به شما دور است و هر وقت بخواهم دسترسی به شما ندارم، معالم دینم را از چه کسی تعلیم بگیرم؟

حضرت فرمودند: از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیای شما از جانب من امین است «1».

زکریا بن آدم به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت:

یا بن رسول الله! تصمیم دارم از مردم شهرم جدایی کرده و به جای دیگر روم؛ زیرا در میان آنان نادان زیاد است. حضرت فرمود: این کار را نکن؛ زیرا به احترام تو بلا از اهل قم دفع می شود، چنانچه به احترام حضرت موسی بن جعفر بلا از اهل بغداد دفع می گردد «2».

زکریا بن آدم انسان بزرگوار و با کرامتی است که از جانب ائمه بزرگوار علیهم السلام بسیار احترام و اکرام می شد و ائمه دین برای او هدیه ها و تحفه ها و کفن فرستادند «3».

آری، مؤمن در پیشگاه حضرت حق و انبیا و ائمه بزرگوار دارای کرامت و احترام

(1) - وسائل الشیعة: 146 / 27، باب 11، حدیث 33442؛ سفینه البحار: 470 / 3، باب الزاء بعده الکاف.

(2) - الاختصاص: 87؛ بحار الأنوار: 278 / 49، باب 18، حدیث 32؛ سفینه البحار: 471 / 3، باب الزاء بعده الکاف.

(3) - سفینه البحار: 471 / 3، باب الزاء بعده الکاف.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 78

خاصی است، در حدی که خداوند مهربان به خاطر او برکاتش را بر مردم نازل و عذابش را از آنان دفع می کند.

چه نیکوست که همه ما، آهنگ زندگی خود را در همه شؤون، هماهنگ با انبیا و ائمه و اولیا و اهل کرامت قرار دهیم.

چه نیکوست که ما قدر خود را شناخته و از استعداد های عالی درون خود آگاه شویم و با ایمان و عمل صالح به رشد و کمال عقل و قلب و نفس اقدام کرده و خویش را از این ظلمتکده جهل و غفلت و بی خبری نجات داده به میدان نور و مقام قرب و نقطه با عظمت وصال برسانیم.

ارزش نمازگزار

در ارزش اهل نماز و کرامت و هویت آن بزرگواران در حدیث با عظمت قدسی می‌خوانیم:

أَنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَيَّ الْمُتَحَابُّونَ بِجَلَالِي الْمُتَعَلِّقَةُ قُلُوبُهُمْ بِالْمَسَاجِدِ وَالْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ الَّذِينَ إِذَا ارْتَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَةً ذَكَرْتُهُمْ فَصَرَفْتُ الْعُقُوبَةَ عَنْهُمْ «1»:

به حقیقت که محبوب‌ترین بندگان نزد من، آنان هستند که در پرتو جلال من با یکدیگر دوستی دارند؛ دل‌های آنان تعلق به مساجد دارد و در سحرها در حال توبه‌اند، اینان کسانی هستند که به وقت عقوبت اهل زمین به خاطر آنان عقوبت را بر گنهکاران می‌بخشیم.

(1) - مکارم الأخلاق: 467، الفصل الخامس فی وصیة رسول الله صلى الله عليه و آله؛ بحار الأنوار: 74، 88، باب 4، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 79

در این روایت آمده:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، گروهی از اصحاب آنجا بودند، فرمودند:

می‌دانید که خدای شما چه می‌گوید؟ عرضه داشتند: خدا و پیغمبر بهتر می‌دانند. فرمود: پروردگار شما می‌فرماید:

این است نمازهای پنجگانه، هر کس آن‌ها را به وقتش به جای آورد و بر آن محافظت کند، مرا در قیامت ملاقات می‌کند، در حالی که از او عهدی بر من است که به سبب آن عهد، او را داخل در بهشت می‌کنم و هر کس به وقتش آن نمازها را به جای نیاورد و بر آن محافظت نکند، بر من است که اگر بخواهم او را عذاب کنم یا بیامرزم «1».

در روایت مهمی که در «الأمالی» شیخ صدوق آمده چنین می‌خوانیم:

برای خداوند، ملکی است به نام «سخائیل» که برای نمازگزاران از پیشگاه حضرت حق برات آزادی می‌گیرد.

چون مردم مؤمن وارد صبح شوند و وضو بگیرند و نماز صبح را به جای آورند، از خداوند مهربان برای آنان براتی می‌گیرد که بر آن نوشته:

من خدای ابدی و باقی هستم. بندگان و کنیزان من! شما را در حفاظت خود قرار می‌دهم، قسم به عزت و جلالم شما را منکوب نمی‌کنم، گناهان شما را تا ظهر بخشیدم.

وقتی نماز ظهر را می‌خوانند براتی برای آنان می‌گیرد که بر آن نوشته شده:

من خدای قادرم. بندگان و کنیزان من! سیئات شما را به حسنات تبدیل کردم و گناهانتان را آمرزیدم و با رضا و خشنودی خود شما را به خانه جلالم وارد کردم.

(1) - کلمه الله: 263.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 80

چون عصر شود و برای وضو و نماز عصر برخیزند و نماز را بجای آرند برای آنان براتی می‌گیرد که روی آن نوشته شده:

من خداوند بزرگم، نامم و حکومتم بزرگ است، بندگانم و کنیزانم! بدنهای شما را بر آتش جهنم حرام کردم و شما را در جایگاه نیکان جای دادم و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم.

چون مغرب شود و برای وضو و نماز برخیزند و نماز را به جای آرند برای آنان براتی می‌گیرد که بر آن نوشته:

من خدای جبار بزرگ متعالم. بندگان و کنیزانم! ملائکه من با خشنودی از نزد شما به نزد من آمدند، بر من است که شما را خشنود کنم و در قیامت شما را به آرزوهایتان برسانم.

چون وقت عشا رسد و برخیزند و وضو گرفته و نماز را به جای آرند براتی برای آنان می‌گیرد که بر آن نوشته:

من خدا هستم و خدایی جز من نیست و پروردگاری غیر من نمی‌باشد. بندگان و کنیزانم! در خانه‌های خود طهارت کردید و به مساجد آمدید و در یاد من غرق شدید و حقم را شناختید و واجب مرا ادا کردید. ای سیخائیل! تو را و سایر ملائکه را به شهادت می‌گیرم که از بندگان و کنیزانم راضی و خشنود شدم «1»!

خوشا به حال آن انسان‌هایی که به حضرت حق معرفت پیدا کرده و پس از عرفان به وسیله عمل به پیشگاه آن جناب شتافته‌اند.

آنان که در راه عبادت حضرت معبود سر از پانمی شناسند و لذتی همانند لذت عبادت نمی چشند.

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 67، المجلس السادس عشر، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 81

آنان که به وقت رسیدن نماز، از همه چیز دست می کشند و با کمال اشتیاق به سوی پیشگاه آن حضرت روانه می شوند و با تمام هستی خود به مملکت نماز وارد می شوند و در محضر حضرت حق به وسیله نماز با زبان حال عرضه می دارند:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی	تا دمی برآسام زین حجاب جسمانی
بهر امتحان ای دوست گر طلب کنی جان را	آن چنان بر افشام کز طلب خجل مانی
بی وفا نگار من می کند به کار من	خنده های زیر لب عشوه های پنهانی
دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم	در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی
ما زدوست غیر از دوست مطلبی نمی خواهیم	حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی
رسم و عادت زندی است از رسوم بگذشتن	آستین این ژنده می کند گریانی
زاهدی به میخانه سرخ رو زمی دیدم	گفتمش مبارك باد بر تو این مسلمانی
زلف و کاکل او را چون به یاد می آرم	می نهم پریشانی بر سر پریشانی
خانه دل ما را از کرم عمارت کن	پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 82

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی آید بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی «1»

کدام نماز مورد قبول حق است؟

بر اساس آیات شریفه قرآن و روایات معتبره روشن شد که خداوند مهربان بر مبنای مصلحت خواهی و عشق به انسان و رشد و کمال او، مسئله نماز را به عنوان يك فریضه و واجب حتمی از بندگانش خواسته و در این زمینه هیچ امت و ملتی استثنا نشده است.

نماز، امر خداست و امر مسئله ای نیست که از طرف انسان، ساده و سبک انگاشته شود.

آمر این امر خداست، خدای رحیم و کریم و رحمان و خالق و باری و مصور و رزاق و جلیل و قهار و ودود و غفور..

ارزش این امر به تناسب ارزش امر اوست و عظمت بزرگی این امر در ارتباط با عظمت و بزرگی امر است.

پیروی از امر این امر واجب و لازم است، چون تجلی صلاح و دور بودن فساد و به پا بودن نظام متین و نظم دقیق حیات، مرهون پیروی از امر اوست.

مسئله تجلی نظم و صلاح در حیات که محصول پیروی انسان از امر مولاست، اختصاص به انسان ندارد، بلکه برپایی نظام احسن هستی، در کل جهان خلقت و در ذره ذره ساختمان کوچک ترین عنصر، تا گسترده ترین موجود، معلول پیروی و اتباع از امر الهی است!!

(1) - شیخ بهایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 83

[ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ* فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا] «1».

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.* پس آن‌ها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید و [محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

مسئله تجلی نظام در سایه امر الهی نه تنها در زندگی انسان و آسمان و زمین معلوم است، بلکه در اصناف موجودات هستی اعم از غیب و شهود، این برنامه هم چون آفتاب روشن است.

حقیقت امر الهی

اصولاً می‌توان گفت که نظام دقیق وجود هر موجودی از اتم و هسته‌های آن گرفته تا عرش خدا، در حقیقت همان امر خداست!

کدام امر بالاتر و برتر از خداست، مگر نه این است که وجود مقدس او مالک ملک هستی و پروردگار عالمیان است؟ مگر نه این است که، مهندس و بانی و به وجود آورنده کل هستی حضرت اوست و مصلحت تمام موجودات در اختیار جناب اوست و کسی جز حضرتش صاحب هستی نیست؟

مگر نه این است که تمام هستی مملوک او و در ید قدرت و در آغوش رحمت و عنایت اوست؟

(1) - فصلت (41): 11- 12.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 84

آیا جز حضرت او کسی سزاوار امر کردن به موجودات است و آیا موجودات جهان هستی حق دارند از امر کسی جز او پیروی کنند؟!

انبیای گرامی و ائمه طاهرین و اولیای کامل الهی، در خط سیر نبوت و امامت و ولایت جز تبلیغ امر و نهی حضرت او برنامه‌ای نداشتند؛ آن بزرگواران، مأمور رساندن امر حق به خلق بوده و تکلیف داشتند زمینه برپا شدن امر او را در تمام شئون زندگی بشر اعم از عبادت، سیاست، اقتصاد، اخلاق، اجتماع و خانواده فراهم آورند.

در زمینه اوامر حضرت حق نسبت به انسان، آن هم در میان احکام شرعیه هیچ امری شدت و اهمیت و عظمتش هم چون امر به نماز نیست.

نماز، امر خداست؛ نماز، خواسته پروردگار عالم، عادل و حکیم است؛ نماز، بر اساس مصلحت‌خواهی او نسبت به انسان امر شده است.

پیروی از این امر ضامن سعادت و باعث خیر دنیا و آخرت و عامل رشد و کمال آدم است و بر هر مرد و زن و عالی و دانی اطاعت از این امر واجب و لازم و سرپیچی از آن مایه خواری و ذلت در دنیا و آتش و عذاب در عالم آخرت است.

نماز، برنامه‌ای است الهی که برای انسان سود مادی و معنوی دارد و برای حل بسیاری از مشکلات زندگی به منزله بهترین کلید است؛ پیروی از این امر پر اهمیت، پاك کننده صفحه حیات از انواع رذایل و پلیدی‌ها و آلودگی‌هاست.

امر الهی به نماز

نمونه‌ای از آیات قرآن که در آن امر به نماز شده، لازم است از نظر شما بگذرد:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 85

[وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ] «1»:

و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید، و همراه رکوع‌کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست].

[وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ] «2»:

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید، و با مردم با خوش‌زبانی سخن گوید، و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید، سپس همه شما جز اندکی [از پیمان خدا] روی گردانیدید و شما [به طور عادت] روی گردان هستید.

[حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ] «3»:

بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه [که بر اساس پاره‌ای از روایات، نماز ظهر است] محافظت و مراقبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید.

[فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْثُوتًا] «4»:

نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید. مسلماً نماز همواره در اوقاتی

(1) - بقره (2): 43.

(2) - بقره (2): 83.

(3) - بقره (2): 238.

(4) - نساء (4): 103.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 86

مشخص و معین وظیفه‌ای مقرر و لازم بر مؤمنان است.

[وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا حَتَّى نَرْزُقَكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى] «1».

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و خود نیز بر آن شکیبایی ورز؛ از تو رزقی نمی‌طلبیم، ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای پرهیزکاری است.

[فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ] «2».

پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به خدا تمسک جوید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است.

در سوره‌های نور آیه 56 و عنکبوت آیه 45 و روم آیه 31 و احزاب آیه 33 و جمعه آیه 9 نسبت به نماز امر مؤکد شده و به طور جدی و قاطع از همه مرد و زن خواسته شده که نماز را بپا دارند و مواظب باشند از این حکم حکیمانه حضرت حق غفلت نورزند.

نماز مقبول

اکنون که عظمت نماز در پرتو امر حضرت ذوالجلال روشن شد و موقف و موضع این برنامه حیاتی در میان احکام و اوامر خداوند معلوم گردید، جای این سؤال است که در میان اجراکنندگان این امر و عمل کنندگان به این مسئله، عمل

(1) - طه (20): 132.

(2) - حج (22): 78.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 87

کدام طایفه از میان همه عمل کنندگان مورد پذیرش خداست و نماز کدام دسته از نمازگزاران به مرحله قبولی حضرت حق می‌رسد؟

در این زمینه باید گفت:

بر اساس آیات کتاب خدا و روایات و اخبار، نمازی که مقرون به سه شرط است بدون شك مورد قبول خداست:

1- ایمان.

2- تقوا.

3- جمع بودن شرایط ظاهری و باطنی نماز در حد وسع مکلف، از قبیل طهارت صحیح، نیت خالص، وقت، مکان، مباح، صحت قرائت، ترتیب، موالات، طمأنینه، قبله و سایر شرایط.

نماز کسی که اعتقاد صحیحی به حق و قیامت و نبوت و کتاب و ملائکه ندارد قابل قبول نیست.

نماز کسی که از گناه و پلیدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقوق ابا ندارد قبول نیست:

[إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ] «1».

خدا فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد.

عزیزان! توجه داشته باشید که به هنگام نماز، به پیشگاه چه آقایی قرار می‌گیرید و در برابر کدام مولا می‌ایستید و آقا و مولای شما چه می‌خواهد! آیا نمازی که شما می‌خواهید، یا دلخواه شماست باید تقدیم محضر او کنید، یا نمازی که او می‌خواهد و به آن امر کرده باید بجا آورید؟!

(1) - مائده (5): 27.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 88

آن نمازی که او به آن امر فرموده، به جا آوردنش باید انسان را از همه فحشا و منکرات باز دارد و آدمی را تا پیشگاه قرب حضرتش رهنمون گردد و برای دین و ایمان انسان به منزله عمود خیمه باشد و باطن آدمی را به معراج برده و به نقطه وصل برساند.

در روایتی از رسول اسلام آمده:

خداوند به نمازی که قلب نمازگزار با بدنش هماهنگ نباشد، نمی‌نگرد «1».

و در جای دیگر فرموده:

خشوع زینت نماز است «2».

نمازگزاران واقعی

عارف معارف الهی مرحوم ملکی تبریزی در کتابش به چند روایت که نمایانگر حال نمازگزاران واقعی است به این مضمون اشاره فرموده:

ابراهیم علیه السلام به وقت نماز، سینه‌اش هم‌چون دیگ جوشان در اضطراب بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به وقت نماز حال عجیبی داشت که کسی را به آن حال ندیده بودند.

یکی از همسران حضرت می‌گوید:

پیامبر با ما سخن می گفت و ما با آن جناب حرف می زدیم، ولی به محض رسیدن وقت نماز، گویی اصلاً ما را نمی شناسد و ما هم او را نمی شناسیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی وضو می گرفت، رنگ چهره اش از خوف خدا تغییر می کرد و به وقت نماز بدنش می لرزید و رنگ می باخت. به او می گفتند: شما را چه می شود؟ می فرمود:

(1) - / المحاسن: 1 / 406.

(2) - / جامع الأخبار: 337؛ بحار الأنوار: 133 / 74، باب 6، حدیث 41.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 89

وقت ادای امانتی رسیده که خداوند آن را بر آسمانها و زمین و جبال ارائه کرد و آنها از قبول آن امتناع کردند!!

حضرت زهرا علیها السلام به وقت نماز، از هیبت و عظمت حضرت ذوالجلال، نفس نفس می زد.

امام مجتبی علیه السلام هرگاه از وضو فارغ می شد، رنگ به صورتش نبود. می پرسیدند:

این چه حال است؟ می فرمود:

هر کس بر صاحب عرش وارد شود و به خدمت او رسد، سزاوار است این چنین شود.

درباره حضرت سجاد علیه السلام آمده:

هرگاه وضو می گرفت، رنگ از چهره مبارکش می پرید. به آن جناب می گفتند:

چرا در وقت وضو این چنین می شوی؟ می فرمود: می دانید در مقابل چه کسی می خواهم قرار بگیرم؟

روزی در حال نماز ردا از دوش مبارکش افتاد و آن جناب اعتنا نکرده تا از نماز بیرون شد. عرضه داشتند: چرا جلوی افتادن ردا را نگرفتی؟ فرمود: می دانید در مقابل چه کسی ایستاده بودم؟! بدان که نماز عبد جز به همان مقدار که دارای توجه بوده قابل قبول نیست. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: فدایت شوم پس همه ما در هلاکت هستیم؟ فرمود: نه، خداوند از باب رحمت و لطفش این نمازهای ناقص را با نوافل و نمازهای مستحبی کامل می سازد.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

هرگاه علی بن الحسین علیه السلام به نماز می ایستاد، رنگ از چهره اش می رفت و هرگاه سر به سجده می گذاشت تا عرق از سر و رویش جاری نمی شد، سر از سجده بر نمی داشت.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 90

و نیز در روایت آمده که امام فرمود:

پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه برای نماز برمی خاست، چنان بود که گویا شاخه درختی است که جز آنچه که باد حرکت می دهد، حرکتی از خود ندارد.

از ما دعوت نمی کنند که وضو و نماز ما به تمام معنی مانند نماز آن بزرگواران باشد، بلکه از ما می خواهند که در وسع خود پس از ایمان و تقوا، حداقل به شرایط صحت نماز و مقدمات و مقارنات آن پای بند بوده و نمازی در خور لیاقت مولای خود به جای آریم، تا پس از اتمام آن به مهر قبولی آن جناب برسد.

درباره طائفه ای که نمازشان مورد قبول خداوند مهربان است، حدیثی قدسی در کتاب «المحاسن» نقل شده است که لازم است به متن عالی آن اشاره شود:

أَمَّا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ لِمَنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَكَفَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْجُلَى وَيَقْطَعُ هَمَّاهُ بِذِكْرِي وَالزَّمَ قَلْبَهُ خَوْفِي وَكَفَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْجُلَى وَلَا يَتَعَاطَى عَلَى خَلْقِي وَيُطْعِمُ الْجَائِعَ وَيَكْسُو الْعَارَى وَيَرْحَمُ الْمُصَابَّ وَيُؤْوِي الْغَرِيبَ فَذَلِكَ يُشْرِقُ نَوْرُهُ مِثْلَ الشَّمْسِ اجْعَلْ لَهُ فِي الظُّلُمَاتِ نُوراً وَفِي الْجَهَالَةِ عِلْماً أَكْلَاهُ بِعِزَّتِي وَاسْتَحْفَظَهُ مَلَائِكَتِي يَدْعُونِي فَالْبَيْتِ يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيهِ فَمَثَلُ ذَلِكَ عِنْدِي مِثْلُ الْفِرْدَوْسِ لَا يَسْمُو لَمَرُّهَا وَلَا يَتَغَيَّرُ وَرُفُّهَا «1»:

نماز را از کسی قبول می کنم که برای بزرگی من تواضع کند و به خاطر من از شهوات شیطانی خویشتن دار باشد و روزش را به یاد من تمام کند و دلش ملازم خوف از من باشد و نفسش را از شهوات، برای خاطر من حفظ نماید و بر خلق من بزرگی نکرده و گرسنه را سیر کند و برهنه را بپوشاند و به مصیبت زده

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 91

ترحم آرد و غریب را پناه دهد؛ نور چنین آدمی همانند نور خورشید می درخشد، من برای او در تاریکی ها نور قرار می دهم و جهلش را مبدل به علم کرده و به عزتم پناهش می دهم و به وسیله ملائکه از حوادث نگاهش می دارم؛ دعا می کند دعایش را اجابت می نمایم، از من طلب حاجت می کند، حاجتش را می دهم، او نزد من مانند فردوس است که میوه اش از دسترس خارج نمی شود و برگش تغییر پیدا نمی کند.

کدام نماز مردود است؟

چه بسیار مردمی که عمری به خود زحمت می دهند و به اجرای برخی از احکام خدا قیام می کنند، ولی زحمات آنان به فرموده قرآن مجید [هَبَاءٌ مَنُثُورًا] «1» می گردد.

اینان کسانی هستند که یا از ایمان برخوردار نیستند مانند منافقین، یا اهل هر نوع گناه و معصیت اند مانند فاسقین، یا شرایط صحت و قبولی عمل را رعایت نمی کنند مانند مردمی که به احکام الهی اهمیت نمی دهند.

قرآن مجید در سوره ماعون می فرماید:

[قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] «2».

پس وای بر نمازگزاران* که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.*

همانان که همواره ریا می کنند* و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می ورزند.

(1) - فرقان (25): 23.

(2) - ماعون (107): 4 - 7.

بدون شك منافقان و فاسقان و آنان که شرایط صحت و قبولی نماز را رعایت نمی کنند از مصادیق بارز آیات سوره ماعون هستند.

نماز را هر کسی فراخور قدرت و استعدادش، باید با صورت و سیرت کامل به محضر حضرت حق ببرد ورنه از طرف معبود عالم مردود است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی بنده نماز را به وقت خودش به جای آورد و بر شرایط و حقیقت آن محافظت نماید، به صورت نوری پاکیزه به مقام قرب حرکت می کند و به صاحبش می گوید: مرا حفظ کردی، خداوند تو را حفظ کند.

و اگر نماز را به وقتش نخواند و بر آن و شرایطش محافظت ننماید، به صورت سیاه و تاریکی به او برمی گردد و می گوید: مرا ضایع کردی، خداوند ضایع کند «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

دو نفر از افراد امت من برای نماز به پا می خیزند و رکوع و سجود نماز هر دو یکی است، ولی بین دو نماز آنان فاصله هم چون بین آسمان و زمین است، آن گاه اشاره به مسئله خشوع شد «2».

در قسمتی از يك روايت قدسی آمده:

وَرُبَّمَا صَلَّى الْعَبْدُ فَاضْرَبُ بِهَا وَجْهَهُ وَاحْجُبْ عَنِّي صَوْتُهُ أَتَدْرِي مَنْ ذَلِكَ؟

یا داوُد ذَاكَ الَّذِي يَكْثُرُ الْاَلْتِفَاتُ اِلَى حَرَمِ الْمُؤْمِنِينَ بِعَيْنِ الْفُسْقِ وَذَاكَ الَّذِي

(1) - بحار الأنوار: 9/80، باب 6، حدیث 2.

(2) - /عوالی اللآلی: 322/1، حدیث 57؛ جامع احادیث الشیعة: 230/5، حدیث 7625؛ بحار الأنوار: 81/249، باب 16، حدیث 41.

يُحَدِّثُ نَفْسَهُ اِنْ لَوْ وُلِّيَ اَمْرًا لَضَرَبَ فِيهِ الرِّقَابَ ظُلْمًا «1»:

چه بسا عبدی که نماز می خواند و من آن نماز را به صورتش می زنم و بین خود و صدایش حجاب قرار می دهم، می دانی چنین عبدی کیست؟

ای داود! آن نمازگزار کسی است که به ناموس مردم مؤمن زیاد با دیده گناه نظر می کند و به خودش می گوید: اگر صاحب قدرتی شدم گردن مردم را می زنم آن هم به ستم!!

يا مُوسى لا اقْبَلُ الصَّلَاةَ اِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَالزَّمَ قَلْبُهُ خَوْفِي وَقَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي وَلَمْ يَبْتَ مُصِرًّا عَلَى الْخَطِيئَةِ وَعَرَفَ حَقَّ اَوْلِيائِي وَاجِبَائِي «2»:

ای موسی! نماز قبول نمی کنم مگر از کسی که برای عظمت من فروتنی کند و دلش ملازم با خوف من باشد و روزش به یاد من تمام شود و شب را در حال اصرار بر گناه صبح نکند و عارف به حق اولیا و عاشقان من باشد.

می توان گفت که نماز مردمی که حقوق خدا و انبیا و امامان و اولیا را پایمال می کنند، قبول است؟

می توان گفت که نماز اهل فسق و فجور و غرق شدگان در دریای معصیت و گناه نماز است؟

تا پیوند ایمانی و اتصال اسلامی انسان به پروردگار عزیز عالم و شؤون حضرت حق محکم نباشد، تا انسان در تمام شؤون حیات تقوا و خویشنداری از گناه را مراعات ننماید، تا آدمی عملاً به شرایط صحت و قبولی نماز توجه نکند، نماز او قابل قبول حضرت حق نخواهد بود!!

(1) - عدة الداعي: 38، الباب الأول في الحث على الدعاء؛ بحار الأنوار: 257 / 81، باب 16، حديث 55.

(2) - كلمة الله: 97، به نقل از الأمالی، شيخ صدوق.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 94

نماز در حال کسالت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هیچ کدام از شما با حالت کسالت یا خواب آلودگی یا با افکاری که او را به خود مشغول می سازد، به نماز نایستد؛ زیرا او در پیشگاه پروردگار می باشد و جز این نیست که بهره و نصیب عبد از نمازش به همان اندازه است که از روی قلب توجه به خدا داشته و نیز آن حضرت از رسول اسلام نقل می کند که:

دو رکعت نماز مختصر ولی با تفکر و در حال یقین بهتر است از يك شب زنده داری «1»!

وضو یا غسل، یا تیمم را مطابق با احکام اسلام به جای آرید، آن گاه در مکان مباح یا بهتر از آن در مسجد جای بگیرید، سپس اول وقت را مراعات کنید، آن گاه با تمام هستی یعنی با عقل و روح و قلب و نفس و بدن به طرف قبله بایستید، سپس دل و جان را همان جا و برای همیشه از رذایل اخلاقی از قبیل ریا، حسد، بخل، حقد، کینه، عجب، نفاق و ... پاک کنید و مواظب باشید که شکم و شهوت و لباسان آلوده به حرام نباشد؛ آن گاه تمام حواس خود را در نیت خالص متمرکز کرده با قرائت صحیح تکبیرة الاحرام گفته و با عربی صحیح و حال الهی مسیر نماز را حرکت کرده و با غم و غصه به خاطر پایان گرفتن نماز، سلام نماز را ادا نموده از نماز خارج شوید و تصمیم قاطع شما بر این باشد که تا رسیدن به نماز دیگر از هر گناهی دوری جوید، آن وقت به طور حتم امیدوار به قبولی چنین نمازی باشید.

(1) - مستدرک الوسائل: 87 / 3، باب 29، حدیث 3084.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 95

خشوع در نماز

امام خمینی رحمه الله در باب خشوع بیانی دارند که:

حقیقت خشوع عبارت است از خضوع تمام ممزوج با حب یا خوف و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوک به حسب جبلت و فطرت مختلف است، پاره ای قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند و چون در سلوک ادراک ظل جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند، عظمت مختلفیه در سر جمال، آنها را محو کند و از خود بیخود نماید؛ چون در هر جمالی جلالی مختفی و در هر جلالی جمالی مستور است، چنانچه ممکن است اشاره به این معنی داشته باشد گفتار حضرت مولی العارفین و امیرالمؤمنین و السالکین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین آنجا که می فرماید:

هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى اَعْدَائِهِ فِي سِعَةِ رَحْمَتِهِ وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ «1».

اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت بر دشمنانش شدید است و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است.

پس هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد. و این حالت در اوایل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود و پس از تمکین، حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد، چنانچه حالت قلب خلیل الرحمان چنین بوده.

(1) - نهج البلاغة: خطبة 89؛ بحار الأنوار: 4/ 130، باب 4، حدیث 38.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 96

و پاره‌ای از قلوب، خوفی و از مظاهر جلالند، آنها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد و تجلیات اسمای قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود، چنانچه حضرت یحیی علیه السلام چنین بوده؛ پس خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است گرچه در هر حبی وحشتی و در هر خوفی حبی است.

(مراتب خشوع)

و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است و چون امثال ما با این حالات پستی که داریم از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان برآیم:

[قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ] «1».

بی تردید مؤمنان رستگار شدند.* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.

خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس هر کس در نماز خاشع نباشد به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است و نمازهای ما که پیچیده به خشوع نیست از نقص ایمان یا فقدان آن است و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است؛ لذا این علمی که به حق و اسما و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می شود غیر از ایمان است.

شیطان به شهادت ذات اقدس حق علم به مبدأ و معاد دارد و مع ذلك کافر است.

(1) - مؤمنون (23): 1- 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 97

[خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ] «1».

مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گِل آفریدی.

[أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ] «2».

گفت: مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.

گوید: پس طبق این آیه معاد را معتقد است، علم به کتب و رسل و ملائکه دارد با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنان خارج نموده است!!

پس اهل علم و ایمان از هم ممتازند، هر اهل علم اهل ایمان نیست؛ پس باید پس از سلوک علمی، خود را در سلك مؤمنان داخل کرده و عظمت و جلال و بها و جمال حق - جلت عظمته - را به قلب رساند، تا قلب خاشع شود، ورنه مجرد علم خشوع نمی‌آورد، چنانچه در خود می‌بینید که با اعتقاد به مبدأ و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حق، قلب شما خاشع نیست!

بالجمله سالك طريق آخرت مخصوصاً با قدم معراج صلاتی، لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهی و بارقه رحمانیه را در قلب هر اندازه ممکن است متمکن نماید، بلکه بتواند در تمام نمازهایش و در سراسر هر نماز این حالت را حفظ نماید.

حالت تمكّن و استقرار در اول امر گرچه برای امثال ما قدری دشوار و مشکل است، ولی با مقداری ممارست و ارتیاض قلب امری ممکن است.

عزیزم! تحصیل کمال و زاد آخرت، طلب و جدیت می‌خواهد و هر چه مطلوب بزرگ‌تر باشد، جدّیت در راه آن سزاوارتر است، البته معراج قرب الهی و تقرب

(1) - اعراف (7): 12.

(2) - اعراف (7): 14.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 98

جوار رب العزة با این حال سستی و فطور و سهل انگاری دست ندهد، مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید.

این فقیر دل غمین با حالت عجز و انکسار در پیشگاه رب العزة به مناجات برآمده و از حضرتش چنین مسئلت کرده‌ام:

ای محرم قلب راز داران	امید دل نیاز داران
ای گرمی روح پاک بازان	مشتاق رخ تو عشق بازان
ای یار و رفیق مستمندان	محبوب قلوب دردمندان
بر گم شدگان تو ره گشایی	بر این دل تار من ضیایی
خالی زعمل بین دو دستم	از قید گنه دلم نرستم
یا رب چه کند ضعیف خسته	این عبد ذلیل دل شکسته
برگو به کجا برد غم دل	رحم ار نکنی بر او چه حاصل
افتاده بار ذلتم من	غرق گنه مذلتم من
کس نیست چو من دچار عصیان	محتاج و گدا به لطف و غفران
بنواز که بنده‌ای فقیرم	بر دامن لطف مستحیرم
غرق است به ننگ و عار نامم	تلخ است زدوری تو کامم

ای نور و صفای دل غمینان

ای غوث و غیاث ره نشینان

ای رب غفور یا الهی

از من تو ببخش هر گناهی

از جرم و گناه زشت رویم

مسکین تو و فقیر کویم

چهره پلید و زشت بی‌نماز

در نعمت‌های مادی و معنوی حضرت رب العالمین اندیشه کنید و ببینید که خداوند مهربان در اعطای این دو گونه نعمت چیزی از انسان فروگذار نکرده است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 99

از زمانی که نطفه انسان بسته می‌شود، تا روزی که نوبت زندگیش در این جهان به پایان می‌رسد، بر اساس تمام نیازهایش، بر سفره کرم و احسان حضرت او نعمت می‌بیند.

وجود مقدس حضرت حق بر اساس اسم رحمان، تمام موجودات کارگاه هستی را مشمول نعم مادی و انسان را علاوه بر نعم مادی، بر اساس رحیمیتش مشمول نعم معنوی قرار داده است.

در جایی از قرآن مجید می‌فرماید:

[وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً] «1».

و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

و در جای دیگر می‌فرماید:

[وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا] «2».

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد.

و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شماره آورید.

آن گاه قرآن مردم را نسبت به مصرف کردن نعمت ها بر دو دسته تقسیم می کند:

آنان که هماهنگ با قوانین عالی الهی نعمت ها را به مصرف گذاشته و در نتیجه تمام نعمت های حق را تبدیل به عقاید صحیح، اخلاق حسنه و اعمال صالحه کردند و از این راه به خیر دنیا و آخرت نایل شدند و به عبارت دیگر بر اساس برنامه های الهی، نعمت های حق را شکرگزاری کردند؛ به این معنا که هر نعمتی را در همان موردی به مصرف گذاشتند که دستور حضرت رب الارباب بود.

(1) - لقمان (31): 20.

(2) - ابراهیم (14): 34.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 100

و آنان که نعمت های مادی و معنوی حق را بر اساس هواها و هوس ها و در راه محافظت با قوانین الهی خرج کردند و در نتیجه نعمت حق را تبدیل به عقاید باطله، اخلاق رذیله و بدترین عمل کردند و به عبارت دیگر به کفران نعمت برخاستند و خود و عده ای را به هلاکت دچار کرده و از زندگی جز ننگ و عار و شقاوت و بدبختی چیزی نصیب آنان نشد.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ [1]».

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟!

بر اساس این آیات، بی غماز آن انسانی است که در انواع نعمت های مادی و معنوی غرق است و قدرت شمردن عطای حق را نسبت به خویش ندارد، ولی چهره کثیف و پلیدی است که نعمت های الهی را به جای این که به دایره شکر بکشد، به مرحله کفر آورده است.

در معارف ما در ضمن بیان علل احکام در کتاب «علل الشرائع» آمده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

علت و فلسفه نماز، ادای شکر حق تعالی نسبت به این همه نعمت‌های اوست «2».

(1) - ابراهیم (14): 28.

(2) - علل الشرائع: 1/ 260، باب 182.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 101

وضع تأسف بار بی نماز

انسان بی نماز چه موجود بی توجه و قدر ناشناسی است که بر سر سفره الهی و خوان کرم حق تعالی نشسته و به هر کیفیت که می‌خواهد از نعمت استفاده می‌کند، آن گاه به جای تبدیل نعمت به عبادت - که در حقیقت شکر نعمت است - نعمت را تبدیل به کفر و مخالفت می‌کند.

در اینجا لازم است چهره آلوده و وضع نکبت بار بی نماز را از آیات قرآن و روایات اسلامی بنگرید.

[كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ * عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ * وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِيْنَ * وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ * وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّيْنِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِيْنُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ] «1».

هر کسی در گرو دست آورده‌های خویش است،* مگر سعادتمندان* که در بهشت‌ها از یکدیگر می‌پرسند* از روز و حال گنهکاران،* [به آنان رو کرده] می‌گویند: چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟* می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم* و به تهیدستان و نیازمندان طعام نمی‌دادیم* و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی‌رفتیم،* و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم* تا آن که مرگ ما فرا رسید.* پس آنان را شفاعت شفیعیان سودی نمی‌دهد؛

در روایت آمده:

(1) - مدثر (74): 38 - 48.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 102

روزی پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله همراه جمعی از اصحاب از راهی می گذشتند، ناگهان سگی شروع به پارس کرد. حبیب خدا ایستاد تا سر و صدای آن حیوان تمام شد، آن گاه روی مبارك به جانب یاران کرد و فرمود: دانستید این سگ چه گفت؟

عرضه داشتند: نه. فرمود: این حیوان گفت: یا رسول الله! من همیشه خدای مهربان را شکر می کنم که بهرام از هستی، سگ شدن بود، اگر انسان بی نماز بودم چه می کردم؟ «1»!

در کتاب «اللاّلی» در باب نماز آمده:

یک کشتی با جمعی سرنشین در زمان انبیای بنی اسرائیل بر دریای نیل در حرکت بود، ناگهان ماهیان دریا احساس حرارت و فشار کردند، به درگاه حضرت حق نالیدند و عرضه داشتند: الهی! مگر قیامت رسیده؟ خطاب رسید: نه، در میان مسافران این کشتی که به روی آب در حرکت است یک بی نماز نشسته، دندان او درد گرفت و سپس از دهانش جدا شد و او آن دندان را در آب انداخت، نحسی و نحسی دندان یک بی نماز باعث شد که بر شما هم فشار وارد شود! «2»!

در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام آمده:

أَنَّ تَارَكَ الْفَرِيضَةَ كَافِرٌ «3»:

به حق که ترك کننده نماز واجب کافر است.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید:

چرا زناکار را با آن گناه بزرگ کافر نمی گویند، ولی تارك الصلاة را کافر می گویند؟

(1) - جامع الأخبار: 74، با کمی اختلاف.

(2) - لئالی الأخبار: 50 / 4.

(3) - التهذيب: 7 / 2، باب المسنون من الصلوات، حدیث 13؛ وسائل الشیعة: 41 / 4، باب 11، حدیث 4462.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 103

دلیل بر این مسئله چیست؟

حضرت فرمود:

زناکار و هر کس مشابه با اوست، عملش را به خاطر شهوت و فشار و غلبه هوا انجام می دهد، ولی کسی که ترك نماز می کند به خاطر سبک گرفتن این امر عظیم الهی آن را ترك می کند؛ زناکار در بستر يك زن به خاطر لذت شرکت می کند، ولی بی نماز ترك نمازش برای لذت بردن نیست، چون ترك عمل لذت ندارد، بلکه به خاطر استخفاف به نماز است، وقتی لذت نبود، پس سبک انگاشتن است و وقتی سبک گرفتن عمل باعث ترك شد، این حالت سبک گرفتن کفر است «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ «2»:

امام صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق که ترك کننده نماز کافر است.

شخصی به نبی اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: مرا سفارشی بفرمایید. حضرت فرمود: عمداً نماز را رها مکن، کسی که عمداً ترك نماز کند، ملت اسلام از او بیزار است «3».

خدای بزرگ برای هدایت بندگان، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و هزاران عالم ربانی و حکیم صمدانی و عارف عاشق قرار داده و نماز را در رأس تمام برنامه های آنان معرفی فرموده، چه

(1) - الکافی: 386 / 2، باب الکفر، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 41 / 4، باب 11، حدیث 4463.

(2) - الکافی: 278 / 2، باب الكبائر، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 42 / 4، باب 11، حدیث 4465.

(3) - الکافی: 488 / 3، باب النوادر، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 42 / 4، باب 11، حدیث 4466.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 104

پست و زبون و پلید و زشت و شقی و آلوده است، آن انسانی که در محاصره این همه عوامل هدایت باشد و ببیند که نماز در رأس احکام راهنمایان الهی است، ولی او به همه بانیان هدایت پشت کرده و دستورهای آنان به خصوص مسئله نماز را چنان سبک انگارد که از ادای آن رو برگرداند.

مگر تمام دنیا چقدر ارزش دارد که آن را با عافیت طلبی و خوشگذرانی با آخرت دائم و عیش جاودان معامله کرد؟

به خدا قسم، اگر همه افلاك و تمام عالم و همه روی زمین را به تو ببخشند و تو آن چنان غرق در آن شوی که در تمام مدت عمر دو رکعت نماز واجب از دستت برود، ارزش ندارد.

بلای بی نماز در برزخ و عالم آخرت بلای بزرگی است و عذاب تارك نماز در برزخ و در قیامت عذاب عظیمی است.

آری، همه دنیا در مقابل ترك يك سجده مستحب ارزش ندارد، چه رسد که واجبی از واجبات حضرت معبود را از باب تکبر و غرور یا سهل انگاری ترك کنی.

هلالی شیرازی در این زمینه - که تمام افلاك، خود سرگشته دیگری هستند و انسان بالاتر از این است که سرگشته مشقی جماد شود، بلکه بر انسان است که در راه حضرت حق حرکت کند - بیانی به مضمون زیر دارد:

خطابی دوش کردم با دل ریش

که ای مشغول فکر باطل خویش

نشاید جهل خود اثبات کردن

فلك را قبله حاجات کردن

زنان مر چرخ را سازند گردان

چرا سرگشته چرخند مردان

گر او کس را به مقصودی رساندی

درین سرگشتگی چندین نماندی

فلك جام است و ساقی خالق دهر

وزو در کام ماگه نوش و گه زهر

تو را گر تلخ و گر شیرین شود کام

هم از ساقی شناس او را نه از جام

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 105

مگو کز ساغر خورشید دادند	به دستت گر، می امید دادند
مگو کز خرمن گردون رسیدست	جوی کز مزرع بیچون رسیدست
نه کس را خوشه بخشد خرمن ماه	نه جوزا جو دهد نه کهکشان کاه
ولی این کارها کار فلک نیست	فلک را اختیاری هست شک نیست
فضای لامکان چوگان آن گوی	فلک گویی است دائم در تک و پوی
که هرگز گوی بی چوگان نگرده	به خود این گوی در میدان نگرده
درین گشتن ندارد هیچ تقصیر	بود چوگان او در دست تقدیر
همین اهل هدایت داند و بس	ولی زین نکته واقف نیست هر کس
به اقلیم هدایت رهنا شو	خداوندا دلیل راه ما شو
محمد را شفاعت خواه ما کن	هدایت را رفیق راه ما کن

موانع نماز

در راه حرکت انسان به سوی نماز، این واقعیت پر برکت الهی، موانعی هست که لازم است، عاشق نماز، با تمام وجود با این موانع به مبارزه برخیزد، سستی در مقابل این موانع، انسان را از فیض با عظمت نماز باز داشته و از رحمت حضرت حق محروم می کند، قرآن مجید درباره موانع نماز می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ] «1».

(1) - مائده (5): 90 - 91.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 106

ای اهل ایمان! جز این نیست که همه مایعات مست کننده و قمار و بت هایی که [برای پرستش] نصب شده و پاره چوب هایی که به آن تفأل زده می شود، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید.*

مسلماً شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد؟

[قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّنْ يَتَقَبَّلَ مِنْكُمُ إِنَّكُم كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ* وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ] «1».

بگو: [ای منافقان!] چه از روی میل و رغبت یا بی میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ زیرا شما گروهی فاسق هستید.* هیچ چیز آنان را از پذیرفته شدن انفاقشان باز نداشت، مگر آن که آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز را جز با کسالت و سستی به جا نمی آورند، و جز با بی میلی و ناخشنودی انفاق نمی کنند.

موانع نماز را می توان در چهار قسمت خلاصه کرد:

1- شراب

2- قمار

3- بت پرستی

4- تظاهر و خودنمایی

(1) - توبه (9): 53- 54.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 107

1- شراب

مشهور است که مخترع شراب، شیطان رجیم بود؛ او با اختراع این ماده فساد که اهل دل آن را ام الخبائث نامیده‌اند، به عقل و قلب و روح و ایمان و عمل و ادب و تربیت انسان حمله برد و در این حمله ناجوانمردانه هم در طول تاریخ موفق بود؛ زیرا آنان که به این ماده فساد آلوده شدند، قوای عاقله را از دست دادند و در نتیجه تبدیل به حیوانی بی فکر شدند و چون از اندیشه در عواقب امور بازماندند، از اثر بی فکری به انواع گناهان و معاصی آلوده شدند و در آلودگی به معاصی، حرکت الهی قلب و روح را از دست داده خود را به هلاکت ابدی دچار کردند!

امتیاز انسان بر سایر موجودات عالم به عقل اوست، چون عقل را از دست بدهد، از تمام موجودات بی ارزش تر و پست تر می گردد.

عقل، حوزه جاذبه تکالیف و مسئولیت‌های الهی و انسانی است، وقتی جاذبه این حوزه نورانی از دست برود، خود به خود ظرف وجود و صفحه حیات از تابش نور پر فروغ تکلیف و مسئولیت محروم می گردد.

کسی که از نور عقل و تفکر بهره‌مند است، جز به سوی خیر دنیا و آخرت حرکتی ندارد؛ عقل محبوب‌ترین خلق خداست و عاقل که عقلش را به کار گیرد محبوب‌ترین بنده الهی است.

در «آثار طبسی» آمده:

بدان که تفکر، سیر انسانی است از مبادی به مقاصد و نظر را همین معنا گفته‌اند.

و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری و به این سبب اول واجبات تفکر و نظر است.

و بدان که مبادی سیر - که از آنجا حرکت باید کرد - آفاق و انفس است و سیر

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 108

استدلال است از آیات هر دو، یعنی از حکمت‌هایی که در هر ذره از ذرات هر یکی از این دو کون یافته شود، بر عظمت و کمال مبدع هر دو تا مشاهده نور ابداع او در هر ذره کرده شود «1»:

[سُنُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ] «2».

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است.

بدان که هر که را سخن نه از سر حکمت است آن عین آفت است و هر که را خاموشی نه از سر فکرت است آن همه شهوت و غفلت است و هر نظر که نه از سر عبرت است آن همه سهو و زلت است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ «3».

بعثت انبیا و امامت امامان علیهم السلام بنا به فرموده علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» برای حرکت فکری انسان بوده است.

اگر بخواهید آثار و نتایج و محصولات و ثمرات اندیشه و فکر را در طول تاریخ به حساب بیاورید، در هیچ کتاب و کتابخانه‌ای گنجایش نخواهد داشت.

تمام کتب علمی و تمدن با عظمت انسانی بر این صفحه خاک و در این میدان تابناک نتیجه اندیشه انسان در امور مادی و معنوی است.

شما خود فکر کنید که شراب این ماده فساد، چه تیشه‌ای به ریشه انسانیت - که عبارت از قوه اندیشه اوست می‌زند - و چگونه آدمی را از راه راست الهی و صراط

(1) - آثار طبسی: 31.

(2) - فصلت (41): 53.

(3) - «يك لحظه فكر كردن از هفتاد سال عبادت بهتر است» مستدرک الوسائل: 11/183، باب 5، حدیث 12689.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 109

مستقیم ربانی به کجی و ضلالت می برد؟! حرکت در راه راست چه سودها و سیر در راه ضلالت چه ضررها و خسارتها برای انسان دارد؟!!

چو صبح اهل دولت صدق پیش آر	بیا ای صبح دولت را طلبکار
که می باید بجای راستان رفت	به راه راست رو تا می توان رفت
که بر يك جانب افتادست کج رو	مرو کج این حدیث راست بشنو
که تیر راست آید بر نشانه	کجی را ره نباشد در میانه
زکج تا راست فرق آری همین است	الف بر آسمان نون بر زمین است
بلی هر کس به قدر راست بریاست» 1	به است از زلف کج آن قامت راست

شراب خواری در روایات

امام باقر علیه السلام می فرماید:

شراب خوار با روی سیاه، دهان کج، زبان بیرون آمده و با ناله و فریادی سخت از شدت تشنگی وارد قیامت می شود و از چاهی که چرك بدن زناکاران در آن است به او می آشامانند «2»!

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

از طرف من که به مردم لطف و محبت دارم بگو: هر کس يك جرعه شراب بنوشد، خداوند و ملائکه و انبیا و مؤمنان او را لعنت می کنند، مستی شراب روح ایمان را از کالبد برده و به جایش روح پست و کثیف و لعنت شده قرار می دهد
«3».

(1) - صفات العاشقين، هلالی جغتایی.

(2) - التهذيب: 103 / 9، باب الذبائح والأطعمة، حديث 183؛ وسائل الشيعة: 296 / 25، باب 9، حديث 31947.

(3) - الكافي 399 / 6، باب شارب الخمر، حديث 16؛ وسائل الشيعة: 297 / 25، باب 9، حديث 31949.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 110

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در مسئله شراب ده طایفه را لعنت کردند:

غرس کننده مُو، نگهبان آن، فشار دهنده انگور جهت شراب، خورنده، ساقی، حمل کننده، تحویل گیرنده، خریدار، فروشنده و دریافت کننده پول «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

از اولین برنامه‌هایی که خداوند منع فرمود، عبارت است از بت پرستی، شرابخواری «2».

و نیز آن حضرت فرموده:

شراب خواری مبدأ تمام گناهان است «3».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شراب منبع تمام آلودگی‌هاست و شراب خوار، تکذیب کننده قرآن است؛ زیرا اگر قرآن را باور داشت، حرامش را حرام می دانست «4»!!

امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند به چیزی همانند شرابخواری معصیت نشده، برای شراب‌خوار مست، زنا با مادر و دختر و خواهر امری است عادی؛ زیرا به هنگام مستی، آنان را تشخیص نمی‌دهد که چه کسی هستند و نیز برای مشروب‌خوار ترك نماز برنامه‌ای

(1) - الخصال: 444 / 2، حدیث 41؛ ثواب الأعمال: 244؛ وسائل الشیعة: 224 / 17، باب 55، حدیث 22386.

(2) - الأملی، شیخ صدوق: 416، المجلس الخامس والستون، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 304 / 25، باب 109، حدیث 31965.

(3) - الكافي: 402 / 6، باب أن الخمر رأس كل إثم، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 315 / 25، باب 12، حدیث 31992.

(4) - الكافي: 403 / 6، باب أن الخمر رأس كل إثم، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 315 / 25، باب 12، حدیث 31993.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 111

است سهل و آسان «1».

شراب بدتر از دزدی و زنا

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند که شما فرموده‌اید: شراب از دزدی و زنا بدتر است؟ فرمود: آری، زناکار ممکن است گناه دیگری مرتکب نشود، ولی شراب‌خوار چون مست شد زنا می‌کند، آدم می‌کشد و نماز را ترك می‌نماید «2».

در این روایات ملاحظه کردید که یکی از موانع راه نماز، آلوده بودن به شراب است.

با طبع بلند میل پستی نکند

دانا نخورد شراب و مستی نکند

خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز صرف هوس و هواپرستی نکند»³

مضرات شراب و شرابخواری و خسارتهایی که از این ناحیه به تاریخ حیات خورده قابل شمردن نیست، همین بس که در روایات خواندید که شراب ریشه همه خبایث و آلودگی‌ها و گناهان است.

ابلیس شی رفت بالین جوانی آراسته با شکل مهیجی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زخار باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را

(1) - وسائل الشیعة: 313 / 25، باب 12، حدیث 31989.

(2) - الکافی: 403 / 6، باب أن الخمر رأس کل إثم، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 316 / 25، باب 12، حدیث 31996.

(3) - سنائی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 112

یا آن که بنوشی دو سه جامی تو از این می تا آن که بپوشم زهلاک تو نظر را

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت	کز ترس فتد لرزه به تن ضیغم نر را
گفتا پدر و مادر من هر دو عزیزند	هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد	نوشم دو سه جامی و کنم دفع خطر را
نوشید دو جامی و چو شد خیره زمستی	هم مادر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بن تاك و خداوند	زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را ¹

2- قمار

قمار، عمل پلیدی است که مانند شراب مخترعش شیطان است و از علل کینه و دشمنی بین مردم است.

مالی که از قمار به دست می‌آید، بر اساس آیات و روایات حرام است و با آن مال هیچ برنامه‌ای نمی‌توان داشت و بر به دست آورنده مال واجب است که آن مال را به صاحبش بازگرداند.

قمار، برنامه کثیفی است که مایه دشمنی و علت رنجش و کینه‌توزی است.

قمارباز اگر ببازد دشمن برنده می‌شود و اگر ببرد، بازنده دشمن او می‌گردد، کم‌تر مجلسی برای قمار تشکیل می‌شود که در آن نزاع و کینه برنخیزد و چه بسا

(1) - ایرج میرزا.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 113

بازنده مال به خاطر مالی که با حسرت و اندوه نسبت به باختنش مواجه شده دست به خودکشی بزند. قمارباز موجودی به تمام معنی بی‌رحم است؛ زیرا مالی که باید نفقه زن و فرزند شود و در راه خدای مهربان به انفاق و صدقه و خیرات و

مبرات خرج گردد، مفت به يك مفت خواری مانند خودش می‌بازد و زن و فرزند را از نفقه و خویش را از رحمت حضرت حق محروم می‌کند.

بعید نیست که قمارباز به خاطر باختن مال و به دست آوردن مایه جدید، دست به دزدی، خدعه، مکر و حيله و آدم کشی بزند.

ساختن و نگاه داشتن و خرید و فروش جميع ادوات قمار از نظر مکتب عالی اسلام حرام است.

روایات حرمت قمار، همانند حرمت شراب در کتاب «وسائل الشیعة» قرار دارد، شما می‌توانید به این منبع ارزنده الهی مراجعه کنید.

شطرنج در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فروش شطرنج و خوردن پول آن و نگاه داشتنش کفر و بازی با آن شرك و سلام به بازی دهنده‌اش گناه و یاد دادن آن به مردم، معصیت بزرگ است.

کسی که دست به شطرنج می‌زند، همانند این است که دست در گوشت خوک فرو برده و کسی که به آن بنگرد، همانند نظر کردن بر عورت مادر است!!

بازی کننده با وسیله قمار و سلام دهنده بر بازیگر و تماشاگر بازی، در گناه مساوی هستند و هر کس به بازی با شطرنج بنشیند برای خود در دوزخ جا تهیه می‌کند و در زندگی آن جهان دچار حسرت می‌گردد.

از همنشینی با قماربازان پرهیزید؛ زیرا اهل آن مجلس محل خشم خدایند و هر

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 114

ساعت در معرض غضب حقّند، اگر عذاب خدا نازل شود، شما را هم خواهد گرفت «1».

قمار بازان چون به قمار بنشینند، همه حواس آنان متوجه بردن مال و ثروت طرف مقابل است و این برنامه اکثراً از سر شب تا صبح یا از صبح تا شب به طول می‌انجامد و پس از پایان کار قمار، قماربازان با خستگی مفرط و اعصاب

کوبیده و فکر از کار افتاده مواجهند و مجبورند برای جبران این همه رنج و خستگی به خواب روند و مدت‌ها در بستر غفلت و خواب مرگ به مانند و نماز آنان ضایع گردد.

و چه بدبخت انسانی با اتصال به این عمل شیطانی دچار رجس روحی و پلیدی نفس شود و از طرف دیگر به خاطر ضایع شدن نمازش از برکات و عنایات الهی محروم گردد.

3- بت پرستی

بت پرستی یعنی بریدن از حق و تعلق قلبی و عملی پیدا کردن به اشیا یا احوال.

بت‌هایی که معمولاً مورد پرستش قرار گرفته‌اند بر دو دسته‌اند:

1- بیجان

2- جاندار

جاندار همانند طواغیت و ستمگران تاریخ که خویش را بر جان و مال ملت‌ها مالک می‌دانستند و گروهی به دنبال این رشته غرق در پیروی از آنان می‌شدند، البته کسی آنان را خالق نمی‌دانست، بلکه از خالق دست برداشته و خود را مملوک آنان

(1) - وسائل الشیعة: 323 / 17، باب 103، حدیث 22664؛ بحار الأنوار: 234 / 76، باب 98، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 115

می‌کرد و به هر چه آنان امر می‌کردند؛ اینان بدون چون و چرا از امر آن پلیدان و ستمگران پیروی می‌کردند.

این گونه بت‌های جاندار، همیشه به وسیله پیروانشان به راه کثیف و تحمیل اراده خود بر مردم ادامه می‌دادند و اگر در میان ملت‌ها این گونه پیروان و مطیعان و به فرموده قرآن بت پرستان را نداشتند، هرگز حکومت و سلطه آنان پایه نداشت و ادامه زندگی ننگین و شیطانی برایشان میسر نبود.

بت، جاندار یا بی‌جان به خودی خود قدرت ندارد؛ فرعون يك نفر بود، نمرود يك شخص بود، معاویه و یزید، ابوسفیان و ابولهب هر کدام يك نفر بودند، آنچه باعث حکومت و سلطه و جنایت و خیانت آنان شد، بت‌پرستی بت‌پرستان بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ هَذَا الدِّينِ بُتُومِيَّةٌ «1».

برای هر چیزی آفتی است و آفت دین اسلام بنی امیه می‌باشند.

با توجه به این واقعیت ببینید که بت‌پرست چه گناه عظیمی را مرتکب می‌شود و حَمَال چه گناهان عجیب و غریبی در عالم می‌شود. امروز شرق و غرب به مثابه همان فرعون و نمرود و ابو سفیان و معاویه و یزید هستند یعنی بت جاندار.

ما برای قدرت‌های ظالم جهان معنایی جز این نمی‌توانیم داشته باشیم؛ قرآن مجید اینان را ائمه کفر می‌داند و امام کفر طاغوت و طاغوت صنم یا بت است و پیرو طاغوت و امام کفر، بت‌پرست و کثیف‌ترین موجود روی زمین است!!

بت بی‌جان همانند خورشید، ماه، ستاره، درخت، پول، ریاست و از همه بدتر

(1) - نَجْحُ الْحَقِّ: 312.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 116

هوای نفس و غرائز و شهوات است.

آری، انسان وقتی دچار بت بیرونی یا درونی شود از حرکت فکری و روحی باز مانده و در تمام عبادات که باعث سعادت دنیا و آخرت آدمی است به روی انسان بسته می‌شود.

این که به هنگام گرفتار آمدن به پرستش بت‌های جاندار و بی‌جان، یا درونی و بیرونی، آدمی از همه فضایل مخصوصاً عبادت حق و به خصوص نماز باز می‌ماند، جای تردید نیست.

بت هوای نفس

ولی در میان این‌ها، بت هوای نفس از همه زیانبارتر و خسارت‌آورتر است و دچار شدن به پرستش هوای نفس و شهوات و غرائز و زیان‌های این پرستش، مسئله‌ای است که عمیقاً در خور تحقیق است و کتابی جداگانه می‌خواهد؛ زیرا به طور قطع می‌توان گفت: منشأ پرستش بت‌های جاندار و بیجان درون خود انسان است.

این قلب و روح است که اگر با قواعد عالی الهی و معارف حقّه و قرآن مجید و بیانات پیامبران و ائمه و اولیا تزکیه نشود، آدمی دچار بت‌پرستی می‌گردد و اگر تصفیه شود و با تعالیم الهی زنده گردد، آدمی را از اسارت بت‌های درون و برون حفظ کرده و به اوج کمال می‌رساند؛ اما با خواب رفتن دل و افسردگی جان، وجود آدمی در تنگنای پرستش‌های غلط قرار خواهد گرفت و در این صورت است که از انسان نباید توقع نیکی و شرف و فضیلت و انسانیت داشت؛ چگونه می‌توان پس از اسارت در بند بت‌پرستی در مدار عبادت و به خصوص نماز که رمز حریت و آزادی است قرار گرفت؟!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 117

خوش‌ترین حال انسان، حال آزادی و حریت از بت‌های درونی و بیرونی است و این حال به دست نمی‌آید، مگر با دنبال کردن خط با عظمت معرفت.

معرفت به این‌که در دار وجود، اصالت از خداست و بقیه موجودات چه غیبی و چه شهودی نمودی بیش نیستند و هیچ کدام اصالت ندارند، چه رسد به این‌که دست وجود خویش را به پرستش سنگ و چوب یا يك ظالم ستمگر یا حیوانی همانند گاو و گوساله آلوده و نجس کند!!

معرفت به این‌که در دار حقیقت فقط و فقط حق مطلب خداست و کل موجودات سایه و تجلی اسما و صفات او هستند و حیثیتی مستقل ندارند.

معرفت به این‌که او اگر بخواهد وجود موجود اثر می‌بخشد و اگر نخواهد از هیچ موجودی، اثری ظاهر نمی‌شود.

اگر تیغ عالم بجنبد زجای

نبرد رگی گر نخواهد خدای

برد کشتی آنجا که خواهد خدای

اگر جامه بر تن درد ناخدای

معرفت به این که وجود مقدس حضرت او، موجودات و به خصوص جنس انسان را در این صفحه پهنای هستی، سرخود و عبث رها نکرده، بلکه حکمت بالغه او اقتضا کرده که هر موجودی برای ظهور آثار وجودیش در چهارچوب شرایط و مقررات خداوندی باشد.

و این چهارچوب و شرایط در کنار حیات انسان عبارت از کتاب و نبوت و امامت و فقاہت است.

معرفت به این که این دنیای چند روزه بی اعتبار و کم ارزش پایان حیات نیست، بلکه این زندگی محدود اگر مطابق با روش انبیا و قواعد قرآن و سنت امامان علیهم السلام و فقه فقیهان پایه گذاری شود، مقدمه ای برای پدید آمدن سعادت ابدی در جهان بعد است که جهانی جاویدانی و همیشگی است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 118

معرفت به این که عشق و محبت در قلب انسان باید وقف حریم مقدس او باشد و بقیه محبت ها سایه ای از این محبت باشد.

معرفت به این که مقصود و محبوب و معبود و معشوق یکی است و باید دل و جان و قلب و روح و نفس و عقل در گرو عشق و محبت او باشد و تمام حرکات و اعمال انسان پرتو آن محبت و شعله فروزان آن عشق باشد که بدون این عشق، پیدا کردن معنای حیات محال و آدم شدن و به انسانیت رسیدن و مقصد اصلی را پیدا کردن امری غیر ممکن است.

فلک يك سبزه از صحرای عشق است

جهان يك قطره از دریای عشق است

اساسش از خلل خالی فتادست

مقام عشق بس عالی فتادست

به از سودای عشق اندیشه ای نیست

زکار عشق بهتر پیشه ای نیست

گر از غم جان دهد شادی نخواهد

اسیر عشق آزادی نخواهد

همین عشق است در عالم دگر هیچ

زیان و سود عالم سر به سر هیچ

نوی عارفان عین صواب است «1»

خطاب عاشقان دور از عتاب است

4- ریا

ریا علامت نفاق است و قرآن و روایات به شدت به ریاکاران حمله آورده و آنان را از حریم انسانیت دور می‌دانند.

کسی که آلوده به ریا است بدون شك اگر بیننده‌ای نباشد، به نماز بر نمی‌خیزد و چون نماز بخواند به فرموده قرآن ظاهرش با کسالت و باطنش محض جلب توجه دیگران است.

آری، ریا هم چون شراب و قمار و بت‌پرستی از موانع راه نماز است و به خواست خدا، این مسئله در ضمن ابواب آینده «مصباح الشریعة» که يك فصلش

(1) - صفات العاشقین، هلالی جغتایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 119

مخصوص ریا است، توضیح بیش‌تری داده خواهد شد.

نماز، مهم‌ترین تجارت پرسود

در میان احکام با عظمت اسلام کم‌تر حکمی را می‌توان یافت که، در وضع دنیا و آخرت، اعتقاد و عمل و اخلاق و روحیه انسان همانند نماز اثر بگذارد.

يك نمازگزار واقعی، از طریق اتصال به نماز به فضایل و محسنات زیادی آراسته می‌گردد که هر يك از آن فضایل و محسنات، بابی و منبعی برای واقعیت‌های دیگر هستند.

به آیات سوره مبارکه معارج دقت کنید:

[إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا* إِلَّا الْمُصَلِّينَ* الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ* وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ* لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ* وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّوْمَ الدِّينِ* وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ* إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ* وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنْ

اِبْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَائِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ* أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ [1].

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است؛* چون آسیبی به او رسد، بی تاب است،* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است،* مگر نمازگزاران،* آنان که همواره بر

(1) - معارج (70): 19 - 35.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 120

نمازشان مداوم و پایدارند،* و آنان که در اموالشان حقّی معلوم است* برای درخواست کننده [تهدست] و محروم [از معیشت و ثروت]،* و آنان که همواره روز پاداش را باور دارند،* و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند،* زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست،* و آنان که دامنشان را [از آلوده شدن به شهوات حرام] حفظ می کنند،* مگر در کامجویی از همسران و کنیزانشان که آنان در این زمینه مورد سرزنش نیستند.

* پس کسانی که در بهره گیری جنسی راهی غیر از این جویند، تجاوزکار از حدود حقاند،* و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند،* و آنان که بر ادای گواهی های خود پای بند و متعهداند،* و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.* اینان در بهشت ها مکرم و محترم اند.

مقدمه ای پیرامون آیه شریفه

قبل از توضیح آیات، چه نیکوست مقدمه کوتاهی را که در ذیل این آیات از مفسر بزرگ قرن، علامه طباطبائی رسیده نقل شود:

این آیات مبارکه به حسب ظاهر می خواهند، این مطلب را برسانند که

خلقت و آفرینش اولیه انسان هلویت است که همان بی صبری و بی ثباتی و شتاب زدگی و بی قراری است.

که لازمه اش در مواردی که به او عنایتی شود و مالی به دست آورد و یا صاحب قدرت و اعتباری گردد منعیت است که همه را برای خود برداشته و از اعطا به دیگران امساک می ورزد.

و در مواردی که شری به او برسد و مصیبتی وارد گردد و یا مالی از دست بدهد

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 121

جزوعیت است که ناله و غوغا سر می دهد و فریادش بلند می گردد.

فقط نمازگزاران هستند که از این قاعده کلیه و خلقت اولیه انسان استثنا شده اند.

کدام نمازگزاران؟ آنان که چنین و چنانند، در نماز و زکات اهتمام دارند و از عذاب خدا در هراسند و به روز قیامت و باز پسین تصدیق دارند و خود را از زنا و اعمال شنیع حفظ می کنند و امانت دار بوده و عهد خود را مراعات می نمایند و بر گواهی و شهادت استوار و قائم هستند.

در این آیات تمام اعمال حسنه را یکایک شمرده و چیزی را فروگذار نکرده است.

در آیات بعد بلافاصله می فرماید:

[فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ* عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ* أ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ* كَلَّا]

«1».

کافران را چه شده که به تو چشم دوخته به سوی شتابانند؟* از راست و چپ، گروه گروه،* آیا هر يك از آنان طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت درآورند؟!* این چنین نیست.

در این آیات، مصلین از قاعده خلقت اولیه انسان که هلویت است و لازمه آن منوعیت و جزوعیت است استثنا شده اند؛ بنابراین در ذات انسان عنوان صلاة که دارای چنین آثاری است به نحو سرشت و فطرت نهاده شده و باید به مقام بروز و ظهور رسد و حس خفته الهیه بیدار گردد.

و بنابراین مراد از خلقت انسان به حالت هلویت، خلقت یکی از حالات و مقامات انسان است نه حاق سرشت اصلی انسان و آیه بیان آفرینش حالات

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 122

عادی و عمومی انسان را می‌نماید نه اصل نفس ناطقه و روح قدسی را.

به نظر علامه بزرگوار، عنوان صلاة به نحو سرشت در وجود تمام انسان‌ها نهاده شده و این انسان است که باید این قوه الهیه را به فعلیت برساند، تا به آثاری که از تبع صلاة است برسد و اگر انسان این راه را طی نکند، با دست خودش تیشه به ریشه خودش زده و خویش را از سعادت دنیا و آخرت محروم کرده است «1».

آثار نماز

اما آثاری که در آیات سوره مبارکه معارج به عنوان آثار نماز ذکر شده عبارت است از:

1- دوام در نماز

2- انفاق مال در راه خدا به محروم

3- تصدیق به روز جزا

4- ترس از عذاب قیامت

5- حفظ شهوت جنسی از محرمات

6- رعایت امانت

7- وفای به عهد

8- قائم به گواهی و شهادت بر اساس عدل

9- محافظت بر آداب ظاهریه و باطنیه نماز

در این آثار نه گانه دقت کنید، ببینید هر يك از این آثار و حسنات مایه حسنات دیگر است و در حقیقت ببینید که يك نماز واقعی انسان را چگونه تصفیه و تزکیه

(1) - المیزان: 13/20 - 17.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 123

می‌کند و او را با حسنات الهیه همراه کرده و از این طریق چه بهره‌هایی در دنیا و آخرت نصیب انسان می‌نماید.

نماز، یاری دهنده انسان

قرآن مجید عقیده دارد که در بسیاری از مشکلات اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، طبیعی، مادی و معنوی می‌توان از نماز کمک گرفت.

آری، عملاً ثابت شده که نماز، یاری دهنده انسان برای رفع و دفع و حل بسیاری از مشکلات است.

[وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ] «1».

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی‌تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است.

کتاب «پرتوی از قرآن» توضیح مختصری نسبت به این آیه دارد که تا اندازه‌ای از رخسار الهی آیه پرده می‌گشاید:

یاری جستن و کمک خواستن در برابر قدرت وصف و هجوم دشمن است.

گرچه در ظاهر این آیات میدان جنگ و جهادی محسوس نیست، ولی در خلال معانی و اشارت آن میدان جنگ هراس‌انگیزی مشهود است که جنگ‌های بیرونی شراره و ظهور این جنگ‌های درونی است و پیروزی و شکست آن هم اثر پیروزی و شکست در همان جنگ‌های نفسانی است؛ کارزاری که میان عقیده و ایمان و هواهای نفسانی و عصبیت‌ها و علاقه به مقام و برتری درگیر است، آن عقیده

(1) - بقره (2): 45.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 124

و ایمانی که بیش‌تر محصول وراثت و تقلید است نه اثر برهان و درك درست.

این عوامل نفسانی در برابر چنین ایمان و عقیده‌ای سنگرهای محکم وصف مجهزی دارند و تا آنجا میدان را به حکم و حکومت ایمان می‌دهند و دستورهای آن را می‌پذیرند که سنگرهای هواها و شهوات به جای خود باشد.

در آیات قبل از این آیه، تذکر نعمت، وفای به عهد خداوند، تنها ترس از او، حق را چنان که هست آشکار کردن، اقامه نماز، ایتای زکات، رکوع با راکعین، عمل به آنچه خود می‌داند و به دیگران می‌گوید، از خود غافل نشدن، همه نمونه‌های حکومت کامل ایمان بر نفوس است.

آمال و هواهای نفسانی متضاد همی خواهد تا مراکز نفسانی این امور را بیش‌تر به دست گیرد، تا هواها نعمت‌ها را از یاد برد و آرزوها عهدها را سست و بی‌پایه گرداند و سنگر اراده را شکست دهد و دل را پر از ترس و هراس برای دنیا کند. شرط و علت پیروزی در میدان‌های جنگ بیرونی پیروزی در این جنگ داخلی نفسانی است، سلاح و سپاه وسیله محدودی است که ضامن فتح نهایی نیست.

برای این که ایمان فطری، یا میراثی و تقلیدی بر این عوامل نفسانی حاکم و نافذ گردد، باید به صبر و صلاة امداد گردد. پس این صبر نه به معنای تسلیم شدن و ناله سر ندادن است، چنان که عامه مردم می‌پندارند، نه چشم‌پوشی و نادیده گرفتن پیش‌آمدها است، صبر قدرت اراده ایمانی و تسلط است بر هیجان‌ها و انفعال‌های نفسانی که منشأ آن آمال و آرزوها و تأثرات بیرون از نفس می‌باشد.

هر چه هدف و چشم‌انداز ذهن بالاتر باشد قدرت و مقاومت در برابر عوامل نفسانی بیش‌تر می‌گردد، چنان که هر اندازه مقصد رهروان دورتر باشد دشواری‌های راه آسان‌تر می‌گردد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 125

صلاة، گشودن چشم عقل، تجدید عهد و استمداد از مبدأ است، این صلاتی که قدرت صبر بیفزاید و عوامل نفسانی و هیجان‌ها را محکوم سازد بسی دشوار و سنگین است.

این سنگینی بر کسانی است که چشم انداز ذهنشان بسی محدود و دنیا و نمایش‌های آن، آنان را چنان گرفته که مغرور و خودباخته‌اند و استعداد باطنی‌شان از حرکت افتاده، آن‌ها که چنین نیستند و دارای خشوعند صبر و صلاة بر آن‌ها آسان و سبک است.

در کتاب شریف «الکافی» از امام صادق علیه السلام آمده:

هنگامی که موضوع وحشتناکی علی علیه السلام را به وحشت می‌انداخت، مشغول نماز می‌شد؛ سپس این آیه را تلاوت می‌کرد:

[وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] «1» «2».

از صبر و نماز یاری بخواهید.

دانشمند بزرگ شیخ الرئیس ابو علی سینا می‌گوید:

هر زمان برایم مشکل علمی پیش می‌آمد و از حل آن عاجز می‌ماندم به مسجد شهر رفته و دو رکعت نماز به جای می‌آوردم، سپس از خداوند می‌خواستم مرا به وسیله نور آن نماز یاری دهد تا گره از مشکلم باز کنم، پس از ادای آن دو رکعت، راه حل مشکل برایم آسان می‌گشت و به آنچه می‌خواستم می‌رسیدم.

(1) - بقره (2): 45.

(2) - الکافی: 3/ 480، باب صلاة من خاف مکروها، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 8/ 138، باب 31، حدیث 10249.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 126

حکایتی از نماز باران

شهر قم درگیر و دار جنگ جهانی دوم از قحطی و خشکسالی ناله داشت، زمین‌ها خشک بود، باغات در شرف انهدام قرار داشت، مردم دچار مضیقه و سختی بودند، عوامل مادی از حل مشکل به عجز نشسته بودند، تنها راهی که برای نزول باران وجود داشت، یکی از دستوره‌های مهم اسلامی بود و آن هم نماز باران.

کم‌تر کسی به خود جرأت می‌داد که به این مهم اقدام کند، کسی را می‌خواست که قلبش به نور یقین منور و جانش در اتصال با عالم ملکوت باشد.

آن کس که به خویش با کمال اطمینان جرأت قدم نهادن در این میدان را داد، مرجع بزرگ آن زمان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری بود، مردی که بارها برای دفع استعمارگران، به میدان جهاد رفته بود و برای احقاق حق مسلمانان پافشاری داشت.

جمعیت زیادی با چشم‌گریان و دلی بریان و سر و پای برهنه به رهبری و پیشوایی آن مرد الهی به سوی خاک فرج قم حرکت کردند.

زمانی است که متفکین در شهر قم قوا دارند و از نزدیک ناظر اوضاعند؛ ارتش کفر تصور دیگر داشت و حزب حق مقصدی دیگر؛ قوای کفر پس از خبر شدن از حقیقت حال، سخت در تعجب شد، مگر ممکن است جمعیتی به سرپرستی یک مردی عالم با انجام عملیاتی چند از آسمان باران به زمین بیاورد؟!

پس از انجام مراسم باران در سه روز، اشک آسمان بر زمین هم چون سیل باریدن گرفت، به عنوان خبری مهم در همه جا پخش شد، من خودم چند نفر از آن‌هایی را که در آن نماز شرکت داشتند، دیده‌ام و از زبان آنان داستان را شنیده‌ام،

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 127

بر سنگ مزار او در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه علیها السلام این واقعه را ثبت کرده‌اند، تا همه بدانند که نماز این دستور مهم الهی قدرت حل بسیاری از مشکلات را دارد، چه اگر نداشت خدای متعال امر نمی‌فرمود:

[و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ] «1».

از صبر و نماز یاری بخواهید.

از راه نماز به بهترین حقیقت رسید

مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب پرنور «طاق‌دیس» داستانی را در محور نماز به مضمون زیر به صورت نظم نقل کرده:

در کنار شهری خارکنی زندگی می کرد که فقر و فاقه او را به شدت محاصره کرده بود. روزها در بیابان گرم، همراه با زحمت فراوان و بی دریغ خود مشغول خارکنی بود و پس از به دست آوردن مقداری خار، آن را با پشت خود به شهر می آورد و به ثمن بخش به خریداران می فروخت.

روزی در ضمن کار صدای «دور شو، کور شو» شنید، جمعیتی را با آرایش فوق العاده در حرکت دید، برای تماشا به کناری ایستاد، دختر زیبای امیر شهر به شکار می رفت و آن دستگاه و عظمت از آن او بود.

در گیر و دار حرکت دختر امیر، چشم جوان خارکن به جمال خیره کننده او افتاد و به قول معروف دل و دین یکجا در برابر زیبایی خیره کننده او سودا کرد.

مأموران شاه سر رسیدند، به او نهب زدند که از سر راه کناری برو، اما جوان خارکن که طاقتش را از دست داده بود به حرف آنان توجهی نکرد.

(1) - بقره (2): 45.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 128

قافله عبور کرد و جوان ساعت ها در سنگر اندوه و حسرت می سوخت و توان کار کردن نداشت و لنگ لنگان به طرف شهر حرکت کرد.

روز آوردی به شب، شب را به روز

آمد اندر شهر با صد درد و سوز

روزها می سوخت شبها می گداخت

یک دو روزی با غم و اندوه ساخت

صحتش از تن سفر آغاز کرد

عقلش از سر برگ رفتن ساز کرد

جای سبزه بر کفش زناز ماند

پایش از رفتار و دست از کار ماند

به حال اضطراب افتاد، دل خسته و افسرده شد، راه به جایی نداشت، میل داشت بدون هیچ شرطی، وسیله ازدواج با دختر شاه برایش فراهم شود. دانشوری آگاه او را دید، از احوال درونش باخبر شد، تا می‌توانست او را نصیحت کرد، پند دانشور بی‌فایده بود، نصیحت آن آگاه اثر نداشت آنچه او را آرام می‌کرد فقط رسیدن به وصال محبوب بود.

دانشور به او گفت: باید چه کرد؟ تو که از حسب و نسب، جاه و مال، شهرت و اعتبار و به خصوص جمال و زیبایی بهره‌ای نداری، این خواسته تو از جمله برنامه‌هایی است که تحققش محال است، اکنون که راه به بن‌بست رسیده، برای پیدا شدن فرج و چاره شدن درد، راهی جز رفتن به مسجد و قرار گرفتن در محراب عبادت نمی‌بینم، مقیم عبادت گاه شو، شاید از این طریق به کسب اعتبار و شهرت نایل شوی و فرجی در کارت حاصل شود.

من نمی‌بینم غمت را چاره‌ای

جز نماز و خلوت و سی پاره‌ای

رشته تسبیح در گردن فکن

دست اندر دامن سجاده زن

خرقه صد وصله و تحت الحنك

بورپای کهنه و نان و نمك

تا مگر بفری از این عامه‌ای

گرم سازی بحر خود هنگامه‌ای

خارکن فقیر پند دانشور را به کار بست، کوه و دشت و کار و کسب خویش را رها

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 129

کرد و به مسجدی که نزدیک شهر بود و از صورت آن جز ویرانه‌ای باقی نمانده بود آمد و بساط عبادت خود را جهت جلب انظار در آنجا پهن کرد.

روزها در روزه شب‌ها در نماز

در دعا گاه آشکار و گه به راز

خرقه‌اش پشمینه و نانش جوین

از سجودش داغ‌ها بس بر جبین

جز رکوع و جز سجودش کار نه

جز ضرورت با کسش پیکار نه

کثرت عبادت و به خصوص نمازهای پی در پی به تدریج او را در میان مردم مشهور کرد، آهسته آهسته ذکر خیرش دهان به دهان گشت و همه جا سخن از او به میان آمد.

ذکر خیرش آیه هر محفلی

طالب او هر کجا اهل دلی

شد دعایش دردمندان را دوا

منزلش بیچارگان را مرتجا

کلبه‌اش شد قبله حاجات خلق

او همی خندید بر خود زیر دلق

تا شد آگه پادشه از کار او

شد زهر سو طالب دیدار او

آری، سخن از عبادت و پاکی و رکوع و سجود او در میان مردم آن چنان شهرت گرفت که آوازه‌اش به گوش شاه رسید و شاه با کمال اشتیاق قصد دیدار با او کرد!!

شاه روزی از شکار بازمی‌گشت، مسیرش به کلبه عابد افتاد، برای دیدن او عزم خود را جزم کرد و بالاخره همراه با ندیمان، با کبکبه شاهی قدم در مسجد خرابه گذاشت.

آمد و دید آن جوان را در نماز

عالمی برگرد او با صد نیاز

محو طاعت گشته چون عشاق مست

ملفت نی تا که رفت و گه نشست

بر سرش مو افسر و خاکش سریر

نی خبر از شاه او را نی وزیر

جلوه کرد اندر بر شه حال او

مرغ جانش شد اسیر چال او

گاه و بیگاهش زیارت می نمود

وز زیارت بر خلوصش می فزود

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 130

پس سر صحبت بر او باز کرد

گفتگو از هر طرف آغاز کرد

عاقبت گفتش که ای زیبا جوان

ای تو را در قاف طاعت آشیان

هر چه آداب سنن شد از تو راست

غیر يك سنت که تا اکنون بجاست

مصطفی گفت النکاح سنتی

من رغب عن سنتی لا امتی

پادشاه در ضمن زیارت خارکن فقیر و دیدن وضع عبادتی او، به ارادتش افزوده شد. شاه تصور می کرد به خدمت یکی از اولیای بزرگ الهی رسیده، تنها کسی که خبر داشت این همه عبادت و آه و ناله قلابی و تو خالی است، خود خارکن بود.

در هر صورت سر سخن را با آن جوان عابد باز کرد و کلام را به مسئله ازدواج کشید، سپس با يك دنیا اشتیاق داستان دختر خود را مطرح کرد که ای عابد شب زنده دار! تو تمام سنت های اسلامی را رعایت کرده ای مگر يك سنت مهم و آن هم ازدواج است، می دانی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله بر مسئله ازدواج چه تأکیدی داشت، من از تو می خواهم به اجرای این سنت هم برخیزی و فراهم آوردن وسیله آن هم با من، علاوه بر این من میل دارم که تو را به دامادی خود بپذیرم؛ زیرا در پرده خود دختری دارم آراسته به کمالات و از لطف الهی از زیبایی خیره کننده ای هم برخوردار است، من از تو می خواهم به قبول پیشنهاد من تن در دهی، تا من آن پری روی را با تمام مخارج لازم در اختیار تو قرار دهم!!

هوشش از سر رفت و دل در پر تپید

چون جوان خارکن این را شنید

من چه گویم چون تو می دانی و من

آنچه دیدم آن دم جوان خارکن

مژده‌ای او را رسد از وصل یار

آری آن داند که بعد از انتظار

جوان پس از شنیدن سخنان شاه در حیرت فرو رفت؛ در جواب شاه سکوت کرد؛ شاه به تصور این که حجب و حیا و زهد و عفت مانع از جواب اوست چیزی نگفت، از جوان خارکن خداحافظی کرد و به کاخ خود رفت.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 131

او تمام شب در این فکر بود که چگونه با این مرد الهی وصلت کند و چگونه این مرد را به ازدواج با دخترش حاضر نماید؟!

صبح شد، شاه یکی از دانشوران تیزبین و با بصیرت را خواست و داستان عابد را با او در میان گذاشت و گفت: به خاطر خدا و برای این که از قدم او زندگی من غرق برکت شود، نزد او رو و وی را به این ازدواج و وصلت راضی کن.

عالم آمد و پس از گفتگوی بسیار و اقامه دلیل و برهان و خواندن آیه و خبر، جوان را راضی به ازدواج کرد.

سپس نزد شاه آمد و قبولی عابد را به سلطان خبر داد، سلطان از این مسئله آن چنان خوشحال شد که در پوست نمی گنجید.

کرد آگه پادشه را از قبول

با بشارت باز گردید آن رسول

هم خطیب و شیخ و قاضی خواستند

پس به امر شاه بزم آراستند

عقد زهره بسته شد با مشتری

در زمانی از نخوست‌ها بری

زیب و زیور یافت کاخی از بلور

پس به خلوتگاه خاص از بھر سور

تخت زرین اندر آن بگذاشتند

پرده‌های زرنگار افراشتند

شهر را بحر قدوم آن جوان

داده زینت جمله بازار و دکان

شمع و مشعل هر قدم افروختند

عود و صندل را به هر ره سوختند

مأموران شاه به مسجد آمدند و با خواهش و تمنا لباس شاهی به او پوشانند و او را در محاصره مأموران با کبکبه و دبدبه شاهی به قصر آوردند، در آنجا غلامان و کنیزان دست به سینه برای استقبال او صف کشیده بودند و امیران و دبیران و سپاهیان جهت احترام به داماد شاه گوش تا گوش ایستاده بودند!

وقتی قدم در بارگاه شاه گذاشت و چشمش به آن همه جلال و شکوه و سطوت و عظمت افتاد غرق در حیرت شد و ناگهان برق اندیشه درون جان تاریکش را

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 132

روشن کرد و به این مسئله توجه نمود که من همان جوان فقیر و بدبختم، من همان خارکن مسکین و دردمندم، من همانم که مردم عادی حاضر نبودند سلامم را جواب بدهند، من همان گدای دل سوخته‌ام که از تهیه قرص نانی جوین و پارچه‌ای کهنه عاجز بودم، من همان پریشان عاجز و بینوای مستمندم!!

چون قدم در بارگاه شه نهاد

آمدش از روزگار خویش یاد

روزگار ذلت و پستی خویش

بینوایی و تهیدستی خویش

روزهای گرم و آن هیزم‌کشی

شام‌های سرد و آن بی‌آتش

پادشاهی از پس هیزم‌کشی

از پس آن ناخوشی‌ها این خوشی

زین تفکر روزنی بر دل گشاد

نوری از آن روزنش بر دل فتاد

فکرت آمد قفل دل‌ها را کلید در گشاید چون کلید آمد پدید

فکرت آمد همچو باران بهار ساحت دل‌ها بود چون کشت‌زار

زین سبب گفت آن رسول سرفراز فکر يك ساعت به از سالی نماز

بلکه باشد بهتر از هفتاد سال این سخن مهمل ندانی ای همال

آری، جوان بر اساس آیات الهی به فکر فرو رفت. اندیشه در امور درون انسان ایجاد قدرتی می‌کند که آدمی با آن قدرت می‌تواند از صفحه خاک به عالم پاک پرواز کند. اندیشه در امور، انسان را از ذلّت به عزّت، از پستی به بلندی، از مذلّت به رفعت، از جهنّم به بهشت می‌برد.

اندیشه در امور، عالی‌ترین حال الهی است که به انسان دست می‌دهد و بهترین کمک برای انسان جهت رهایی از هلاکت و حرکت به سوی سعادت است.

آری، فکر کرد که من همان خارکنم که بر اثر عبادت و طاعت ربّی به این مقام رسیدم، آه بر من، حسرت و اندوه بر من، اگر به عبادت حقیقی و طاعت خالص اقدام می‌کردم چه می‌شدم؟!!

پس دل بیهوش او آمد به هوش گفت در گوش دلش آنگه سروش

کانچه می‌بینی زعزّه و مال و جاه وصل معشوق و نیاز پادشاه

قیمت کالای روی اندود توست اجرت سعی غرض آلود توست

هیچ کاری نزد ما بی‌اجر نیست هیچ صبحی نه که او را فجر نیست

گرچه کالای تو بس نابود بود لیک نزد ما کجا مردود بود

خوبستن را وانمودی آن ما	آن ما کی رفته بی احسان ما
گر نه از ما بودی اما ای فتی	پیش مردم خویش را خواندی زما
هین بگیر این مزد صورت کاریت	این ثواب و اجر ظاهر داریت

در غوغای دربار، چشم دیگر خارکن باز شد، جمال دوست در آینه دلش تجلی کرد، با قدم اراده و عزم استوار، پای از دربار بیرون گذاشت و از کنار آغوش آن پریوش کناره گرفت و برای آراستن وجودش به علم و عمل واقعی به سوی زیبای مطلق به حرکت آمد.

وقتی نماز میان تھی و الفاظ بی معنا و نیت آمیخته با شائبه ریا، این گونه برای حل مشکل مدد کند، نماز واقعی و عبادات خالصانه و طاعت بی ریا چه خواهد کرد؟

با چهل روز نماز به مقام ملکوتی رسید

مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه السلام، نیازمند به مسجدی آبرومند، جهت عبادت زائران و طاعت مطیعان و تدریس مدرسان بود.

قرعه این فال الهی به نام خانمی دیندار و آگاهی دلسوز، موسوم به گوهرشاد خانم همسر شاهرخ میرزا افتاد.

او تمام خانه ها و زمین های اطراف را جهت ساختن مسجد خرید، تنها يك

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 134

پیرزن حاضر نشد که محل مسکونی خود را بفروشد در حالی که منزل او وسط مسجد می افتاد، گوهرشاد خانم از خرید آن منصرف شد؛ زیرا نمی خواست در ساخته شدن مسجد به احدی کمترین ظلمی شود.

پس از ساخته شدن مسجد، آن پیرزن هم خانه خود را به عنوان محل عبادت وقف کرد و سالیان دراز در وسط مسجد گوهرشاد به نام مسجد پیرزن تجلی داشت.

از طرفی دستور داد، در آوردن مصالح ساختمانی، کسی حق ندارد حیوان بارکشی را تند براند، یا با تازیانه و چوب بزند، هم چنین دستور داد در مسیر آوردن مصالح ساختمانی جهت حیوانات باربر، آب و علوفه بگذارند و به معماران و استادکاران دستور داد با کارگران و زيردستان در کمال محبت رفتار کنند و به زيردستان خود در برنامه کار تحکم نکنند و سعی کنند کارگران را آزاد بگذارند.

آری، برای ساختن خانه خدا، باید تمام جهات حقوق خدایی و مردمی را رعایت کرد؛ به همین خاطر است که این مسجد یکی از پر برکت ترین مساجد روی زمین است و ساعتی در شبانه روز نیست مگر این که خداوند مهربان، در آن مسجد به وسیله مردم و اولیای خدا به وسیله نماز و قرآن و دعا و تعلیم و تعلم عبادت نشود.

در هر صورت، ساختن مسجد شروع شد، گوهرشاد خانم هر چند روز یکبار جهت سرکشی ساختمان به محوطه کار می آمد و دستورهای لازم را به معماران و استادکاران می داد.

روزی برای سرکشی ساختمان آمد، باد مختصری وزیدن گرفت، گوشه چادر خانم به وسیله باد کنار رفت. یکی از عمله ها چهره او را دید، دلباخته آن زن شد.

جرات اظهار نظر برای او نبود؛ زیرا بیم آن داشت که او را اعدام کنند، عمله و اظهار عشق به ملکه مملکت!!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 135

دو سه روزی نگذشت که عمله بیچاره مریض شد، پرستارش تنها مادر دردمندش بود.

طبيب از علاج او عاجز شد، مادر مهربان کنار بستر تنها فرزندش گریه می کرد، فرزند چاره ای ندید جز این که دردش را به مادر اظهار کند. مادر ساده دل و ساده لوح، برای رفع این مشکل به گوهر شاد خانم مراجعه کرد و درد فرزندش را با او در میان گذاشت و علاج را از آن زن بزرگوار خواست و به او گفت: اگر اقدام نکنی تنها پسر من از دستم می رود و در قیامت دامن تو را جهت خونخواهی فرزندم خواهم گرفت.

گوهر شاد خانم، از این داستان بسیار ناراحت شد و به آن مادر دل سوخته گفت:

چرا این مشکل را زودتر با من در میان نگذاشتی تا بنده ای از بندگان خدا را از گرفتاری نجات دهیم؟ آن گاه گفت: ای مادر! به خانه برو و سلام مرا به فرزندت برسان و بگو: من حاضرم با تو ازدواج کنم، ولی شرطی را باید من رعایت کنم و شرطی را تو باید رعایت کنی، اما شرطی که من باید رعایت کنم جدایی از شاهرخ میرزاست، اما شرطی که تو باید رعایت

کفی پرداختن مهریه به من است، قبل از این که در خط این ازدواج قرار بگیری و آن مهریه این است که چهل شبانه روز در محراب زیر گنبد مسجد نماز بخوانی و ثوابش را به عنوان مهریه من قرار دهی.

مادر، به خانه برگشت و تمام مسائل را با پسر خود در میان گذاشت، پسر از شدت تعجب خیره شد و از این خبر آن چنان شادمان شد که به زودی از بستر رنج برخاست و با کمال اشتیاق پرداخت این مهریه را به عهده گرفت و پیش خود گفت:

چهل روز که چیزی نیست، اگر چند سال به من پیشنهاد می شد حاضر به اجرای آن بودم.

در هر صورت به محراب عبادت رفت، چهل شبانه روز نماز خواند، برای

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 136

رسیدن به وصال گوهرشاد خانم، ولی به تدریج به توفیق حضرت الهی به راه دیگر افتاد.

پس از چهل شبانه روز، نماینده گوهرشاد خانم، به محراب عبادت آمد، تا از حال او خبردار شود، چون با او سخن گفت، ملاحظه کرد که اهمیتی به مسئله نمی دهد. گفت: من نماینده گوهرشاد هستم، جهت خبر گرفتن از حال تو و گزارش به خانم آمده ام. گفت: به خانم بگو: من نمی توانم برای رسیدن به وصال تو، دست از محبوب واقعی عالم بردارم برو به او بگو:

دگر لذت نفس لذت نخوانی «1»

اگر لذت ترك لذت بدانی

راستی عجیب است، راهنمایی آن زن بزرگوار را ببینید که برای علاج هوای نفس چه نسخه ای می دهد و اثر نماز را ببینید، با این که در اول کار از معنی دور است، ولی در عاقبت کار چه نتیجه خوشی می دهد.

عراقی شوریده حال گوید:

در چشم نکورویان زیبا همه او دیدم

در حسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم

در دیده هر عاشق او بود همه لایق	وندر نظر وامق عذرا همه او دیدم
دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس	او بود همه او بس تنها همه او دیدم
آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین	فی الجمله همه او بین زیرا همه او دیدم
دیدم گل بستان‌ها صحرا و بیابان‌ها	او بود گلستان‌ها صحرا همه او دیدم

منافع دیگر نماز

قرآن مجید بار دیگر برای کمک‌گیری از استقامت و نماز برای حل مشکلات می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «1».

ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاك ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید؛ زیرا خدا با صابران است.

و در جای دیگر در عظمت سود نماز می‌فرماید:

[اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] «2».

آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد.

بدون شك بین نمازگزاران واقعی و حتی آنان که با نماز برخوردی عادی دارند، ولی تا اندازه‌ای شرایط ظاهری آن را رعایت می‌کنند و بین بی‌نمازان و سبک‌انگاران نماز، در تمام برنامه‌های ظاهری و باطنی فرق است.

نمازگزار به خاطر وجوب نمازهای یومیه ناچار است از تمام آلودگی‌های ظاهر و در حدی از آلودگی‌های باطن خود را حفظ کند، ولی بی‌نماز خود را ملزم به رعایت بهداشت و ترك بسیاری از گناهان نمی‌داند.

(1) - سوره بقره (2): 153.

(2) - عنکبوت (29): 45.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 138

نمازگزار به خاطر آب وضو یا غسل یا خاک تیمم و به خاطر لباس و مکان، ناچار است از محرمات و لگدکوب کردن حق مردم چشم بپوشد و در حقیقت خود را از فحشا و منکرات ظاهری و باطنی حفظ کند، اما بی نماز خود را ملزم به این امور نمی داند.

نمازگزار علم دارد که خداوند مهربان نماز احدی را با آب حرام، لباس حرام، مکان حرام، روح بی تقوا قبول نمی کند، از این جهت بر خود لازم می بیند که پاکی ظاهر و باطن را حفظ کرده و در صراط مستقیم الهی ثابت و پایدار بماند.

البته، این نکته در تمام عبادات و واقعیت های اسلامی ملاحظه شده، به این معنی که اسلام، قسمت مهمی از عبادات را جهت حفظ حقوق مردم و رام شدن نفس سرکش و طبیعی ماندن امیال و غرائز و حالات و شهوات قرار داده است.

البته يك دين جامع و كامل بايد چنين باشد، خودخواهی منشأ تمام مفسد است، باید در مرحله اول ریشه عموم بیماری های روحی را چاره کرد، هم چنان که اساس همه ترقیات معنوی و روحی و اصلاحات فردی و اجتماعی، خداشناسی و خداپرستی است و خودخواه و خودپرست، نمی تواند خداجوی و خداپرست باشد؛ پس امید صلاح و اصلاح تا زمانی که در چاه خودپرستی است نباید از او داشت!

نماز، علاج خودپرستی

نماز - که جامع بسیاری از عبادات است - از جمله علل علاج خودپرستی و هواپرستی است. نمازگزار واقعی خدا را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد؛ آیا دوستی خدا با خودخواهی و افراط در حب مال و جاه که اصل هر گناه و خطایی است قابل جمع است؟

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 139

نمازگزار در نمازش خدا را به دو صفت رحمان و رحیم می ستاید، اگر از نمازش غافل نباشد قهراً در مقام کسب این صفت الهی و تخلق به اخلاق خدایی خواهد کوشید و مهربان ترین مردم خواهد شد و از سنگ دلی و بی رحمی و بی مهری پاک خواهد ماند.

نمازگزار واقعی می داند که خداوند در سوره مؤمنون خطاب به پیامبران فرموده که:

اول از مال حلال و پاک بخورید، سپس به عبادت قیام کنید «1».

نمازگزار می داند که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

خداوند را بر فضای بیت المقدس فرشته ای است که هر شب ندا می کند: هر کس از مال حرام بخورد، واجب و مستحبی از او قبول نمی شود «2».

و می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

کسی که لباسی را به ده درهم خریده و در پول آن لباس درمی از حرام باشد، خداوند در آن لباس نماز را نخواهد پذیرفت «3».

نمازگزار می داند که امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه؟ ببیند آیا نمازش او را از فحشا و منکرات باز می دارد یا نه، به اندازه ای که نمازش توان نگهداری نمازگزار را از آلودگی ها داشته باشد، مورد قبول است «4».

ملت نمازگزار، ملتی پاک و کشور با نماز، کشوری است نمونه، در آن مملکتی

(1) - مؤمنون (23): 51.

(2) - محجة البیضاء: 204 / 3، کتاب الحلال والحرام.

(3) - محجة البیضاء: 204 / 3، کتاب الحلال والحرام.

(4) - بحار الأنوار: 204 / 16، باب 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 140

که همه اهل نمازند از دزدی و غارت و چپاول خبری نیست، در آن مرز و بوم که مردمش در رابطه با نمازند از دادگستری‌های عریض و طویل و عرض حال‌های بی‌محتوا و پرونده‌های جنایی و جزایی اثری نیست، در آن آب و خاک که نماز سایه‌افکن است، از نزاع و جنگ و جدل و طلاق‌های فراوان و شکایات مردم و فحشا و منکرات سراغی نگیرید.

کشور با نماز چرا برای حفظ مال و ناموس مردم احتیاج به ادارات و مأموران با آن همه خرج گزاف داشته باشد؟ اگر همه ملت به حقیقت اهل نماز باشند زندان و زندانی برای چه؟ در میان ملت با نماز، کسی از کسی آزار نمی‌بیند، بدهکار مال مردم را می‌دهد و طلبکار از دست بدهکار آسایش و امنیت دارد.

عاشق نماز در حقیقت عاشق خداست و عاشق خدا، امر مولا را به کیفیتی که مولا از او خواسته اجرا می‌کند.

راستی نماز، عالی‌ترین محرك انسان به سوی حقایق و واقعیت‌ها است و سودی که در دنیا و آخرت از نماز به آدمی می‌رسد از برنامه دیگر متوجه انسان نیست.

تاریخ حیات نمازگزاران، تاریخ پر نور، پر حقیقت، پر منفعت و پر سودی است و آنان که حقیقت توحید را یافته بودند و حفظ آن را در گرو عمل صالح می‌دانستند، عاشقانه با نماز برخورد داشتند و در احوالات آن بزرگواران آمده که ای کاش همه عالم يك شب بود و آن شب را به نماز سپری می‌کردند!!

امام زین العابدین علیه السلام در آئینه نماز

مسئله نماز حضرت زین العابدین علیه السلام از عجایب برنامه‌های روزگار است، احدی در عالم طاقت نماز آن حضرت را - جز آنان که در حقیقت و هویت وجودی با او یکی بودند - نداشت.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 141

آن جناب در هر شبانه‌روز، هزار رکعت نماز می‌خواند و چون وقت نماز می‌رسید، بدنش را لرزه می‌گرفت و رنگش زرد می‌شد و چون به قرائت [مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ] «1» می‌رسید آن‌قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود قالب تهی کند «2».

شب‌ها را پس از مختصری خواب، در حدی که بدن مبارکش در تعب نیفتد به عبادت می‌گذراند و روزها را غرق نور عبادت بود.

تمام ماه رمضان از پس آن همه نماز به دعا و تسبیح و استغفار می‌گذشت و برای خود کیسه‌ای چرمی داشت که تربت پاک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در آن ریخته بود و به گاه سجده بر آن تربت پر قیمت سجده می‌کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پدرم حضرت باقر علیه السلام فرمود: روزی بر پدر بزرگوارم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شدم، دیدم که عبادت بسیار به آن وجود نازنین تأثیر کرده، رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و دیده‌اش از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانی‌اش از کثرت سجود پینه بسته و قدم شریفش از زیادی قیام ورم نموده، چون او را بر این احوال مشاهده کردم خود را از گریه نتوانستم حفظ کنم، به شدت گریستم، آن جناب غرق در اندیشه بود، بعد از زمانی به جانب من نظر افکند و فرمود: بعضی از نوشته‌ها را که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نوشته شده به من بده؛ چون به حضورش آوردم قسمتی از آن را خواندند، سپس بر زمین نهادند و فرمودند: چه کسی یارای آن را دارد که مانند امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت کند! «3»!

(1) - حمد (1): 4.

(2) - وسائل الشیعة: 6 / 151، باب 68، حدیث 7593.

(3) - وسائل الشیعة: 1 / 91، باب 20، حدیث 215؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 4 / 149؛ کشف الغمة: 2 / 85.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 142

نوشته‌اند که:

وقتی در حال سجده بود، در حالی که حالت سجده او را احدی نداشت، در آن حال غرق در دریای عشق و محبت و محو جمال محبوب عالم بود، ناگهان آتشی در خانه گرفت، اهل خانه فریاد زدند: یابن رسول الله! النار النار! حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد؛ پس از زمانی سر برداشتند در حالی که داستان را به آن جناب عرض کردند و پرسیدند، چه چیز شما را از توجه به این آتش بازداشت؟

فرمود: آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گذاشت «1».

ابوحمره ثمالی می گوید:

دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد مسجد کوفه شد و در کنار ستون هفتم کفش مبارک از پای بیرون کرد و آماده نماز شد؛ دست‌های مبارک خود را تا محاذی گوش بالا برد و تکبیری گفت که موهای بدن من از ترس شنیدن و عظمت آن تکبیر بر بدنم راست شد!! و چون شروع به نماز کرد لهجه‌ای پاکیزه‌تر و دلریاتر از او ندیدم «2».

طاووس یمانی می گوید:

شبی وارد حجر اسماعیل شدم و دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام در سجده است و این کلام را تکرار می کند:

الهی عُبِّدُكَ بِفَنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفَنَائِكَ «3».

خداوندا! بنده حقیر و مسکین و فقیر تو فانی در پیشگاه توست.

طاووس می گوید: آن جملات را حفظ کردم و پس از آن هر گونه بلا و المی مرا

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 150 / 4.

(2) - مستدرک الوسائل: 405 / 3، حدیث 3886.

(3) - فلاح السائل: 182.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 143

گرفت، در سجده نمازم آن جملات نورانی را گفتم برآیم خلاصی و فرج پیش آمد! «1»!

داستان حماد بن حبيب با امام سجاد علیه السلام

قطب راوندی و دیگران از حماد بن حبيب كوفی روایت کرده‌اند كه گفت:

سالی آهنگ حج کردم، همین که از منزل «زباله» حرکت کردم بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت به طوری که اهل قافله را از هم متفرق کرد، من در آن بیابان متحیر و سرگردان ماندم، بالاخره خود را به يك وادی بی آب و گیاه رساندم تا تاریکی شب مرا گرفت، خود را به پناه درختی بیابانی گرفتم؛ در آن تاریکی شب جوانی را با جامه سپید و بوی مشک دیدم، گفتم: او از اولیای خداست و ترسیدم مرا ببیند و به خاطر من جایش را عوض کند، تا می توانستم خویشت را پنهان نگاه داشتم، ناگهان آن جوان مہیای نماز شد، چون ایستاد به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه داشت:

يَا مَنْ أَحَارَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأُولِجَ قَلْبِي فَرَحَ الْاِقْبَالِ عَلَيْكَ وَالْحَقْنِي بِمِيدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ «2».

ای کسی که همه چیز مبهوت ملکوت تو و مقهور جبروت توست. درود بفرست بر محمد و آل محمد خوشحالی عبادت و روی آوردن به خودت را در قلب من داخل کن و مرا به مطیعان درگاهت ملحق کن.

آن گاه آماده نماز شد، من هم برخاستم و به نزدیک او رفتم، دیدم چشمه آبی

(1) - ارشاد القلوب: 143 / 2؛ بحار الأنوار: 75 / 46، باب 5، حدیث 66.

(2) - مستدرک الوسائل: 124 / 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 144

می جوشد به سرعت آماده طهارت و نماز شدم، چون پشت سرش ایستادم گویا محرابی برای من مثل شد و می دیدم هرگاه به آیه ای می گذشت که در آن وعد یا وعید بود، با ناله و آه آن را تکرار می کرد؛ چون تاریکی شب به نهایت رسید، از جای برخاست و گفت:

يَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَاصَابُوهُ مُرْشِدًا وَأَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلًا مَتَى رَاحَهُ مَنْ نَصَبَ لِعَبْرِكَ بَدْنَهُ وَمَتَى فَرَحَ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِحِمَّتِهِ اَلْهَى قَدْ تَقَشَّعَ الظُّلَامُ وَلَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطَرًا وَلَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدْرًا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي اَوَّلِي الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای کسی که گمراهان او را برای هدایت قصد می کنند و ترسوها به او اقتدا کرده و او را پناهگاه می یابند و عابدان به او پناه برده و او را ملجأ انتخاب می کنند. کجا راحتی دارد کسی که خود را برای دیگری صرف کند و کجا خوشی دارد

کسی که غیر تو را نیت کند. خداوند! تاریکی همه جا را فرا گرفته و من نه در قبال تو خدمتی کردم و نه از چشمه مناجات تو بهره‌ای بردم، درود بفرست بر محمد و آل محمد و انجام بده برای من سزاوارترین این دو امر را، قسم به تو ای مهربان‌ترین مهربانان.

حماد بن حبيب می‌گوید: این وقت ترسیدم که مبدا شخص او از من ناپدید شود و اثر امرش بر من پوشیده ماند، پس دامنش را گرفتم و عرضه داشتم تو را به آن کسی که در عبادت رنج و تعب و ملال و خستگی را از تو گرفته و لذت رهبت را در کامت نهاده بر من رحمت آر و مرا در گلستان مرحمت و عنایت جای ده که من مردی ضال و گم‌گشته‌ام و آرزو دارم که هماهنگ تو شوم و گفتار تو را پیروی کنم،

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 145

فرمود: اگر تکیه‌ات بر خدا از روی صدق و راستی باشد گم نخواهی شد، در هر صورت بر اثر من باش، پس به کنار آن درخت شد و دست مرا گرفت، چنین به نظرم آمد که زمین زیر قدمم در حرکت است؛ همین که صبح طلوع کرد به من فرمود:

بشارت باد بر تو که این مکان مکه معظمه است. پس من صدای ضجه و ناله حجاج را شنیدم، عرض کردم: تو را سوگند می‌دهم به آن که نسبت به او امیدواری و در قیامت به حضرت او چشم داری کیستی؟ فرمود: اکنون که مرا قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم! «1»!

تصور شما این نباشد که عشق به نماز و مناجات و این حرکت الهی و عارفانه مخصوص به انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام بوده، بلکه شاگردان این مکتب از عاشقان این راه و تربیت شدگان این بزم، نیز در حد قدرت و وسع و توان فکری و روحی خود سالک این مسلک بوده و راه رو این طریق و دلباخته این وضعیت و سرباخته این حالت گردیدند.

اويس قرن در آينه عبادت

او انسان بزرگواری بود که وی را از زهاد ثمانیه دانسته‌اند و پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله سخت مشتاق ملاقات با او بود و در حق او فرمود:

بوی خدا را از جانب یمن استشمام می‌کنم «2»!!

کارش شتربانی بود که اجرت آن را صرف نفقه مادر پیر و نایبانی خود می کرد؛ زمانی که در طلب صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و عشق آن جناب او را مہیای سفر مدینه کرد، نزد مادر رفت و اجازت سفر گرفت. مادر گفت: تو را اذن می دهم که به

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 142 / 4؛ بحار الأنوار: 230 / 84، باب 12، حدیث 43.

(2) - / بحار الأنوار: 155 / 42، باب 124، حدیث 22.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 146

دیدار معشوق بشتابی و بیش از نیم روز در مدینه نمانی و اگر حضرت را در مدینه نیافتی بیش از این اجازت ماندن نمی دهم.

اویس به مدینه آمد و یار خود را ندید و چون روز به نیمه رسید، برگشت. وقتی نبی اسلام صلی الله علیه و آله از سفر آمد فرمود:

این نور چیست که در اینجا می نگرم؟

عرضه داشتند: شترچرانی به نام اویس بدین سرا آمد و مشتاق زیارت جنابت بود، چون تو را نیافت مراجعت کرد.

حضرت فرمود: این نور را در این خانه به هدیه گذاشت و برفت.

سلمان عرضه داشت: او کیست که دارای چنین منزلت است؟

فرمود: مردی است در یمن به نام اویس قرن که چون قیامت شود يك تنه برانگیخته شود و به شمار موی مواشی و گوسپندان قبیله ربیعہ و مضر از مردمان شفاعت کند، هر کس از شما او را دیدار کرد سلام مرا به او برساند و از وی دعای خیر خواستار شود و بُردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عنایت کردند و فرمودند: بعد از من اویس به مدینه آید، این جامه را بر او بپوشان.

در زمان حکومت عمر به مدینه آمد، جناب ولایت مآب او را به خلعت پیامبر بپوشاند.

عمر او را ستود و نزد وی اظهار زهد کرد و گفت، کیست که این خلافت را از من به يك قرص نان جو بخرد؟ اويس گفت: آن کس را که عقل نباشد و اگر تو راست می گویی چرا می فروشی؟ بگذار و برو تا حق هر کس هست برگردد، عمر گفت: مرا دعایی کن. اويس گفت: از پس هر نماز مؤمنان و مؤمنات را دعا می کنم، اگر با ایمان باشی دعایم شامل حالت می شود وگرنه دعایم ضایع نکنم. عمر گفت: مرا وصیتی کن. گفت: ای عمر! خدای را شناسی و او تو را آگاه است. گفت: آری.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 147

گفت: اگر غیر او را شناسی و به جز او، دیگری تو را نداند بهتر است. عمر گفت:

زیادت کن. گفت: قیامت نزدیک است و من به ساختن زاد آن روز مشغولم. این بگفت و برفت.

چون از مدینه بازگشت اهل یمن از حال او آگاه شدند و عظمت و شخصیت الهی او را یافتند و نسبت به او از در احترام برآمدند و او از آنجا که طالب این شؤونات نبود از یمن گریخت و به کوفه آمد و هویت خویش را از خلق پنهان داشته، مشغول بندگی حق در همه شؤون و استفاده کردن از فیض وجود مولای عارفان شد.

وصایای اويس

حرم بن حیان - که او نیز از زهاد ثمانیه و از اتقیا و عاشقان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده - می گوید:

چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درجه شفاعت اويس تا چه مرتبه است، پیوسته جویای او بودم و آرزوی زیارت او بر من غالب شده بود، تا نشان وی را به کوفه یافتم و به طلب وی شتافتم.

روزی در کنار فرات شخصی را دیدم، جامه خود می شوید، سخت ضعیف و لاغر اندام، از روی نشانه هایی که داشتم وی را شناختم و بر او سلام کردم. جواب باز داد که: «علیک السلام یا حرم». خواستم دستش ببوسم، نگذاشت، لختی بر ضعف او گریستم. گفت: تو را که به من راه نمود؟ گفتم: آن کس که نام من و پدر من به تو آموخت یا اويس. گفت: ای پسر حیان! تو را بدین جایگاه چه آورد؟ گفتم:

آمده ام تا با تو انس گیرم و بیاسایم. گفت: هرگز خبر نداشتم که کسی حق شناس شود و با غیر او انس گیرد و بیاساید. گفتم: مرا وصیتی فرما. گفت: ای پسر حیان!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 148

فریفته دنیا مشو و خویشتن را دریاب و ساخته مرگ باش و اعداد زاد و راحله کن که سفری بس دراز در پیش داری. گفتم: ای اویس! اراده کجا داری؟ گفت: در طلب من خویش را به زحمت میفکن و نشان مکان من مجوی. گفتم: معیشت تو چگونه باشد؟ گفت: اف باد بر این دل‌ها که شک بر آن‌ها غالب است و پند نپذیرد.

دیگر بار از او تمنای وصیت کردم. گفت: تا توانی در تحصیل معرفت سعی کن و برای یافتن حقیقت کوشش نمای که لحظه‌ای از پروردگار غافل نباشی که اگر خدای را به عبادت آسمانیان و زمینیان پرستش کنی تا به او یقین نداشته باشی از تو پذیرفته نخواهد شد. گفتم: چگونه باورش کنم؟ گفت: این باشی بدانچه تو را موجود است و در پرستش او به چیز دیگر مشغول نباشی.

این بگفت و روانه شد و من از قفای او همی نگریستم و همی گریستم تا از نظر من غایب گشت و دیگر کسی او را دیدار نکرد تا زمانی که علی علیه السلام آهنگ جنگ با معاویه ستم‌پیشه کرد، آن وقت در لشکرگاه حاضر شد و به ملازمت مولای عارفان درآمد. علی علیه السلام به قدوم او شاد خاطر گشت. در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به جهاد و پیکار در راه خدا برخاست تا به فیض عظیم شهادت در راه دوست نایل آمد.

این مرد بزرگ الهی و تربیت شده مکتب رسول اسلام صلی الله علیه و آله و فیض گرفته از امیر مؤمنان در معرفت و شناسایی حضرت رب العزه به جایی رسیده بود که بعضی از شب‌ها را به رکوع بسر برد و برخی از شب‌ها را به سجود به پایان رساند. به او گفتند: این چه زحمت است که بر خود می‌داری؟ گفت: این راحت من است. ای کاش از ازل تا ابد یک شب بودی و من به یک رکوع یا به یک سجود به پایان می‌بردمی و این به این خاطر می‌کنم که شاید مثل آسمانیان خدا را پرستش کرده باشم.

به قول الهی قمشه‌ای آن بلبل گلستان عشق:

توبه از هر چه غیر یار کنیم

به ره دوست عاشقانه رویم

از سر شوق، زار زار کنیم

نالاه چون بلبلان در این گلزار

روشن این چشم اشکبار کنیم

شاید از توتیای خاک درش

با تو ای پادشاه ملك وجود

شکوه از جور روزگار کنیم

دست ما گیر گر سر مهتر

پای بر عهدت استوار کنیم

خواری ما ببین و یاری کن

تا کی افغان به شام تار کنیم

چند در راه لطف و احسانت

هر طرف چشم انتظار کنیم

آری، این مردان خودساخته، فیض تربیت و شریعت معرفت و راه وصل و درد عشق و تصفیه نفس و تزکیه جان، همه و همه را از یرکت نماز به دست آوردند.

کسی در این عالم شهود و در عالم غیب جز خدا وجود ندارد که بتواند سود نماز را بیابد و منفعت این کار بزرگ الهی را درك کند.

حضرت امام خمینی رحمه الله درباره سود نماز می فرماید:

یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات آن است که اراده نفس در ملك بدن نافذ گردد و مملکت وجود انسان، یکسره در تحت کبریا نفس منقهر و مضمحل شود و قوای منبثه و جنود منتشره در ملك بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خودسری باز مانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند، بلکه کم کم تمام قوا فانی در ملکوت شوند و امر ملکوت در ملك جاری و نافذ شود و اراده نفس قوت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جنود نفس از ایمان به تسلیم و از تسلیم به رضا و از رضا به فنا سوق داده شوند؛ در این حالت است که عبد شمه ای از اسرار عبادت را به وسیله نفس دریابد و از تجلیات فعلیه شمه ای حاصل گردد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 150

آداب ظاهری و باطنی نماز

مشهور در میان اهل دل این است که از شروع مقدمات نماز تا پایان آن حاوی چهار هزار مسئله است، کثرت مسائل در حول و حوش يك حکم نمایان گر ارزش و اهمیت و منفعت مادی و معنوی آن حکم است.

انسان وقتی به مسائل ظاهری و باطنی نماز می نگرد، گویی خود را در کنار دریای با عظمتی می بیند که کران تا کرانش عالم هستی را در تصرف گرفته است.

برای این حقیقت پرمایه الهیه دو نوع آداب و شرایط ذکر شده که تفصیل و توضیح آن شرایط و آداب از حوصله این کتاب خارج است، شما می توانید برای به دست آوردن تفصیل این شرایط و آداب چه ظاهری و چه باطنی به کتابهای زیر مراجعه کنید: «وسائل الشیعة»، «الکافی»، «مستدرک الوسائل»، «الوائی»، «محجة البیضاء»، «اسرار الصلاة» امام خمینی، «اسرار الصلاة» حاج میرزا جواد آقا ملکی، «اسرار الصلاة» شیخ عبدالحسین تهرانی و کتب دیگری که در این زمینه از عالمان و عارفان و کاملان و واصلان به یادگار مانده است.

شخص کم مایه ای مانند من که هنوز از درك کلمات ظاهری این عبادت عاجزم و در مدتی که از حضرت حق عمر گرفته ام، برای یکبار به فیض حضور حضرت جانان نرسیده ام و نتوانسته ام نمازی با حداقل شرایط ظاهری و باطنی ادا کنم، قدرت بازگو کردن حقایق ظاهریه و به خصوص اسرار باطنیه نماز را ندارم؛ آنچه در این جزوه می بینید قسمتی از آن محصول فکر کوتاه و جملاتی از آن با استفاده از نورانیت اهل الله است.

من چاره ای جز این که به نحو اختصار به شرایط ظاهری و باطنی نماز اشاره کنم، ندارم؛ امیدوارم خود شما با همت عالی و قلب پاک و روحی الهی به اسرار باطنی این عبادت بی نظیر برسید و ذائقه وجود شما از شیرینی این فعل ملکوتی بچشد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 151

آداب ظاهری نماز

وضو، غسل، تیمم، پاکی بدن، طهارت لباس، مباح بودن محل، احتراز از لباس ابریشم و طلا و لباسی که آلوده به پوست و موی حیوانات حرام گوشت است، مراعات وقت، توجه به قبله، ادای کلمات نماز با قرائت صحیح، از آداب ظاهریه نماز است، گرچه هر يك از این ها دارای اسرار و حقایقی است که به قسمتی از آن در جلد چهارم اشاره رفته است.

خواندن بعضی از آیات مانند: [وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي] «1» و بعضی اوراد و اذکار در مقدمه نماز، برداشتن دو دست تا محاذی گوش در حالی که دو کف به طرف قبله باشد، مؤدب ایستادن و چشم به محل سجده داشتن و با کمال ادب و وقار و طمأنینه نماز را شروع کردن نیز از آداب ظاهریه نماز است.

آداب باطنی نماز

اما آداب باطنی: نماز، مناجات با قاضی الحاجات و وسیله تقرّب به حضرت اوست و بسیاری از معارف الهیه در این عبادت با عظمت گنجانده شده است؛ اگر نمازگزار در خور استعداد و وسعش به مراتب ظاهریه و باطنیه آن توجه ننماید، در حقیقت مناجات با او نکرده و به حریم قدسش راه نیافته و متوسل به وسیله تقرّب نشده است.

در صورت توجه به آداب ظاهریه و باطنیه، می توان از منافع این عبادت بزرگ بهره مند شد.

(1) - انعام (6): 79.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 152

متکلم به وسیله نماز به هیچ عنوان نباید از حضرت مستمع غافل باشد که غفلتش مایه تاریکی و راحتش علت رنج خواهد شد.

نماز، نزدیک کننده عبد به آثار ظاهری و باطنی حضرت دوست و بازدارنده انسان از همه فحشا و منکرات است و این میسر نیست مگر این که مکلف به اندازه وسع و قدرتش علماً و عملاً در رابطه با آداب ظاهریه و باطنیه نماز باشد.

مراحل نماز باطنی

فیض کاشانی در «محجة البیضاء» می گوید:

روح نماز در ابتدای کار بستگی به شش مرحله دارد که بر مکلف نمازگزار لازم است به مراعات این حقایق اقدام کند.

1- حضور قلب.

2- تفهم.

3- تعظیم.

4- هیئت.

5- امید.

6- حیا.

1- حضور قلب

حضور قلب حقیقی است که از تمرکز فکر در برنامه‌های نماز و توجه عمیق انسان به حق پدید می‌آید، چنانچه در نماز، فکر انسان میدانی برای جولانگاه غیر حق باشد، برای قلب محال است که بتواند روی به جانب معشوق حقیقی کند و از عالم ملکوت کسب فیض و نور نماید.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 153

اگر قلب با کمک فکر در نماز حاضر نباشد و دل که روی حقیقی انسان است به سوی قبله محبوب نباشد، آن نماز را می‌توان نماز گفت؟ در صورتی که قلب در نماز با محبوب عالم سخن نگوید و از عشق او نجوشد و در اتصال با ملکوت عالم نباشد، آن نماز، جسمی است بی‌روح و چراغی است بی‌نور و الفاظی است بی‌معنا.

تکرار [لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ] «1» در آیات قرآن مجید، متوجه این معنای با عظمت است که در هیچ عبادتی غافل از اسرارش مباش و در هیچ طاعتی نسبت به محبوب حقیقی عالم بی‌توجه مباش.

غفلت در حال عبادت گناهی بزرگ است و علامت غیبت مکلف از حضور دوست.

نماز از احکام دین خداست و کسی که خشنودی حضرت حق را می‌طلبد، باید در نماز جستجو کند؛ نماز راهی است که همه انبیا ره سپر آن بودند و عشق ملائکه الهی متوجه نمازگزار است.

نماز، هدایت و ایمان است و چراغ معرفت فرا راه انسان؛ نماز، باعث برکت در رزق و راحت بدن و علت ناراحتی و رنج شیطان رجیم و اسلحه‌ای علیه کفر کافران است.

نماز، اجابت دعا، قبولی اعمال و زاد و توشه مؤمن در دنیا و آخرت اوست؛ نماز، شفیع بین نمازگزار و ملک الموت و انیس و رفیق در قبر و فرش زیر پهلوی و جواب منکر و نکیر و تاج سر مکلف به روز قیامت است.

نماز، نور چهره در محشر و لباس بدن و حجاب بین انسان و آتش جهنم و حجت

(1) - اعراف (7): 205.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 154

و برهان بین انسان و خداست.

نماز، باعث نجات از عذاب و جواز عبور از صراط و کلید بهشت و مهریه حورالعین و بهای بهشت است.

با نماز، آدمی به درجات بلند ملکوتی می‌رسد، چرا که نماز عین تسبیح و تهلل و تحمید و تمجید و تکبیر و تقدیس و گفتار حق و دعوت الهیه است «1».

حیف نیست انسان در چنین دنیای با عظمتی با این همه سود و منفعت قرار بگیرد و از آن و مستمعش - که خدای مهربان و پروردگار عزیز است - غافل باشد.

حیف نیست بدن آدمی که ظاهری بی‌ارزش است، در نماز شرکت داشته باشد ولی قلبش که حقیقت وجود اوست از این دنیای پرفیض الهی و از این سرای پرشور ملکوتی و از این میدان عشق و عرفان بیرون باشد!

سفر مادی و سفر معنوی

انسان، دارای دو نوع سفر و دو شکل حرکت است: سفر مادی و سفر معنوی، در سفر مادی منافع زیادی نصیب انسان می‌شود که با آن منافع کسب راحت و تحصیل امنیت در زندگی می‌کند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

برای سفر پنج خاصیت و منفعت است:

1- رفع غم و غصه.

2- کسب معیشت و نجات از فقر.

3- تحصیل علم و دانش.

(1) - اسرار الصلاة، شیخ عبدالحسین تهرانی: 305.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 155

4- به دست آوردن آداب.

5- پیدا کردن دوست بزرگوار «1».

آنان که از سفر دوری می جویند، در بسیاری از منافع را به روی خود می بندند و اینان افرادی بدبخت و تهیدستند.

اما منافع سفر معنوی با سفر مادی قابل قیاس نیست که سفر معنوی حرکت از عقل و قلب و روح به وسیله حرارت ایمان و عشق به سوی حضرت رب الارباب است که با رسیدن به مقام وصل، رسیدن به همه چیز است؛ چرا که حضرت دوست مستجمع جمیع صفات کمالیه است و هر کس در سیر سفر معنوی به حضرت او برسد به همه چیز رسیده و در میان طرق سفر هیچ طریقی نزدیک تر و پرسودتر و رساننده تر به مقام وصل و مرتبه قرب از نماز نیست.

مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی در «اسرار الصلاة» چه نیکو فرموده:

در نزد ارباب خرد مقرر است که ترقی و کمال هر شیء به سفر است، چنانچه شیخ الرئيس فرموده که کمال محدثات در غربت است، از جهت این که جمیع محدثات در بلده اصلیه و مسکن اولی که عالم عدم است معلوم بودند و معلوم است که انسان مادامی که در آن عالم است در حسیض نقصان و مرکز حرمان است؛ پس چون از مقر عدم به سوی غربت عالم وجود مسافرت نمود از برای او انواع کمالات و اقسام کرامات حاصل شد و این دلیل آن است که کمال حاصل نشود مگر به غربت و هم چنین بعد از دخول در وجود، همه تراب محض بودند چنانچه حضرت خداوندی فرموده:

(1) - مستدرک الوسائل: 115/8، باب 2، به نقل از دیوان امام علی علیه السلام.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 156

[إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ] «1».

قطعاً داستان عیسی نزد خدا [از نظر چگونگی آفرینش] مانند داستان آدم است، که [پیکر] او را از خاک آفرید.

پس مادامی که بر صفت ترایه باقی است در مسکن اصل و معدن اول است که به نظر همان خاك است به دارای صفات عالی، پس چون مفارقت نمود از آن مسکن و ممتزج شد به ماده بدن و مختلط شد به طبایع غریبه که آن‌ها نسبت به او بیگانه‌اند، مستعد شد از برای قبول سلطان روح و منفتح شد بر او ابواب چنانچه خدای تعالی فرموده:

[ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ] «2».

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم.

و هم چنین مستقر صلب است چنانچه خدای تعالی فرموده:

[فَمُستَقَرٌّ وَ مُستَوْدَعٌ] «3».

برخی [از شما] استقرار یافته [در زمین] و برخی به ودیعت نهاده [در اصلااب و رحم‌هایند].

مادامی که آن قطره باقی است در صلب مستقر است و منحقر و قدر، پس چون مسافرت نمود به سوی رحم منتقل می‌شود به سوی انواع کرم و متصل گردد به انواع نعم، پس ثابت شد که جمیع خیرات حاصل می‌شود به سفر.

شما می‌دانید که ظهور و قوت دین مبین سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز به سبب

(1) - آل عمران (3): 59.

(2) - مؤمنون (23): 14.

(3) - انعام (6): 98.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 157

مسافرت شد نه توقف و مجاورت. پس ثابت می‌شود که مرگ هم برای مؤمن مسافرت و پیروزی است.

پس عنایت الهیه اقتضا کرد که عالم عدم منقضی شد و حقایق اشیا را از صحرای عدم، رخت سفر به عالم وجود بستند و در عالم عقل در منازل قدس نشستند و از عالم عقل به عالم ارواح و از آنجا به عالم اشباح و از عالم اشباح به عالم عناصر

و از آنجا به عالم جمادی و از آنجا به عالم نباتی و از آنجا به عالم حیوانی و از آنجا به عالم انسانی و از آنجا به عالم برزخ و مثال انتقال دهند و از مثال به حشر آورند و از آنجا به سرای جاودانی منزل دهند.

[کَمَا بَدَأُكُمْ تَعُودُونَ] «1».

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

چون مشخص شد که انسان، مسافر عالم امکان است، باید بداند که بر اساس معارف الهیه، در این سفر او را ده منزل است که او را در این منازل به منزل دنیا پا در گل است و چون منازل عشره را طی نماید به سر منزل جاوید رسد و از نقطه مبدأ قوس نزول به منتهی الیه قوس صعود آید و در آن مرکز مستقر گردد و اجزای صلاحیه منطبق بر این منازل و عوالم است که حضرت شارع حکیم آن را چنان مرتب فرموده که هرگاه کسی که دو رکعت نماز به جای آورد چنان باشد که همه منازل مبدأ و معاد را طی نماید و در حقیقت این چنین هم هست.

پس قیام، اشاره به عالم عقل است و قرائت، اشاره به عالم ارواح و رکوع، اشاره به عالم ذر و سجده، اشاره به عالم خاک و سر برداشتن، اشاره به عالم دنیای دنی است که دار غرور و معاصی است و هر يك از اجزای دیگر نماز اشاره به علمی

(1) - اعراف (7): 29.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 158

است و شما خود انصاف دهید که اگر در نماز، حضور قلب نباشد، سفر از عالم سفلی به عالم علوی و عبور از منازل به سر منزل مقصود امکان دارد؟

سعی کنید از ابتدای نماز تا آخر، از پریشانی فکر بپرهیزید و قوه اندیشه را در حقیقت نماز و توجه به عالم غیب متمرکز نمایید تا با تمرکز فکر، قلب بر عرش حضور در مقابل نور بنشیند و تا قدرت دارد از فیوضات آن جناب بهره بگیرد.

وای بر ماکه نماز را سبک انگاشتیم و به این دریای پر فیض الهی به دیده عادی نظر کردیم و از حقایق آن غافل ماندم و به جای سفر با قدرت نماز به سوی معبود در جا زدیم؛ هم اکنون بیاید دست دعا و تضرع و انابه و زاری به پیشگاه مقدس او برداشته و از نمازهایی که خواندیم به دربار حضرتش توبه آورده و عرضه بداریم:

ای دوی درون خسته دلان	مرهم سینه شکسته دلان
مرهمی لطف کن که خسته دلم	مرحمت کن که بس شکسته دلم
گرچه من سر به سر گنه کردم	نامه خویش را سیه کردم
تو در این نامه سیاه مبین	کرم خویش بین گناه مبین
من خود از کرده‌های خود خجلم	تو مکن روز حشر منفعلم
با وجود گناه کاری‌ها	از تو دارم امیدواری‌ها ¹

2- تفهم

مراد از تفهم، چشیدن معنا و مفهوم نماز با ذائقه قلب و جان و مغز است؛ مسئله مفهوم و معنای واقعیت‌های نماز تا اندازه‌ای که توان این فقیر اجازه بدهد، به خواست حضرت مولا در بخش ترجمه و تفسیر جملات نماز خواهد آمد. در آن باب روشن خواهد شد که نماز چیست و همراه با چه واقعیت‌های اصیل و بلندی

(1) - شاه و درویش، هلالی جغتایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 159

است و نمازگزار اگر به آن واقعیت‌ها متصل شود چه بهره‌ها نصیب قلب و جان او می‌گردد، آن چنان که با تمام هستی خود با زبان حال به پیشگاه مقدس آن جناب عرضه می‌دارد:

خواهم که به زیر قدمت زار بمیرم	هر چند کنی زنده دگر بار بمیرم
دانم که چرا خون مرا زود نریزی	خواهی که به جان کندن بسیار بمیرم

من طاقت نادیدن روی تو ندارم	مپسند که در حسرت دیدار بمیرم
خورشید حیاتم به لب بام رسیدست	آن به که در آن سایه دیوار بمیرم
گفتی که ز رشک تو هلاکند رقیبان	من نیز برآنم که از این عار بمیرم
چون یار به سر وقت من افتاد هلالی	وقت است اگر در قدم یار بمیرم» ¹

3- تعظیم

خداوند عزیز باید برای نمازگزار از هر چیزی بزرگتر و عظیمتر باشد؛ هستی با تمام شؤونش در برابر عظمت او چون قطره‌ای در برابر عظمتی بی‌نهایت در بی‌نهایت است.

امام علی بن ابیطالب علیه السلام در وصف پاکان می‌فرماید:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ «2».

در عمق وجود آنان، خالق سماوات و ارض بزرگ است و غیر او در دیده آنان کوچک.

ما سوی الله آن قدر برای پاکان کوچک است که فقط از برابر دیده خود عبور می‌دهند و آن را هم کوچک می‌دانند؛ ما سوی الله را از نهایت کوچکی به دنیای

(1) - هلالی جغتایی.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 184؛ بحار الأنوار: 315 / 64؛ باب 14، حدیث 50.

نمازگزار توجه دارد که اسمع السامعین مستمع اوست و در برابر ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و احسن الخالقین و اشد المعاقبین است.

چگونه ممکن است مستمع عزیز خود را عادی ببیند، مگر در نماز خود نمی خواند:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «1».

همه ستایش ها، ویژه خداست که مالک و مربی جهانیان است.

مگر در حمد نمی گوید:

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] «2».

صاحب و دارای روز پاداش است.

نمازگزار با معرفت به وجود مقدس حضرت او، از طریق آیات و روایات در حد استعدادش به درك عظمت او نایل آمده و از این طریق همیشه و به خصوص وقت نماز در برابر بزرگی او قرار می گیرد و خود را در پیشگاه حضرتش حقیرترین موجود حس می کند و با زبان حال به محضر آن عزیز عرضه می دارد:

نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از
اوست

سر نهادیم به سودای کسی کین سر از اوست

مجلس و ساقی و مینای و می و ساغر از اوست

گر گل افشانند و گر سنگ زند چه توان کرد

(1) - فاتحه (1): 2.

(2) - فاتحه (1): 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 161

گر به توفان شکند یا که به ساحل فکند
ناخدایی است که هم کشتی و هم صرصر از
اوست
من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر
آنچه پروانه دل سوخته را در بر از اوست «1»

4- هیبت

حالت ترس از مقام الهی ممکن است از دو طریق برای انسان حاصل شود: یا توجه به عظمت و بزرگی حضرت او، یا توجه به عقاب و عذابی که برای گنهکاران حرفه‌ای مقرر فرموده است.

در هر صورت، نمازگزار در نماز باید با توجه به عظمت دوست یا انتقامش از مجرم، دلی غرق از هیبت پیدا کند و آن حال را تا آخر نماز با خود داشته باشد، البته اولیای خدا را در نماز نظر به نعم بهشت و عذاب آخرت نبود، آنچه به آن نظر داشتند فقط و فقط حضرت مولا بود و هیبتی که در دل آنان بود محصول معرفت آنان نسبت به حضرت دوست بود.

به قول فیض کاشانی آن عارف وارسته:

خم ابروی تو محراب رکوع است و سجودم
بی خیال تو نباشد نه قیامم نه قعودم
جلوه حسن تو دیدم طمع از خویش بریدم
تا که شد محو در انوار وجود تو وجودم

با تو در عیشم و عشرت همه سودم همه نورم
بی تو در رنجم و محنت هم آهم همه دودم

5- امید

نمازگزار با توجه به کرم و لطف و عنایت حضرت باری و این که جهان عین محبت و مرحمت اوست و وجود مقدسش عمل احدی را ضایع نمی کند و عمل کسی را بدون مزد نمی گذارد، باید به این عبادت اقدام کند و بداند که نماز بهترین عمل و برترین کار و پربواب ترین و پرسودترین برنامه ای است که عبد در محضر حضرت مولا انجام می دهد؛ در این صورت کاملاً و بدون تردید به عنایت او امیدوار باشد که این امید خود به خود نوربست الهی و فروغی است رحمانی و فیضی است ربانی که اگر قلب نمازگزار از آن تهی باشد وای بر حال او.

مگر نمی دانی که خداوند مهربان در سوره مبارکه یوسف، در آنجا که داستان خطاب یعقوب غم زده را به پسرانش نقل می کند، از قول آن پیامبر بزرگ می فرماید: ای فرزندان من! به جستجوی یوسف گم شده و برادرش حرکت کنید و از رحمت حضرت حق مأیوس مباشید که از رحمت جناب او مأیوس نمی شوند مگر قوم کافر «1».

البته منشأ رجا و امید در قلب مؤمن، معرفت به لطف خداوند و رفق و عنایت او می باشد، از معصیت عباد ضرری متوجه او نیست و اگر عبد با تمام گناهش به پیشگاه لطف او رو کند به طور قطع قابل آمرزش و رحمت است، مسئله رحمت و لطف حق را با خواست حضرتش در باب توبه کتاب «مصباح الشریعة» به طور مفصل طرح کرده و در آنجا از طریق آیات و روایات و داستان توبه کنندگان به این اصل اشاره خواهد رفت.

(1) - «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»
یوسف (12): 87.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 163

عزیزم! ذره ذره وجود، خبر از لطف و عنایت او می دهد و از هر گوشه هستی نسیم لطف او می وزد، چگونه باشد که تو با زحمت و رنج مقدماتی به عنوان طهارت به امر او فراهم آوری آن گاه با همه وجود به امر حضرت او به دنیای با عظمت نماز وارد شوی و با اذن او به بساط مهمانی او قدم گذاری و او به تو و عمل تو توجهی نکند؟!!

مگر چنین چیزی آن هم از منبع قدرت و رحمت و لطف و مرحمت و محبت و عشق و مهر ممکن است؟!!

این عبد ذلیل به درگاه آن رب جلیل از باب امید و رجا عرضه داشته ام:

ای سند عزت پویندگان	روشنی دیده جویندگان
ای تو صفابخش شب مستمند	گرمی قلب و دل هر دردمند
ای به گدایان درت دستگیر	باز در رحمت تو بر فقیر
از در لطف تو کجا رو کنم	جز گل مهرت چه گلی بو کنم
سفره احسان تو خوان همه	تیر غمت مایه جان همه
هر که زدرگاه تو گردید دور	دیده جانش زگنه گشت کور
مانده‌ام از راه تو جام بده	آبرو و نور و صفایم بده
زنگ غم از قلب و دلم پاک کن	بنده خود بسته فتراک کن
شام گنه از کرمت روز کن	هستیم از عشق تو پرسوز کن
از در لطفت تو مران این گدا	دور مکن بنده‌ات از این سرا
مونس من در دو جهان یاد توست	این دل افسرده من شاد توست
گر تو برای نروم ای حبیب	درد مرا جز تو نباشد طبیب
درگذر از جرم من ای یار من	ای ز وفا دلبر و دلدار من
جز تو به مسکین نبود کس پناه	غیر تو او را نبود دادخواه

منشأ این حقیقت در قلب نیز معرفت است، معرفت به اینکه ذره‌ای ناچیز با يك جهان تقصیر در برابر عظمتی بی‌نهایت در بی‌نهایت ایستاده است. ذره‌ای که وجودش عین عجز و عبادتش مساوی با عدم است، ذره‌ای که علم حضرت حق از هر طرف او را احاطه کرده و بر درون و برونش به تمام معنی آگاه است.

مرحوم ملکی می‌گوید:

منشأ شرمساری و حیا معرفت به عظمت پروردگار و نعمت‌های او و حقی که او برگردن بندگان دارد و از طرف دیگر تقصیر بندگان نسبت به او و توجه به آفات عمل و عیوب نفس و حضور پروردگار است؛ زیرا توجه به این امور خواه ناخواه در حیا و شرمساری اثر می‌گذارد و چطور می‌شود که کسی توجه به این امور داشته باشد و خود را در محضر سلطانی بزرگ که نهایت احسان و انعام را در تمام مدت عمر به او مبذول داشته و در عین حالی که به تقصیر و سوء باطن او آگاه است، با بزرگواری روی به او نموده و با بردباری در مقابل آن همه خطا، باز او را به توبه و بازگشت به سوی خود فرا می‌خواند!!

مولایی که با این همه جنایت عبد و با این همه خطای بنده و با این بار سنگین گناهان گناه‌کار به قبول توبه‌اش وعده می‌دهد و او نفس خود را که به گناه عادت داده، از قیام به پاسخ دعوت او کسل و سست می‌بیند.

چگونه می‌شود که بعد از این همه لطف و مرحمت از طرف حضرت حق و این همه گناه و خطا و روی گرداندن از طرف بنده، باز شرمساری و حیا برای انسان، آن هم به وقت قرار گرفتن در محضر حضرتش به وسیله نماز در قلب پدید نشود؟

کمال و حیا و شرمساری به این است که خود را محضر حضرت ذوالجلال جز

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 165

عدم و فنا نبینی، حتی ضمائری که در جملات نماز در ارتباط با توسل به هیچ‌وجه در نظر نیاوری و حقیقت زهد را که اعلا مرتبه آن است به وقت نماز در تمام هستی و هویت تجلی دهی.

در «تفسیر میبدی» آمده «1»:

از عارفی پرسیدند که زهد چیست؟ گفت: تنعم دنیا بگذاشتن زهد نفس است و نعیم آخرت رهاکردن زهد دل و ترك خویشتن گفتن زهد جان.

عارفان فرموده‌اند:

سعادت عبد در سه چیز است:

1- اشتغال زبان به ذکر حق.

2- استغراق دل به مهر حق.

3- پر بودن سرّ از نظر حق.

ذکر صورت یعنی ذکر به زبان باید در باطن تجلی کند، دل با کسب معرفت از مهر حق پر شود، نظر خدا با طهارت باطن جلب شود و این همه را باید قبل از نماز و با نماز تحصیل کرد.

این خسته حال و شکسته بال از حیا و شرمساری به محضر آن جناب گفته‌ام:

بنمای رهایم از مهالك

ای نور امید قلب سالک

بار گنهم زدوش بردار

از چاه طبیعتم برون آر

دردم به عنایتت شفا ده

از رحمت خود دلم صفا ده

در روز جزا بده امانم

از لطف و کرم بشوی جانم

من لوح دلم به اشك شویم

من جز غم عشق تو نجویم

(1) - تفسیر میبیدی: 62 / 10.

جز ذکر تو بر زبان نگویم	من لطف تو را به اشک شویم
رحمی که تو را فقیر گویم	لطفی که به جز رخت نیویم
من بی دل و بی نوا و خسته	پشتم زغم گنه شکسته
تنها و غریب و خوار و زارم	از بھر تو من عمل ندارم
بنمای زغفلتم تو بیدار	از شر و گنه مرا نگهدار
من قدرت و طاقی ندارم	بر غیر تو حاجتی ندارم
توفیق رفیق راه من کن	لطفی به من و به آه من کن
بگشای گره زمشکل من	بزدای سیاهی از دل من
مسکین به ثنای توست الکن	ای نور دلم خدای ذوالمن

نماز از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق و سالکان صادق نماز را بر اساس وضع عقلی و روحی و قلبی اهل نماز به سه مرحله تقسیم کرده‌اند:

1- نماز اهل شریعت.

2- نماز اهل طریقت.

3- نماز اهل حقیقت.

و هر يك را به تناسب موضوع شرح داده و به تفصیل و تفسیر کشیده‌اند، ولی در این جزوه سعی می‌شود نماز در این سه مرحله به طور مختصر توضیح داده شود.

معنای شریعت و طریقت و حقیقت

قبل از بیان مسئله لازم است که توجه به این حقیقت مهم کنید که سه مرحله شریعت و طریقت و حقیقت به هیچ عنوان از نظر ریشه و تقسیم در ارتباط با

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 167

دراویش و صوفیه نیست، بلکه سه واقعی است که قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام ناظر بر آن است.

شرع در لغت: به معنای سنت و قانون و بازکردن راه حرکت صحیح به وسیله ارائه مقررات است.

طریقت در لغت: به معنای روش و کیفیت و حالت است که مفهوم واقعی آن بر اساس حقیقت لغوی حرکت و عمل بر طبق قانونی خاص یا مقررات معلومی است.

حقیقت در لغت: به معنای حق یعنی ثابت کردن یا ثابت بودن و راستی و درستی و پی بردن به کنه يك واقعیت است.

حدیث مشهوری از قول پیامبر عظیم اسلام صلی الله علیه و آله در کتب نقل شده که:

«الشَّرِيعَةُ أَقْوَالُ وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالُ وَالْحَقِيقَةُ أَخْوَالُ»¹.

شریعت، گفتار و سنت و مقررات الهی من است و طریقت، مجموع اعمال و حرکات و اخلاقیات من و حقیقت، حال و احوال ثابت و درست و استوار و صادقانه من است.

عرفای بزرگ الهی در ترجمه این سه موضوع فرموده‌اند:

شریعت، راه خداست که آن راه عبارت است از مجموعه اصول و فروع و حلال و حرام و برنامه‌های حسن و احسن.

طریقت، عبارت است از عمل به آن قوانین در کمال احتیاط و اخذ به احسن و اقوم آن.

حقیقت، عبارت از پا برجا کردن واقعیت‌های الهی در روح و قلب و در مرحله عمل است با معرفت و تکرار برنامه‌ها و ریاضت‌های شرعیه الهیه تا سر حد کشف

(1) - عوالی الآلی: 124 / 4، حدیث 212.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 168

وعیان یا سرحد حالتی استوار و دریافت برنامه‌ها به صورت یقین «1».

جایگاه مراحل سه گانه در قرآن

قرآن مجید در آیاتی متعدد به این سه منزل و مرحله و برنامه چنین اشاره دارد و درباره شریعت می‌فرماید:

[شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَى وَ عِیسَى أَنْ أَقِیْمُوا الدِّینَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ] «2».

از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم [این است] که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید.

و درباره طریقت می‌گوید:

[وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا* وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا] «3».

ولی منحرفان هیزم دوزخ‌اند،* و اگر [انس و جن] بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد.

و درباره حقیقت می‌فرماید:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِیتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَ یَمَّا رَزَقْنَاهُمْ

(1) - اسرار الشریعة و اطوار الطريقة و انوار الحقیقة: 8.

(2) - شوری (42): 13.

(3) - جن (72): 15 - 16.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 169

يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ [«1»].

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌هایشان ترسان می‌شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.* هم آنان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.* مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

نماز در آئینه شریعت

نماز، بر مذاق اهل شریعت اولاً عمل بر وفق قواعد است، چه این که همراه با حرکت الهی قلب یا روح باشد، چه نباشد؛ به قول اینان آنچه مهم است اسقاط تکلیف و یا رعایت شرط صحت است.

نماز، بر این مذاق بار سنگینی بر دوش مکلف است که هر وقت می‌خواند از این که از باری آسوده شده نفسی راحت می‌کشد و به زبان هم می‌آورد که وای راحت شدم!!

و ثانیاً نماز برنامه‌ای است که از سه جنس ترکیب شده:

1- افعال 2- کیفیات 3- تروک.

و هر يك از آن مشتمل بر دو جهت است: واجبات، مستحبات به طوری که با توجه به نمازهای پنجگانه، اگر همه این امور را به حساب آوریم تمام نمازهای واجب یومیة عبارت از هزار و سیصد و شصت و سه فعل و کیفیت و ترك است.

(1) - انفال (8): 2 - 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 170

تحقیق در تمام این امور بحث بسیار گسترده‌ای است و لزوم چندانی هم ندارد.

آنچه مهم است بیان ترکیب کلی نماز به مذاق این طایفه است، اما افعال واجبه نماز در رکعت اول سیزده فعل است.

1 و 2- قیام در صورت قدرت و قائم مقام آن در صورت عدم قدرت.

3- نیت.

4- تکبیرة الاحرام.

5- قرائت.

6 و 7- رکوع و ذکر آن.

8 و 9- سجود و ذکر آن.

10- سر برداشتن از سجود.

11 و 12- سجود دوم و ذکر آن.

13- سر برداشتن از سجود دوم.

و اما کیفیات واجبه هیجده مرحله است:

1- مقارنت نیت با تکبیرة الاحرام.

2- استدامه نیت تا پایان برنامه.

3- تلفظ صحیح الله اکبر.

4- قرائت حمد به نحو صحیح.

5- قرائت سوره.

6- جهر در موضع جهر.

7- اخفات در جای اخفات.

8- طمأنینه در رکوع.

9- طمأنینه در ایستادن بعد از رکوع.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 171

10 تا 16- سجده بر هفت موضع.

17- طمأنینه در سجود.

18- طمأنینه در حالت برخاستن از سجود.

جميع افعال و کیفیات بر اساس این امور سی و یک مرحله است. بر این امور باید جلوس در تشهد و طمأنینه در آن و شهادتین و صلوات بر محمد و آل او و رکعت سوم و چهارم و سلام آخر نماز را اضافه کرد؛ این چنین نماز که در مقررات عالی شرع و در کتب فقهی به طور مفصل بیان شده، ظاهری از اصل نماز و پوستی از مغز نماز است که گروه کثیری آن را به عنوان نماز شرعی به جای می آورند و همان طور که در سطور گذشته بیان شد در این گونه نماز جهتی جز ادای دین یا اسقاط تکلیف یا عمل به شرائط صحت چیز دیگری دیده نمی شود، البته برای چنین نمازی در صورتی که ایمان انسان صحیح باشد و به سایر واجبات هم عمل شده باشد و از محرمات هم پرهیز شده باشد، در روز قیامت بدون شك اجر و مزد هست و نمازگزار این چنین نماز به مقدار کیفیت نمازش از بهشت بهره خواهد داشت.

ولی چنین مکلفی باید بداند که بیش از این برای او میدان پرواز هست و قدرت و استطاعت دارد، راهی مافوق این راه را برود، مگر این که از نظر فکری و روحی و قلبی فردی مستضعف باشد که در این صورت تکلیفی جز آنچه در قدرت و وسع اوست ندارد.

نماز در آینه طریقت

نماز در مذاق اهل طریقت و سالکان راه عشق و سائران راه محبت، تقرب به سوی حضرت اوست.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 172

از نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده:

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ «1».

نماز مایه تقرب هر انسان پرهیزکاری است.

و می دانید که مراد از این قرب، قرب معنوی است و قرب معنوی وقتی حاصل می شود که انسان فرائض را با کمال اشتیاق به جای آورد و محرمات را به خاطر خشنودی حق ترک کند و با تقوا و پرهیزکاری ملازم باشد.

در آثار اسلامی آمده است که:

«إِنَّ الصَّلَاةَ خِدْمَةٌ وَقُرْبَةٌ وَوُصْلَةٌ».

خدمت: همان نماز خواندن بر وفق قواعد و سنن شرعی است و به عبارت دیگر به پا کردن پیکره نماز، بدون روح و حقیقت آن است.

قریت: نماز به جا آوردن برای به دست آوردن قرب معنوی حضرت دوست است.

وصلت: به جای آوردن نماز برای فنا شدن در حقیقت حق و بیرون رفتن از هستی خویش و ترک انانیت و مندنك شدن در حضرت اوست. گفته اند: شریعت عبادت است، طریقت حاضر شدن در محضر حضرت او و حقیقت مقام شهود است.

تقرب به حق موقوف بر سجده حقیقی است و آن به جا آوردن نمازی است که از آن تعبیر به فنا شده، فنای در اوصاف که مخصوص اهل طریقت است و فنای در ذرات که مخصوص به اهل حقیقت است و به همین معنی قرآن مجید اشاره فرموده است:

(1) - مستدرک الوسائل: 3/ 46، باب 12، حدیث 2983.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 173

[و اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ] «1».

و سجده کن و به خدا تقرب جوی.

خداوند بزرگ، نماز را برای رشد و کمال بندگانش به صورتی و سیرتی زیبا تصویر فرموده است.

نیت و اخلاص در نماز

نیت و اخلاص و حضور قلب روح نماز است، اعمال بدن نماز و ارکان اعضای اصلیه آن است و بعضی دیگر اعضای عناصر کمالیه آن.

اخلاص و نیت در نماز جاری مجرای روح، قیام و قعود جاری مجرای بدن، رکوع و سجود جاری مجرای دست و سر، تمام به جای آوردن رکوع و سجود و مراعات طمأنینه و نیکو انجام دادن آن جاری مجرای زیبایی اعضا و شکل و رنگ، اذکار و تسبیحات جاری مجرای گوش و چشم و معرفت به مفاهیم بلند اذکار و حضور قلب جاری مجرای مشاعر و احساسات است.

فرض کن، اگر می خواستی غلامی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده، جهت خدمت نسبت به برنامه های کریمانه، به حضور سلطانی بزرگوار ببری، چه غلامی را انتخاب می کردی؟ آیا غلام گوش بریده و کور و کر و زشت و کریه و بی دست و پا و لال را برای هدیه به خدمت سلطان می بردی؟ هرگز، مسئله نماز هم که هدیه و تقدیمی عبد به سلطان واقعی عالم است به همین گونه حساب کن.

فقدان نیت و اخلاص در نماز به منزله فقد روح در غلام است، مرده را تقدیم سلطان کردن، استهزا به سلطان و مسخره کردن او نیست؟ آیا کسی که جنازه

(1) - علق (96): 19.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 174

متعنی را به عنوان هدیه خدمت سلطان برد مستحق اعدام نیست؟

فقد رکوع و سجود واقعی جاری مجرای فقد اعضا و فقد ارکان جاری مجرای فقد دو چشم و دو گوش و بینی است.

عدم حضور قلب و غفلت از معانی بلند آسمانی نماز مانند فقد مشاعر و احساسات عالی است، اگر کسی غلامی را با فقد این همه اوصاف برای تقدیم به حضور سلطان برد چه خواهد شد، نماز را هم با فقد اوصاف واقعی به همین صورت حساب کن، ما مکلف به نماز زنده، متحرک، دارای شرایط و اوصاف هستیم نه مکلف به جنازه نماز!!

نماز ناقص، صلاحیت مقام قرب الهی را ندارد! و چه بسا که چنین نمازی به صاحب بدبختش برگشت داده شود و باعث زجر و مشقت و رنج و ناراحتی او گردد.

نماز در حقیقت تعظیم و تکریم به حضرت حق تعالی است و سستی کردن در آداب و شرایط ظاهریه و باطنیه آن منافات با احترام و تعظیم نسبت به حضرت او دارد، چه رسد به این که قبول شود و برای ادا کننده اش تحصیل قرب و کرامت نماید.

بر تمام مکلفین به نماز واجب است که روح نماز را که اخلاص و حضور قلب است تا جایی که ممکن است حفظ نمایند، رکوع و سجودشان با قلب خاشع باشد، تکبیرة الاحرام را نگویند مگر این که به حقیقت، خداوند اعلا در قلبشان از هر چیزی بزرگ تر باشد؛ خود را همراه با ارکان مختلف نماز با حفظ حقایق لازم حرکت دهند و بدانند که عاجزی به تمام معنی و فقری از هر جهت فقیر در برابر توانایی مطلق و وجودی مستغنی از همه چیز ایستاده و می خواهند تا جایی که برایشان ممکن است، هدیه ای مورد پسند مولا به حضور حضرتش تقدیم کنند.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 175

در هر صورت، اهل طریقت پس از قیام به نماز بر وفق تمام قواعد شرع و به جای آوردن افعال و کیفیات و تروك به نحو کامل، دارای توجهی دیگر ماورای توجه اهل شریعت هستند و آن توجه قلبی به قبله حقیقی و کعبه معنوی است که عبارت از قلب حقیقی است، آن قلبی که در آثار الهیه از آن تعبیر به بیت الله الحرام شده، آن بیتی که حضرت حق درباره آن فرموده:

لا يَسْغِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْغِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ «1».

زمین و آسمانم، گنجایش تجلی حقیقی مرا ندارد، اما دل بنده مؤمنم دارای چنین گنجایش و وسعتی است.

تأیید این حقیقت روایتی است که از امام رضا علیه السلام سؤال می کنند:

ما آدابُ الصَّلَاةِ، قَالَ: حُضُورُ الْقَلْبِ «2».

آداب نماز در حضور قلب است.

و خداوند بزرگ فرموده:

[أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ] «3».

آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

و به فرموده حضرت حق در يك حقیقت جامع:

[قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ حَيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «4».

(1) - عوالمی الآلی: 7/4، حدیث 7.

(2) - مستدرک الوسائل: 98/4، حدیث 2.

(3) - زمر (39): 3.

(4) - انعام (6): 162.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 176

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.

حقیقت افعال نماز اهل طریقت

چنین نمازگزاری، به وقت تکبیرة الاحرام، آنچه مخالف امر حضرت اوست و اقوال و افعالی که تناسب با رضایت جانان ندارد، بر خود حرام می کند.

و با گفتن [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] در مقام شکر نعمت‌ها و قیام به وظائف عبادت در جهات گوناگونش و اقرار به وحدانیت حضرت او برمی خیزد.

و در [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] به توحید فعلی و وصفی اشاره می کند، در جمله اول به توحید فعلی و در قسمت دوم به توحید وصفی.

به همین خاطر است که پس از این جمله، آیه شریفه [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] قرار گرفته، آیه‌ای که تجلی هدایت را بر انبیا و جمیع عالم، از او می داند و توحید حقیقی در حقیقت همین است.

معنای «اهدنا» نزد اهل تحقیق، درخواست ثبوت و پابرجایی بر صراط مستقیم است؛ زیرا این صراط است که انبیا و رسل رهرو آن بودند و از جانب حضرت حق در تمام نعمت‌های معنوی غرق و آراسته به حقایق بودند.

تأکید عبد برای ثابت ماندن در صراط مستقیم، به خاطر این است که دچار غضب حق و گمراهی نشود، آن غضب و انحرافی که باعث خروج بعضی از صراط مستقیم شد.

گروهی عقیده دارند که منظور از مغضوبین، یهود و ضالین نصاری هستند، البته همین است، ولی این جمله صادق بر هر منحرفی و دور افتاده‌ای از صراط مستقیم الهی است؛ صراطی که در جانب افراط است و نه در جهت تفریط، بلکه تنها راه حد وسط است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 177

آن گاه رکوع می کند، یعنی در برابر حضرت دوست به تواضع بر می خیزد و با حالت رکوع به مذلت و فقر و شکستگی وجودش که مقتضای ذات اوست برمی گردد، چرا که رکوع برگشت به عدمیت خویش و مرحله امکانی ذات است.

رکوع حرکتی افقی یعنی حرکتی حیوانی در برابر حرکت مستقیمی که حرکت انسانی است، می باشد.

رکوع در حقیقت رجوع به اصل است، آن اصلی که حق در قرآن فرموده:

[وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا] «1».

تو را از قبل خلق کردم در حالی که چیزی نبودی.

آری، رکوع رجوع به اصل عدمیت و لا شیء و دنیای حیوانی است، تا با رکوع به این حقایق پی نبری رکوعت رکوع نیست؛ چون با رکوع به این واقعیت ها پی ببری بسیاری از رذایل به وسیله رکوع از صفحه جانت پاک گشته و به قسمتی از حسنات آراسته می گردی.

و مکلف در سجود به بیش از آنچه در رکوع رسید، می رسد؛ زیرا سجود حرکت نکسی است یعنی سر به زیری حقیقی و رسیدن به ذات نقطه اصلی که لا شیئیت محض و عدم و فنا حقیقی است.

با مشاهده مقام عدمیت و لا شیئیت، ترك محرمات ولذات شیطانی و شهوات حیوانی آسان می گردد.

سپس سر از سجده برداشته و در مقام فنای ظاهری و باطنی با تمام وجود به وحدانیت حضرت او و رسالت فرستاده عزیزش شهادت داده و پس از آن خود را در پیشگاه او و عباد صالحش حاضر یافته به مسئله سلام اقدام می کند.

(1) - مریم (19): 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 178

نماز در آینه حقیقت

نماز در نزد اهل حقیقت، ما فوق نماز اهل طریقت است، چرا که نماز اهل طریقت برای تقرب به حضرت اوست، ولی نماز اهل حقیقت وصلت و شهود حقیقی است و وصلت و شهود کجا و مقام قرب و تقرب کجا؟

نماز اینان مشاهده محبوب به چشم خود محبوب است، مگر نمی دانی رسول عظیم الشأن صلی الله علیه و آله فرموده:

رَأَيْتُ رَبِّي بِعَيْنِ رَبِّي «1».

و نیز فرموده‌اند:

عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي «2».

او را با چشم او دیدم و حضرتش را به وسیله خودش شناختم.

چه در قفا و چه در جلو در قرار خود است

جمال یار که پیوسته بی قرار خود است

مدام شیفته زلف تابدار خود است

همیشه واله نقش و نگار خویشتن است

به زیر زلف و خط و خال پرده دار خود است

هم اوست آینه هم شاهد است هم مشهود

(1) - تفسیر آلوسی: 54 / 9.

(2) - شرح الاسماء الحسنی: 36 / 1.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 179

به راه خویش نشسته در انتظار خود است «1»

هم اوست عاشق و معشوق و طالب و مطلوب

در روایت از جناب رسول صلی الله علیه و آله وارد شده:

حَبَّبَ إِلَى مَنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: الطَّيِّبُ وَالنِّسَاءُ وَجُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ «2».

از دنیای شما سه چیز محبوب من است، اول قیام به شریعت علماً و عملاً که نتیجه آن پاکی اخلاق و حسن عمل است؛ دوم قیام به طریقت ذوقاً و وجداناً که معنای آن یا محبت به نفس است برای تجلی دادن معانی و حقایق یا محبت به زن معمولی است برای بقای نسل جهت عبادت رب؛ سوم قیام به نماز حقیقی است که مشاهده محبوب و نور چشم است.

شنیده‌ای که وقتی معنی احسان را از حضرتش سؤال کردند، فرمود:

الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فَإِنَّهُ يَرَاكَ «3».

احسان و نیکوکاری این است که چنان عبادت کنی خداوند را که گویا تو او را می‌بینی، که چنین نیست بلکه او تو را در همه حال می‌بیند.

تقسیم نماز بین حق و عبد

در روایت مهمی آمده که:

نماز بین حق و بین عبد تقسیم شده، نصف این حقیقت در رابطه با حق و نصف دیگر در رابطه با عبد است. حضرت حق فرموده:

(1) - فیض کاشانی.

(2) - عوالی الآلی: 296 / 3، حدیث 74؛ بحار الأنوار: 141 / 73، باب 19، حدیث 9.

(3) - بحار الأنوار: 196 / 67، باب 53.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 180

نماز را بین خود و عبدتم تقسیم کرده‌ام: نصف از من و نصف از بنده من است، بنده‌ام آنچه را از من می‌خواهد بخواند.

عبد وقتی می گوید: **[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]**.

حق می فرماید: عبادم از من یاد آورد.

چون بگوید: **[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ]**.

حضرت حق می فرماید: عبادم مرا ستایش کرد.

چون بگوید: **[الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]**.

حضرت حق بگوید: بنده ام مرا ثنا گفت.

چون عبد بگوید: **[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ]**.

حق بفرماید: بنده ام از من تمجید کرد.

چون بگوید: **[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ]**.

حضرت حق بگوید: اینست بین من و بنده من، بخواهد هرچه از من می خواهد.

وقتی عبد بگوید: **[اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ * وَ لَا الضَّالِّينَ]** «1».

حق می فرماید: آنچه خواستی برای تو باشد و هر چه غیر از این می خواهی از من بخواه «2».

از این روایت وجوب قرائت حمد به طور صریح استفاده می شود و روشن است که اگر کسی حمد را نخواند، نماز نخوانده است.

و از آنجا که نماز، مناجات عبد با حضرت حق است و مناجات در حقیقت ذکر

(1) - حمد (1): 1 - 7.

(2) - بحار الأنوار: 349 / 16، باب 11؛ ارشاد القلوب: 412 / 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 181

است و هر کس ذکر حق کند، جلیس حق شده و هر کس به مقام مجالست با دوست برسد با دیده پر قدرت قلب جلیس را می بیند، پس نماز او در حقیقت مقام شهود و حضور و مشاهده است.

حقیقت نماز اهل حقیقت

اینان در نماز خود، علاوه بر آنچه اهل شریعت و طریقت دارند، به حقایق دیگر آراسته اند که انسان از دانستن آن حقایق مبهور می شود، چه رسد به این که با توفیق حضرت دوست به آن حقایق برسد.

قیام این بزرگواران به نماز قیام به استقامت در صراط مستقیم توحیدی است و انجام مأموریت جانانه ایست که در آیه شریفه آمده:

[فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ] «1».

پس همان گونه که فرمان یافته ای ایستادگی کن.

این استقامت و پابرجایی، استقامت کامل در مقام تکمیل وجود است و استقامت در سیر بالله پس از اتمام سیر الی الله و سیر فی الله است.

و این قیام، عبارت از برداشتن توجه از حضرت فعلیت و وصفیت و متوجه شدن به حضرت احدیت ذاتیت است که قبله عارفان و کعبه محققان است، به نیت این که در وجود جز او را مشاهده نکند.

به قول حکیم، الهی قمشه ای:

روی از خدا مگردان کز غیر بی نیازی

هر گاه به یاد او بی پیوسته در نمازی

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 182

معشوق هر دو عالم آن شاهد دل آراست	بگسل علاقه عشق از عالم مجازی
سلطان به عدل و احسان دریافت قرب سبحان	شایسته بهشت است هر بی نوا نوازی
ای شاه ماهرویان دل را نوید وصلی	ای شاهد نکویان جان را جفا و نازی
گفتی الهی از یار روزی رسی به دیدار	ای ماه لن ترانی جان می دهم به نازی

تکبیرة الاحرام در نماز آنان به معنای بستن تمام درها به روی خود الا در اوست و حرمت هر فعلی الا آنچه موجب خشنودی اوست.

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] «1».

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

حمد در نماز آنان تجلی حضرت او و ملکوت سماوات و ارض در صفحه قلب و جان آنان است، چنانچه قرآن مجید فرموده:

[وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ] «2».

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمانها و زمین به

(1) - انعام (6): 79.

(2) - انعام (6): 75.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 183

ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

رکوع اینان تجلی حقیقت تواضع است، تواضعی که همراه آن ملك و ملکوت به خضوع برخیزند، چرا که انسان کامل خلیفه حضرت حق در ملك و ملکوت است و وقتی خلیفه و نایب مناب به رکوع رود، به دنبال او باید تمام اشیا به رکوع روند.

آری، انسان خالص بر ملك و ملکوت دارای اشراف است و تمام اشیا با حقیقت او در هماهنگی و هم سوئی است.

اقتدای موجودات به نماز اهل حقیقت

گذشته از این که در روایات ما آمده، هرگاه مؤمن به تنهایی به نماز بایستد، خداوند بزرگ به صفوفی از ملائکه دستور می دهد به عبادت اقتدا کنید و اقتدای آنان را به حساب ثواب و اجر و مزد عبد می گذارد.

در آثار اهل تحقیق بر اساس آیات و روایات وارد شده که:

هرگاه مؤمنی خالص به پیشگاه حضرت او به مناجات برخیزد، بسیاری از موجودات با او هم ناله و هم آهنگ در مناجات می شوند.

فیلسوف بزرگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی، درسی از حکمت الهی و عرفان اشراقی در منزل داشت، بیش از شش نفر را در این درس نپسندیده بود، دو نفر از آنان یکی حضرت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی بود که این فقیر از محضر اخلاق و عرفانش استفاده ها برده و از او دارای اجازه روایی هستم و دیگر مرحوم ایروانی بود که من خدمت فرزند عالم و دانشمندش رسیده ام؛ فرزند مرحوم ایروانی از پدرش و از پنج شاگرد دیگر غروی نقل کرد که:

شی برای حضور در درس به خانه استاد رفتیم، ظاهراً از وقت مقرر زودتر

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 184

رسیدیم، استاد در جنب اطاق درس مشغول نماز بود؛ ناگهان متوجه شدیم، آنچه در حول و حوش ماست، با استاد بزرگوار ما در نماز هم آهنگ شده و آهنگ نماز از تمام اشیای اطاق و در و دیوار، به دنبال نماز استاد به گوش ما می رسد.

از جان گذشته‌ایم و به جانان رسیده‌ایم	از درد رسته‌ایم و به درمان رسیده‌ایم
ما را به سر توقع سامان خویش نیست	کز سر گذشته‌ایم و به سامان رسیده‌ایم
تا تیغ خصم را سپر آرم زجام دوست	ساقی بیار می که به میدان رسیده‌ایم
نیروی عشق بین که در این دشت بی کران	گامی نرفته‌ایم و به پایان رسیده‌ایم
بر لمعه سراب روانند هم‌رهان	زین ره که ما به چشمه حیوان رسیده‌ایم» ¹

حالات معنوی آخوند کاشی

یکی از تربیت شدگان علمی و عملی مرحوم آخوند کاشی، فقیه بزرگ مرحوم حاج آقا رحیم ارباب بود. این فقیر دو بار برای زیارت این مرد بزرگ به اصفهان رفت و هر بار از خرمن فیض آن جناب بهره‌ها گرفت.

(1) - نشاط اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 185

این مرد بزرگ از حالات معنوی و روحی استاد عالیقدرش مرحوم آخوند کاشی مسائلی بس مهم نقل می‌کرد.

یکی از طلبه‌های مدرسه صدر (محل سکونت آخوند کاشی) که دارای حالات معنوی و عرفانی بود می‌گوید: شبی برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات از خواب برخاستم، وقتی وضو گرفتم و آماده برنامه شدم، ناگهان دیدم تمام در و دیوار مدرسه و سنگ‌ریزه‌ها و برگ درختان در پاسخ ناله انسانی دل سوخته که به نوای «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» مترنم است، در ترنند.

خداوندا! اصل ناله و صدا از کیست و این چه صدایی است که تمام موجودات مدرسه با او هم‌آهنگند؟

مشغول تحقیق شدم نزدیک حجره آخوند رسیدم، دیدم محاسن سپید را روی خاک گذاشته، در حالی که چون سیلاب از دو دیده اشک می بارد، این ذکر شریف را می گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» و در و دیوار مدرسه و درختان و نباتات به دنبال او این ذکر را می گویند؛ از هیبت ذاکر و ذکر و مذکور، نعره ای زدم و غش کردم، چون به هوش آمدم به حجره خود برگشتم؛ وسط روز خدمت استاد رسیدم، با حالتی پر از اعجاب و بهت و حیرت به حضرت استاد عرضه داشتم که داستان دیشب چه بود که مرا سخت به تعجب انداخت؟ آخوند کاشی در کمال سادگی به من گفت: تعجب از توست که به چه علت گوش تو باز شد، تا چنین برنامه ای را شنیدی! هان تو چه کرده بودی که در برابر این برنامه توفیق شنیدن یافتی؟!

در عشق تو گم شدم به يك بار	سرگشته همی دوم فلک وار
گر نقطه دل به جای بودی	سرگشته نبودمی چو پرگار
می نتوان بود بیش از این نیز	در صحبت نفس و جان گرفتار

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 186

تا چند خورم ز نفس و جان خون	تا کی باشم به زاری زار
درمانده این وجود خویشم	پاکم به عدم رسان به يك بار
چون با عدم نمی رسانی	از روی وجود پرده بردار
تا کشف شود در آن وجودم	اسرار دو کون و علم اسرار
من نعره زنان چو مرغ در دام	بیرون جهم از مضیق پندار
هرگاه که این می سرم شد	پر مشک شود جهان ز عطار «1»

رکوع و سجود حقیقی

چون به سجود روند، سجودشان عبارت از فنا دانستن کل موجودات و فنای وجود خودشان و فنای فنای وجودشان می باشد؛ چون به چنین حالی برسند جز مشاهده محبوب چیزی را مشاهده نکنند؛ چون غیر او چیزی نیست که مشاهده کنند. در حقیقت این بزرگواران در حال سجده به مشاهده این حقیقت که قرآن مجید به آن ناطق است نایل می شوند:

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ] «2».

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.* و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

رکوع و سجود با این کیفیت، در حقیقت حرکت واقعی به سوی آزادی و حریت است.

وقتی انسان از طریق رکوع و سجود حقیقی به این حقیقت برسد که موجودات

(1) - مؤلف.

(2) - الرحمن (55): 26 - 27.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 187

در برابر پیشگاه حضرت او فنای محضند، دلش از همه چیز رسته و تنها پیوسته به عشق و محبت او می شود و تعبیر دیگر، تمام کشش ها و جذبه ها در برابر او باطل و تنها جذبه حضرت او می ماند و بس؛ در این صورت است که انسان، تبدیل به يك موجود الهی شده و در هستی و هویت و موجودیت او جز خدا چیزی نمی ماند.

وہ کہ زمن برگرفت رفت به قربان دوست

رفت دلم هم چو گوی در خم چوگان دوست

ماه بر آرد اگر سر زگریبان دوست

نی متصور مراست خوب تر از صورتش

پای نخواهم کشید از سر میدان دوست

بر سر سودای دوست گر برود سر ز دست

گر همه عالم شوند دشمن آن نور محض دوست رها کی کند دست ز دامن دوست

آن گاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند و سلام به احدیت وجودیه صرفه که تمام اعتبارات در پیشگاه حضرت او منفی و عدم محضند، برابر با قول خودش و قول اکمل عبادتش:

[شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «1».

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام مُتَقَن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست

(1) - آل عمران (3): 18.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 188

و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آن گاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند و سلام به رسول و عباد صالح که ائمه طاهرين عليهم السلام و به فرموده قرآن مجید اولوالامرند، همان سلام و تسلیم به حضرت حق است و آیات کتاب بر این حقیقت ناطق است «1».

ای عزیزان! بیاید از خداوند مهربان بخواهیم که توفیق به پا داشتن نماز را همراه با شرایط شریعت و حقایق طریقت و واقعیتهای حقیقت به ما عنایت کند و در این زمینه به ما ترحم آورد که بدون عنایت و رحمت او، دست ما از هر گونه عمل با ارزشی خالی خواهد ماند و در بازار برزخ و قیامت دچار افتضاح و رسوایی خواهیم شد!!

(1) - اسرار الشریعة: سید حیدر آملی: 181 - 196 (با اندکی تلخیص).

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 189

[قال الصادق عليه السلام: اذا استقبلت القبلة فانس الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه]

قبيله

امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام می فرماید:

به هنگامی که برای نماز به جانب قبله ایستادی، پس باید فراموش کنی دنیا را و هر چه در دنیا است و فراموش کنی خلقِ عالم و آنچه خلقِ عالم گرفتار او هستند.

چرا که رو به جانب حضرت او داری و پشت به دنیا و خلق دنیا و آنچه در دنیا و خلق است.

بدون شك صحيح نیست که در پیشگاه حضرت حق دارای دو حالت باشی: در يك حال توجه به او و در يك حال توجه به دنیا و خلق دنیا!!

قبله به منزله نشان دادن جهت است و جهت در این مرحله وجود مقدس محبوب عالم و جمال مطلق است؛ وقتی در برابر حضرت او قرار گرفتی باید به نحو یقین بدانی که در برابر رحمت واسعه قرار داری و دنیا و «مافیها» و خلق جهان و «ما هم فيه» در برابر این رحمت وجودی ندارند، تا تو بر آنان توجه کرده و دل ببندی.

وقتی اجازه یافتی در محضر مقدس او قرار بگیری، جز به عنایت حضرت او توجه مکن که مولای مهربان تو نمی پسندد در برابر حضرت او قرار داشته باشی، ولی دلت جای دیگر باشد!!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 190

حکایت

در آثار اسلامی آمده که:

مردی مؤدب به آداب، در بازار بغداد بر سقط فروشی وارد شد و از او طلب کافور کرد.

سقط فروش پاسخ داد: کافور ندارم. آن مرد الهی گفت: داری ولی فراموش کرده‌ای، در فلان بسته و در کنار فلان قفسه است.

مرد سقط فروش برابر با گفتار آن چهره پاك به سراغ كافور رفت و آن را به همان صورتی كه آن رجل نورانی فرموده بود یافت.

از این معنی تعجب كرد پرسید: شما از كجا دانستید در مغازه من كافور هست، در صورتی كه من مدت‌هاست به خیال این كه این جنس را ندارم، مشتریان خود را جواب می‌كنم!

آن مرد الهی فرمود: یکی از دوستان وجود مبارك حضرت ولی عصر علیه السلام از دنیا رفته و حضرت اراده دارند خود متكفل غسل و دفن باشند، مرا به حضور خواستند و فرمودند كه در تمام بازار بغداد به يك نفر اطمینان هست و او كافور دارد، ولی داشتن كافور را فراموش كرده، شما برای خرید كافور به نزد او برو و آدرس كافور فراموش شده را در اختیار او بگذار، من هم به نشانی‌های ولی امر به مغازه تو آمدم!!

سقط فروش بنای گریه و زاری گذاشت و از آن مرد الهی به التماس درخواست كرد كه مرا برای دیدار مولایم، گرچه يك لحظه باشد با خود ببر!!

آن مرد الهی درخواست او را پذیرفت و وی را همراه خود برد، به بیابانی رسیدند كه خیمه یوسف عدالت در آنجا برپا بود. قبل از رسیدن به خیمه، هوا ابری شد و نم‌م باران شروع به فرو ریختن كرد، ناگهان سقط فروش به یاد این معنی

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 191

افتاد كه مقداری صابون ساخته و برای خشك شدن بر بام خانه ریخته اگر این باران ببارد، وضع صابون چه خواهد شد؟ در این حال بود كه ناگهان صدای حضرت حجت حق برخاست كه صابونی را برگردانید كه با این حال، لایق دیدار ما نیست!!

اینجا كه پیشگاه عبدی از عباد صالح خدا بود، زائر را به خاطر داشتن دو حال نپذیرفتند، آه و حسرت اگر انسان برای نماز در محضر حق حاضر شود و رو به قبله‌آرد ولی دلش از قبله حقیقی غافل و به هزار جا غیر از پیشگاه حضرت محبوب مایل باشد.

آری، چون به طرف قبله ایستادی، توجه داشته باش كه در دریای بی‌نهایت در بی‌نهایت كرم، لطف، عنایت، محبت، وفا و غفران غرق هستی و معنا ندارد با رسیدن به غنای محض و رحمت صرف، باز قلبت رو به دنیا و اهل دنیا داشته باشد!

برخیز تا نھیم سر خود را به پای دوست	جان را فدا کنیم که صد جان فدای دوست
در دوستی ملاحظه مرگ و زیست نیست	دشمن را به از کسی که نمیرد برای دوست
حاشا که غیر دوست کند جا به چشم من	دیدن نمی توان دگری را به جای دوست
از دوست هر جفا که رسد جای منت است	زیرا که نیست هیچ وفا چون جفای دوست

با دوست آشنا شده بیگانه ام زخلق تا آشنای من نشود آشنای دوست

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 192

دست دعا گشاد هلالی به درگهت یعنی به دست نیست مرا جز دعای دوست «1»

امام خمینی رحمه الله درباره قبله از یکی از آگاهان معاصرش در «آداب الصلاة» نقل می کند:

نکته باریکی در واژه قبله هست که باید از آن غافل نبود.

آیا قبله اسم خانه است یا عمل مواجهه کردن و روبرو ایستادن مکلف قبله است؟ در حقیقت عمل ما قبله است نه این که نام خانه قبله باشد، قبله در اصل لغت عرب اسم عمل ماست نه اسم خانه، ولی چون این عمل رویه روی با آن خانه انجام می گیرد و باید بگیرد، کم کم اسم خود خانه شده است، بنابراین کلمه قبله کلمه ای است که در اصل لغت اسم خانه نیست، قبله بر وزن «جلسه و وجهه» طرز ایستادن و روبرو شدن با چیزی است که با حضور ذهن انجام گیرد.

مواجهه‌ای است که انسان به حال خیردار می‌ایستد که گویی رژه و سان می‌دهد، نهایت باید این رژه و سان نسبت به خانه خدا با همه اعضا و کل اندام بدن بوده آن هم به حال خیردار و با نظم و احترام و باید با حضور ذهن کلی باشد.

این عمل را قبله می‌گویند، پس قبله به معنای اقبال کردن به چیزی است، اما طوری که اقبال به آن و رو به او آوردن با گسستن از غیر باشد که رنگ پیوستن به آن و گسستن از غیر آن در عمل آشکار باشد.

عرب برای هیئت «جلسه» - به کسر جیم - معنایی فوق نشستن محض در نظر می‌گیرد، ولی برای «جلسه» - به فتح جیم - نشستن به هر وضع که باشد، اراده می‌کند.

«جلسه» - به کسر جیم - طرز نشستن مخصوص و جلوس خاصی است، از قبیل نشستن صیاد در انتظار صید، یا شکارچی در هنگام تیرانداختن که اندام، وضع

(1) - هلالی جغتایی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 193

خاصی به خود می‌گیرد.

حضور ذهن و هشیاری هم در قبله برای آن طرز ایستادن علاوه شده، تا مگر گویی برای ملتفت شدن به خبری یا پیامی یا سخنی یا رمزی است که باید هشیاری و حضور ذهن داشت و آیا چه رازی است که قبله روزانه پنج نوبت، آن را به گوش مردم می‌رساند و به گوش هزاران هزار جمعیت بشر می‌کشد و باید به آن متوجه بود؟!

این تکلیف که انسان‌ها هر کدام هر جا هستند باید روبرو با آن جایگاه بشوند و می‌شوند برای سرّ بزرگی است؛ گویی برای این است که به گوش هوش خود سخنانی را یا فرمانی را دریابند و سخنان خود را در برابر آن و با آن بگویند، یا خود را از صمیم دل به او بدهند، آنجا مقبول آن‌هاست یا مقبول آن‌ها در آنجا است، آن جایگاه محبوب آن‌هاست، یا محبوب آن‌ها در آن جایگاه است و دل از محبوب مقبول نباید برداشت.

عمل حج برای جمعیت محدودی است آن هم يك بار در عمر، ولی این عمل، یعنی صف کشیدن در برابر محبوب با هشیاری کامل به وسیله جمعیت غیر محدودی از همه نقاط دنیا در بر و بحر هر روز انجام می‌گیرد و باید برای همه بشر انجام بگیرد و همه ساله و همه ماهه و همه روزه انجام بگیرد.

هر کس از شهر و دیار خود بیرون می‌رود باید تا هر جا رفته، همین که موسم این سال رسید، همانجا بایستد و روی خود را رو به آن بقعه برگرداند و احترام کند و عمل سان مقدس را انجام بدهد و سپس دنبال کار خود برود.

راستی برای چه فرمان، ایست می‌دهند و قافله را نگاه می‌دارند؟ آن بقعه اسرارآمیز چه سری در دل دارد که باید حتی در حال احتضار هم رو به آنجا دراز بکشند و بمیزند، یعنی به هوای آنجا بمیزند، مگر حتی مرده‌ها هم در قبر باید اعتراف کنند که ما در حیات رو به اینجا بودیم و رو بدین جا اکنون آرمیدیم؟

ذبح گوسپند و گاو و شتر و هر حیوان اگر چه مرغی باشد، باید روبه‌روی آنجا

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 194

انجام گیرد تا ذبح قانونی شده باشد و گرنه مردار و نجس است و گوشت آن حرام!!

در هر مفصلی که به منزله گردنه‌ای است باید بشر برگردد و مراسم استقبال با آن را انجام دهد تا تجدید عهدی بنماید، تا در پایان در حال احتضار هم رو بدان سو دراز بکشد و از حرکت مطلقاً بایستد.

سپس باید روبروی این خانه بدن بیجان او را بشویند و رویروی آن، مراسم دعای ختم حیات را بر او انجام دهند و او را معرفی به این مقام نمایند و در آرامگاه ابدش با وضع مواجهه او را استراحت بدهند.

استقبال در کلام شهید ثانی

شهید ثانی آن مرد بزرگ و فقیه عالیقدر می‌فرماید:

استقبال عبارت از آن است که ظاهر روی خود را از هر سو به سوی خانه خدا برگردانی، آیا پنداری که روی دل از سایر چیزها به سوی امر خدای تعالی برگرداندن، از تو خواسته نشده است؟

هرگز و هرگز، بلکه جز همین را از تو نخواستند و این ظواهر برای برانگیختن باطن‌ها و وسائلی است برای آن‌ها تا برای آنان نردبان ترقی گردند و اعضای بدن به انضباط گریند و در يك سو ثابت و آرام گردند، تا بر دل تعدی نکنند؛ زیرا اگر اعضای بدن در حرکاتشان و التفاتشان به این سو و آن سو تعدی و ظلم کنند دل نیز به دنبال آن‌ها روانه شود و از وجهه الهی روگردان گردد، پس باید روی دل به همراه روی پیکر باشد و از این جهت پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آیا آن که روی خود را در نماز برمی‌گرداند، نمی‌ترسد که خداوند روی او را هم‌چون روی خر گرداند؟!

این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی از آن است که انسان از خدای تعالی و ملاحظه عظمتش در حال نماز روگردان باشد؛ زیرا آن که به راست و چپ التفات دارد، از

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 195

خداوند التفات می کند و از مطالعه انوار کبریا و عظمت غافل می شود و هر کس که این چنین باشد، بیم آن می رود که این غفلت ادامه یابد و صورت ملکوتی دل او هم چون صورت خر گردد که نسبت به امور عالم بالا تعلقی ندارد و علوم و معارف و قرب خدای تعالی را به چیزی نشمارد.

و بدان، همان طور که روگرداندن به سوی خانه خدا امکان پذیر نیست مگر به آن که از غیر آن سو روگردان باشد، روی دل را نیز به سوی خدا کردن امکان ندارد، مگر به آن که با تضرع و زاری از هر چه جز اوست روگردان شوی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه بنده ای به نماز ایستد و خواسته او و روی دل او به سوی خدا باشد، از نماز فارغ نمی شود، مگر مانند روزی که از مادر زاییده شده «1».

به قول مرحوم الهی قمشه ای آن شیدای مست باده وصال:

بخشم بدین زاغ و زغن باغ و چمن را

گر بشکند سیمرخ جانم دام تن را

منزل کنم زندان تنگ ما و من را

تا چند چون جعدان در این ویران نشینم

برد از دل ما چرخ دون یاد وطن را

چون باز پر بشکسته در دام علایق

ویران کنم بنیان این چرخ کهن را

یاری کند گر گریه و آه شبانه

منزل گرفتند ای فغان دام فتن را

مرغان آزاد از هوای آب و دانه

[وَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى] «1» وَعَايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) وَادْكُرْ وَفُوقَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْأَلَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقَّ] «2»

حال قلب

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

دلت را از آنچه که تو را از حضرت او باز می‌دارد، فارغ و آسوده کن و با چشم باطنت به تماشای عظمت او برخیز و ایستادنت را در قیامت در برابر حضرتش به یاد آر. خداوند می‌فرماید: در آن روز هر شخصی جزای اعمال نیک و بدی که از پیش انجام داده خواهد دید و همه به سوی مولای واقعی خود باز می‌گردند.

قلب و حالات آن از مسائل مهم الهی و انسانی است، درباره قلب آمده که عرش رحمان، مرکز انوار، آیینه صفات، کانون مهر، مرکز عشق و خانه حق است و از طرف دیگر آمده، خانه شیطان، جایگاه ظلمت، کانون قساوت، بیت مرض و مرکز فساد است و این دو گونه بودن قلب بسته به وضع صاحب قلب دارد؛ اگر صاحب قلب تسلیم هدایت و متواضع در برابر حق و اهل انصاف و وجدان باشد، دارای

(1) - این قسمت در ترجمه مصباح عبدالرزاق لاهیجی نمی‌باشد.

(2) - یونس (10): 30.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 197

قلبی پاک و خاشع و سالم خواهد بود، ورنه دچار بیماری دل و کفر و نفاق خواهد گشت.

نمازگزار قبل از اتصال به نماز باید به مسئله قلب و حالات آن با توجه خاصی بنگرد و سعی و کوشش او بر این باشد که این خانه را از ظلمت و تاریکی و از ضعف ایمان و عشق و از صفات ناپاک شیطانی برهاند و به گونه‌ای این عضو مهم را وارد نماز کند که بتواند تجلی‌گاه انوار و آیینه انعکاس صفات حضرت دوست گردد.

نمازگزار باید بر اساس معرفت و توجه به قرآن مجید و آثار اسلامی تمام محبت‌هایی که کانونش قلب است و تمام نفرت‌هایی که مرکزش دل است، در سیطره امر و نهی حضرت الهی درآورد و در يك كلمه دل را از مشغولیت نسبت به غیر حق آزاد کند و آن را از جانب افراط و تفریط در هر حالتی حفظ نماید.

قلب، اگر در نماز حاضر نباشد، فکر و ذهن و روح و نفس و اراده و نیت هم در نماز حاضر نیستند و با چنین وضعی باید گفت که نمازگزار بازیگری است که در کمال بی‌حیایی در برابر حضرت حق قرار گرفته است.

تقوای قلب در نماز از اموری است که باید هم‌چون رکنی از ارکان که بدون آن نماز باطل است، به آن نگرست و تقوای قلب آن است که قلب نمازگزار، باید از تمام رذایل و در رأس آن‌ها ریا و تظاهر خالی و به حسنات که در رأس آن‌ها اخلاص است، آراسته باشد.

با چنین قلب پاک و مطهری، نماز ارزش واقعی خود را به دست آورده و صاحبش را به مقام قرب و خالی شدن از هوی و هوس و رها شدن از اسارت نفس و شیطان می‌رساند؛ در چنین نقطه‌ای است که حق به عبد مباهات کرده و عبد در تمام شؤون حیات به حضرت او متوجه است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 198

سلطان ملك فقرم و عشق است لشگرم	ترك دو كون تاجم و كونين لشگرم
هم غرق بحر نیستیم ساخت عشق وهم	در حفظ فلك هستی و كونين لنگرم
حق را ولی مطلق و دین را صراط حق	گر غیر حق بدانمش الحق که کافرم
فردا که پرده دور شود از جمال قرب	یا رب مدار دور زآل پیمبرم
هر چه آن سزای آل علی نیست در جهان	گر گنج عالم است مبدا میسرم
جز با هوای دوست اگر سر برم نشاط	از خاك سر برآورم ای خاك بر سرم «1»

قدم خوف و رجا

اگر در اعمال الهیه و اخلاق فاضله انسانیه دو قدم خوف و رجا نباشد، حرکت به سوی کمال برای انسان یا سخت یا غیر ممکن خواهد بود.

عامل يك عمل الهی - به خصوص اعمال واجبه - از طرفی باید بداند که مولای مهربان او اجر هیچ عملی را ضایع نمی‌گذارد و از طرفی باید بداند که اولاً عملش در برابر عظمت بی‌نهایت مولا قابل ذکر نیست و ثانیاً اگر عمل علت غرور و عجب گردد [هَبَاءٌ مَّنْثُورًا] «2» شده و عمل و صاحبش مستحق جریمه می‌شوند. بر این

(1) - نشاط اصفهانی.

(2) - فرقان (25): 23.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 199

حساب از طرفی باید امید حتمی به نتیجه و محصول عمل داشت و از طرفی باید از سوء عاقبت و نقص عمل، سخت در وحشت و ترس بود.

برای یافتن قدم خوف و رجا مراجعه به کتاب الهی و ادعیه وارده و آثار اسلامی به خصوص روایات این باب در کتاب شریف «الکافی» و «بحار الأنوار» و «الشافی» و «الوافی» لازم است.

راه به دست آوردن خوف

توجه به نقص خویش و نقص عمل خویش و توجه به آیات و روایات مربوطه به خوف یا آیات و روایات بازگوکننده عذاب و جریمه مجرمان، بهترین راه به دست آوردن خوف مطلوب است. خوف از مقام حق و از عذاب فردای قیامت، آدمی را از اعمال ناپسند و رذایل اخلاقی حفظ می‌کند، در روایت آمده:

إِنَّ حُبَّ الشَّرِّ وَالذِّكْرَ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الْهَارِبِ «1».

آن کس که از مقام حق و عذاب الهی در ترس و بیم است، عاشق برتری و نام‌آوری نیست.

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمودند:

ای اسحاق! آن چنان از خدا بترس که گویا در برابر دیده توست و اگر از تو پنهان است، ولی تو از او غایب نیستی، چنانچه پنداری که تو را نمی بیند، بدون شك کافر شدی و اگر بدانی که تو را می بیند و با علم به این حقیقت معصیت کنی پس او

(1) - الکافی: 69 / 2، باب الخوف والرجاء، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 220 / 15، باب 14، حدیث 20326؛ بحار الأنوار: 359 / 67، باب 59، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 200

را از هر بیننده ای پست تر فرض کرده ای «1»!

امام سجاد علیه السلام عرضه می دارد:

منزهی تو، عجب است از آن که تو را می شناسد، چگونه از تو باك ندارد «2»!

در روایت آمده:

قطره اشکی که از خوف خدا ریخته شود، دریاها پی از آتش را خاموش می کند «3».

و نیز در آثار اسلامی آمده:

هیچ مؤمنی نیست که از ترس خدا قطره اشکی بر چهره اش بریزد، مگر این که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کند «4».

در روایت آمده:

هرگاه قلب مؤمن از خوف خدا بلرزد، گناهانش هم چون برگ درخت که از شاخه برگیرند، بریزد «5».

از امام باقر علیه السلام روایت شده:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن گاه که در عراق بود، روزی پس از نماز صبح، به وعظ و نصیحت پرداخت و از خوف خدا گریست و دیگران هم از گریه حضرت به گریه نشستند، آن گاه فرمود:

(1) - الکافی: 67 / 2، باب الخوف والرجاء، حدیث 2؛ مشکاة الأنوار: 117، الفصل الرابع، فی الخوف والرجاء؛ بحار الأنوار: 355 / 67، باب 59، حدیث 2.

(2) - / المصباح، کفعمی: 82.

(3) - من لا یحضره الفقیه: 317 / 1، باب وصف الصلاة، حدیث 941؛ وسائل الشیعة: 247 / 7، باب 5، حدیث 9242.

(4) - / مستدرک الوسائل: 246 / 11، باب 15، حدیث 12889.

(5) - بحار الأنوار: 394 / 67، باب 59.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 201

به خدا قسم که از زمان دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله اقوامی را به یاد دارم که صبح می نمودند و شب می کردند، در حالی که چهره ها گرفته و احوالشان پریشان و شکم ها از گرسنگی به پشت چسبیده و پیشانی آنان از اثر سجده چون زانوی شتر بود!! شب را در حال سجده و قیام برای پروردگارشان به روز می آوردند، گاهی می ایستادند و گاهی پیشانی به خاک می نهادند و با خدای خود سرگرم گفتگو و مناجات بودند و آزادی خویش را از آتش جهنم از حضرت او می خواستند، به خدا سوگند با همه این احوال آنان را می دیدم که بیمناک و هراسانند!!

و در بعضی از روایات به دنباله این گفتار آمده که:

آنان چنان بودند که گویا صدای افروخته شدن آتش در گوش آنها است، هرگاه نزد آنان نام خدا برده می شد، چون درخت خم می شدند و چنان بودند که گویا شب را در غفلت به روز آورده اند.

راوی می گوید: پس از این سخنان، دیگر آن حضرت را خندان ندیدند، تا به جوار رحمت حضرت حق منتقل شد «1».

در حدیث موسی آمده:

اما کسانی که از خدا می‌ترسند، در مقام اعلی و برتری هستند که دیگران را مشارکتی در آن نیست «2».

حکایاتی در خوف

در روایت آمده:

جوانی از انصار خوف و خشیت خدا بر او غالب شد، به گونه‌ای که این ترس

(1) - معراج السعادة: 138 - 139.

(2) - الکافی: 2 / 482، باب البكاء، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 202

وی را در خانه محبوس کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و بر او وارد شد در حالی که او می‌گریست. پیامبر او را در آغوش گرفت و او در آغوش پیامبر جان به جان آفرین تسلیم کرد.

از حالات یکی از خائفان نقل شده:

چهل سال سر به جانب آسمان برنداشت، تا روزی روی به آن جانب کرد، چنان منقلب شد که از پای افتاد و جراحی بر شکمش رسید، شب‌ها دست به بدن خود می‌کشید از ترس این که مبادا مسخ شده باشد و اگر مردم به بلایی دچار می‌شدند و بادی یا رعد و برقی به آنان می‌رسید؛ می‌گفت: این به خاطر من است، اگر می‌مُردم، این مردم از این همه مصیبت خلاص می‌شدند.

در احوالات او پس آمده:

در مجلس وعظ حاضر می‌شد و از سخنان گوینده می‌گریست، چون نام آتش می‌شنید فریادی می‌زد و برمی‌خاست و شروع به دویدن می‌کرد و مردم از پی او روان می‌شدند و فریاد می‌زدند: دیوانه، دیوانه.

روایت مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون رسیده:

آن گاه که خداوند عزیز، خلق اولین و آخرین را در وعده گاه روز معلوم جمع کند، ناگهان صدایی برخیزد که دورترین مردم، هم چون نزدیک ترین آنان بشنود و آن صدا این است:

ای مردم! من زمانی که شما را آفریدم ساکت بودم، پس امروز شما ساکت شوید و به من گوش فرا دهید؛ این است و جز این نیست که، اینک اعمال شماست که به شما باز می گردد؛ ایها الناس! من نسبی قرار دادم و شما هم برای خود نسبی قرار دادید، پس نسب مرا پست داشتید و نسبت خود را بالا بردید؛ من گفتم:

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و شما از پذیرفتن این حقیقت

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 203

سرباز زدید و گفتید: فلان، پسر فلان و فلانی از فلانی ثروتمندتر است!

پس امروز من هم نسب شما را پست گردانم و نسب خود را بالا برم، کجایند پروا پیشگان؟ پس برای آنها پرچی برافراشته شود و آنان به دنبال آن به سوی منازل خود براه افتند و بدون حساب داخل بهشت شوند «1».

آری، پروا پیشگان که متقیان هستند، خوف و رجا و دوری از حرام و اجرای واجبات از لوازم تقوای آنان است و حق است که بی حساب وارد بهشت شوند، بهشت جزای عشق آنان به حضرت حق و خوف ایشان از مقام خداست و برای عاشق جایی جز بهشت و حالی جز حال رضایت حضرت یار نیست.

به قول عاشق وارسته، الهی قمشه ای:

یا به جز در دام زلف یار تسخیرم کنند

من نه آن دیوانه عشقم که زنجیرم کنند

دانه افشانند و در دامی به تزویرم کنند

من نه آن مرغم که صیادان عالم بافسون

خوش خوشم سر در کمند آرند و نخجیرم کنند

من نه آن رندم که این رندان پر شید و ریا

یا نظام اختران با گردشی زیرم کنند

من نه آن بالانشین عرشیم تا آسمان

در جهان با هر چه پیش آید خوشم کز لطف
روزی آخر دولت دیدار تقدیرم کنند
یار

(1) - مجمع البیان: 175 / 9، ذیل آیه 13 سوره حجرات.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 204

طایر عشقم من آن عنقای قدس لا مکان
برترم از هر چه در اندیشه تصویرم کنند

حضرت سجاد علیه السلام به درگاه حضرت حق عرضه می‌دارد:

بارها! اگر در پیشگاه تو آن اندازه بگریم که صدایم قطع شود و آن قدر در مقابلت به پای ایستم تا این که از پای در آیم و آن اندازه برای رکوع نماز که استخوان پشتم در آید و به مقداری برای سجده کنم که چشمانم از حدقه درآید و تمام عمرم را جز خاک چیزی نخورم و جز آب خاکستر چیزی نیشامم و در طول این مدت آن قدر به یاد تو باشم و نام تو را ببرم که زبانم از گفتن باز ایستد و با همه این‌ها به خاطر حیا و شرمساری از تو، نگاه به جانب آسمان نکنم، مستوجب محو و بخشایش گناهی از گناهانم نمی‌شوم!!

روایت شده که:

در غزوه بنی المصطلق بود که شبانگاهی آیه اول سوره حج بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، در حالی که مسلمانان در حال حرکت بودند:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ] «1».

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، بی تردید زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.* روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده‌ای از کودکی که شیرش می‌دهد، بی‌خبر می‌شود، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.

(1) - حج (22): 1 - 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 205

پیامبر ندا داد و مردم را امر به ایستادن کرد، تا این که گرد شمع وجود مقدسش جمع شدند، آیه را بر آنان قرائت کرد؛ راوی می‌گوید: من هیچ وقت به اندازه آن شب گریه کننده ندیدم، چون صبح شد زین از چهارپایان نمی‌گرفتند و خیمه برپا نمی‌نمودند، مسلمانان را می‌دید که یا گریه می‌کنند یا محزون و غمگین به فکر فرو رفته‌اند «1»!

مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، آن عارف وارسته پس از نقل احادیثی، در باب خوف می‌گوید:

این خوف و ترس انبیا و اولیا و مؤمنان است، پس بنگر که حال تو چگونه است و از چه دیوانی نامت خارج می‌شود؟ آیا نامت در دفتر مقربان و مؤمنان ثبت شده؟

چرا که حالت خوف و رجا، بهشت و دوزخ را برای تو بزرگ می‌دارد، یا در دیوان اشقیا! راستی برحذر باش از این که هم‌چون ملحدین باشی که وجود و عدم جهنم برای آن نابکاران و ناکسان یکسان است!

و مبادا به ظواهر عقاید حقه، از ایمان به خدا و روز آخرت، بدون این که خوف و رجا برایت حاصل شود مغرور گردی؛ زیرا آن موجودی که اثری بر آن مترتب نباشد هم‌چون معدوم است.

پس نفس خود را اگر ادعای خوف نمود در بوته آزمایش درآور، چرا که برای خوف آثاری است، اما اثرش در بدن، رنگ چهره و گریه بسیار و در جوارح به خودداری از معاصی و مقید بودن به طاعات و تلاقی گذشته و آمادگی برای عبادت حقیقی در آینده است.

و اثر خوف در قلب به خشوع و استکانت و دوری از کبر و غرور و کینه و حسد است.

(1) - مجمع البیان: 95 / 7، ذیل آیه 1 سوره حج؛ تفسیر الصافی: 361 / 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 206

خلاصه مسئله خوف، آن چنان باید در دل تجلی داشته باشد که محلی برای سایر هموم باقی نماند و یا لا اقل آنقدر خوف باشد که در ردیف سایر هموم بر دل حکومت کند؛ زیرا خوف، آن گاه که بر دل غلبه نمود و قلب را فراگرفت جایی برای غیر او باقی نمی گذارد و کمترین اثر درجه خوف خودداری از گناهان است و این مرتبه را ورع گویند و مرتبه متوسط آن ترك مشتبهات است و این مرتبه را مرتبه متقیان خوانند و بالاتر از این، ترك اموری است که انجام آن مانعی ندارد؛ چون عبادت انسان ضمیمه این مرتبه شود، انسان آنچه را در آن مسکن نگزیند بنا نکند و به آنچه نیاز ندارد جمع ننماید و به دنیا جز به ضرورت آن التفاتی نکند و يك نفس از عمر خود را صرف غیر محبوب ننماید، چنین انسانی سزاوار لقب با عظمت صدیق است.

آری، وقتی انسان از طریق قرآن و آثار الهی به عقاب اهل گناه و جریمه اهل جرم واقف شد، دارای قدم خوف می گردد و از پی این خوف به ترك گناه و عمل به خواسته حق برمی خیزد، تا از عذاب در امان باشد.

اما قدم امید که باید هماهنگ قدم خوف در وجود انسان تجلی کند، از طریق معرفت نسبت به کتاب حق و آثار اهل بیت قابل تحصیل است.

البته امید خالی و رجا منهای عمل، امیدی احمقانه و رجایی باطل است، امیدی که قرآن از انسان می خواهد در جنب عمل و کوشش و ریاضت می خواهد.

غزالی در بخشی از «احیاء» خود می گوید:

نزد ارباب دل و صاحبان بصیرت روشن است که دنیا مزرعه آخرت است و قلب به منزله زمین و ایمان به مانند بذر و طاعات به منزله آماده ساختن زمین و کندن جوی ها و رساندن آب به مزرعه است.

قلبی که به غیر حق آلوده شده و در مادیت صرف و امور دنیایی محض غرق

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 207

گشته چون زمین سنگلاخی است که بذر در آن نمی‌روید و روز قیامت که روز درو کردن است، آن کس که به پاشیدن بذر ایمان در زمین مستعد قلب و طاعات الهیه اقدام نکرده چیزی درو نمی‌کند؛ زیرا چیزی ندارد.

با خبثت قلب و سوء خلق، ایمان برای صاحبش سودی ندارد، هم چنان که بذر در زمین سنگلاخ به نتیجه و محصول نمی‌نشیند.

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا] «1».

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می‌افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می‌دهیم.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ] «2».

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند.

چون در این آیه شریفه رجا و امیدواری به چنین افرادی منحصر شده و آیات سوره شمس دلالت بر این حقیقت دارد که بدون داشتن نفسی تزکیه شده بهره‌ای برای کسی نخواهد بود و رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: احمق کسی است که از هوای نفسش پیروی کند و از خداوند آرزوی بهشت داشته باشد «3».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(1) - شوری (42): 20.

(2) - بقره (2): 218.

(3) - بحار الأنوار: 67 / 69، باب 45، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 208

از شیعیان ما نیست، کسی که به زبان شیعه باشد و در عمل مخالفت ما کند، بلکه شیعه ما کسی است که با زبان و قلب و عمل با ما موافق باشد «1».

بنابر این آیات و روایات باید توجه داشت که: به هنگام عمل پاك و اخلاق حسنه باید امید به عنایت و رحمت دوست داشت و باید به وقت توبه و ترك گناه آرزوی بخشش معاصی گذشته کرد و رنه امید بدون عمل و رجا بدون اخلاق و آرزوی غفران بدون توبه باطل و مردود است.

در هر صورت اگر دارای عمل هستید، به فضل و عنایت حضرت او توجه کنید و به آن جناب امید ببندید و اگر دارای گناه هستید در صورت توبه از آن حضرت توقع غفران داشته باشید و به رحمت و کرم او امیدوار باشید و برای معرفت بیشتر نسبت به خوف و رجا به آیات و روایات و داستان امیدواران و خائفان مراجعه کنید. با خواست الهی در باب توبه و حسن ظن «مصباح الشریعة» مفصل این مسائل خواهد آمد.

(1) - بحار الأنوار: 164 / 65، باب 19، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 209

[فإذا كبرت فاستصغر ما بين السماوات العلى و الثرى دون كبريائه فان الله تعالى إذا اطلع على قلب العبد و هو يكبر و فى قلبه عارض عن حقيقة تكبيره فقال: يا كاذب اتخدعنى و عزتى و جلالى لا حرمك حلاوة ذكرى و لا حجبك عن قربى و المسارة بمناجاتى]

حقیقت تکبیرة الاحرام و شرح آن

وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در این جملات، حالت نمازگزار را به وقت گفتن تکبیرة الاحرام بر دو صورت تصویر کرده:

1- حال توجه به این که در تمام عالم وجود، بزرگی جز حضرت حق وجود ندارد و عبد بر این مبنا دل به غیر خدا ندارد و تمام کشش ها و جذبه ها در برابر جذبه عشق او نسبت به عبد صفر و بی قدرت و ناتوان است و عبد در این حوزه جاذبه از آلودگی ها دور و به حسنات الهیه با تمام وجود آراسته است.

2- حال غفلت و بی خبری و نسیان نسبت به حقیقت موضوع؛ در این حال، عبد و مکلف هنوز غرق در اوهام و خیالات و گرفتار تصویرهایی از امور مادی و شهوانی است و به درك عظمت و جلال و جبروت حضرت دوست نایل

نشده و در کمال درماندگی و بیچارگی و کوچکی است و راهی به سوی قرب برای خود باز نکرده و گفتن او با نگفتنش یکی است!!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 210

امام صادق علیه السلام در این جملات زیبا و نورانی به هدایت بندگان برخاسته و آنان را در راهی قرار می دهد که از عمل خود بهره ببرند و به حقایق وقایع دست یابند لذا نمازگزاران را به سوی تکبیرة الاحرام واقعی و دور ماندن از تکبیر قلابی و بی فایده دعوت کرده، می فرماید:

به وقت تکبیرة الاحرام ما بین آسمان ها و زمین آنچه موجود وجود دارد و خود آسمان ها و زمین را، بسیار کوچک بدان و جز به عظمت و بزرگی حضرت دوست که جز عظمت او عظمتی اصلاً وجود ندارد توجه نداشته باش.

به حقیقت بدان که خداوند بزرگ که احاطه به تمام موجودات و وضع ظاهر و باطن آنان دارد، چون به وقت تکبیر به ذات قلبت بنگرد و ببیند روی دلت از مفهوم و حقیقت تکبیر به جای دیگر است و گرفتار عارضه غفلت و نسیان و سهو از واقعیت هستی فریاد می زند:

ای دروغگو! با من مکر و حيله می کنی؟ به عزت و جلال تو را از سه واقعیت عالی، به خاطر زنده نبودن تکبیرت محروم می کنم:

1- شیرینی یادم را بر تو حرام می کنم؛

2- از رسیدنت به مقام قرب جلوگیری می نمایم.

3- از این که به مناجات با من مسرور شوی تو را منع می کنم!

ای عباد خدا! ای بندگان حضرت حق! ای دوستداران واقعیت! ای نمازگزاران! ای مسافران کوی محبوب! ای سالکان راه! شما را به خدا قسم عذابی برای عاشق از این سه عذاب بالاتر می شود!!

الهی قمشه ای آن پروانه شمع جمال به پیشگاه مقدسش عرضه داشته:

از دیده خود مرا مینداز

ای دلبر با شکوه پرناز

وز لطف تو غرق نعمت و ناز

ما بر کرم توایم مغرور

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 211

بر کاخ فلک زشوق پرواز

با نام تو می‌کنم همه شب

گشتیم به عالمی سرافراز

بر خاک در تو سر نهادیم

صد در به رخ از حبیب شد باز

یک در به جفا رقیب اگر بست

بر خوان زکتاب عشق این راز

جز حق همه باطلند و فانی

خواهی ببری تو عشق می‌باز

در بازی طاق و جفت گیتی

از درگه یار کی شوم باز

گر بست الهیا در وصل

در احادیث قدسیه آمده که خداوند به موسی بن عمران فرمود:

به فلان کس بگو: تو را دچار چنان بلایی کرده‌ام که ما فوق آن نیست. عرضه داشت: خداوندا! من او را بر بلایی ندیدم، خطاب رسید: لذت مناجاتم را از او گرفته‌ام! «1»!

آه و دریغ اگر حضرت مولا ما را از پیشگاه قدسش براند، وای اگر جناب او ما را از نظر ببیندازد، و اسفا اگر حضرت یار به هنگام تکبیر، قلب ما را در شغل دیگر ببیند!

خلاصه سخن حضرت صادق علیه السلام و توضیحی که اهل حال به این سخن داده‌اند، این است که به وقت تکبیر باید همه عالم و خود را فراموش کرده و موجودیت و هویت و شؤون خویش را در عظمت و جبروت حضرت او فنا نموده و حتی برای يك لحظه هم در پیشگاه او خود و همه عالم و عالمیان را ننگری که این نگریستن عین گناه و محض توهین به حضرت یار است.

و این حال نه تنها در نماز باید رعایت شود که رعایت و تمرین آن در نماز به خاطر این است که در همه حال و در همه وقت و در هر شأنی رعایت گردد که این مقام، بالاترین مقام و نقطه عروج واصلان متقیان است.

(1) - فیض الغدیر: 2/ 178.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 212

در این مقام سخنی جز سخن خدا نیست و کاری جز محض خدا صورت نمی‌گیرد و هر لحظه عمر انسان پرارزش‌تر از تمام این جهان است و مقام حقیقی وحدت همین مقام است.

مقام وحدت در کلام طبسی

عارف نامدار مرحوم محمد طبسی که در قرن هشتم می‌زیسته و از شیعیان خالص مولی الموحدين حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در این زمینه می‌گوید «1»:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] «2».

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

در وحدت، سالک و سلوک و سیر و مقصد و طلب و طالب و مطلوب نباشد؛ کل شیء هالک.

و اثبات این سخن و بیان هم نباشد و نفی این سخن و بیان هم نباشد، نفی و اثبات متقابل‌اند و دویی مبدأ کثرت است.

آنجا نفی و اثبات نباشد و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد و آن را فنا خوانند که معاد خلق با فنا باشد، هم چنان که مبدأ از عدم بود:

[كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ] «3».

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

(1) - آثار طبسی: 110، فصل 28.

(2) - قصص (28): 88.

(3) - اعراف (7): 29.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 213

و معنی فنا را حدی با کثرت است.

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ] «1».

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.* و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

فنا به این معنی هم نباشد، هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل به آن رسد جمله منتفی باشد.

[إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ] «2».

همه کارها به او باز گردانده می شود.

بدان که فنا، فنای بنده باشد در حضور الهی که چون بنده از خود فانی شود، به حق باقی شود.

و فنا آن است که نفس خود را در بوته فنا بگذاری و از هر چه مادون اوست فانی شوی و سرت به حضرت حق باشد، چنانچه به هر طرف که نگری او را بینی.

به قول فیض کاشانی:

در لعل گهر باران گفتار تو می بینم	در چهره مه رویان انوار تو می بینم
در کعبه و بتخانه انوار تو می بینم	در مسجد و میخانه جویای تو می باشم
چون نیک نظر کردم دیدار تو می بینم	بتخانه روم گر من تا جلوه بت بینم
پیدا و نهان گشتن هم کار تو می بینم	هر کو ز تو پیدا شد هم در تو شود پنهان
در سیر و سلوک خود انوار تو می بینم	از کوی تو می آیم هم سوی تو می آیم

و چون بنده از صفات خود فانی گشت و به کلیت حق را گشت، محال باشد که

(1) - الرحمن (55): 26 - 27.

(2) - هود (11): 123.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 214

حق او را معیوب گرداند به مخالفات و عصمت آن باشد که بنده را از بنده بستاند تا در او قدرت خلاف کردن نماند.

و چون بنده فانی گشت از آنچه او راست باقی گردد به آنچه حق راست، چون این بقا از پس فنا پدید آید درست گردد که آن فنا حق بوده و بنده در آن فنا محمود بوده و آن فنا از غلبات حق بوده است و چون صفت فنا پدید آید از صفات خویش و فنا پدید نیاید به صفات حق، آن هواجس نفس باشد یا وساوس شیطان.

و برترین مقام آن باشد که بنده را نه بلا و نه نعمت از حق مشغول نگرداند و به هیچ وقت خدا را فراموش نکند و چون یاد او کند در وقت یاد کردن او، همه هستی را مقدار نماند، خلاف کردن را راه کجا ماند.

کسی کو غایب از تو يك زمان است	در آن دم کافه است اما نھان است
اگر خود غایبی پیوسته باشد	در اسلام بر وی بسته باشد
حضورى بخش اى پروردگارم	که من غایب شدن طاقت ندارم»1

و باید که در عبادات مراد خویش نطلبی تا از حظ خویش فانی باشی، لکن بزرگداشت امر حق نگرى تا به حق باقى باشی.

و در معاملات به آمد خویش نجوئى، تا از حظ خویش فانی باشی، لکن به آمد خلق نگرى تا به حظ غیر باقى باشی و باید که در سر بنده چندان بزرگداشت حق پدید آید که او را فراغت شغل غیر حق نماند.

و چون بنده فانی گردد از حظوظ خویش و فانی گردد از دیدن ذهاب حظوظ و فانی گردد از دیدن و نادیدن ذهاب حظوظ، باقى گردد به دیدن آنچه از حق است و آنچه حق راست، داند که من او را ام و همه کون او راست و مالک در ملک خویش هر چه خواهد کند، چون این بدید همه خصومت و منازعت از میانه برخیزد.

و بداند هر چه از حق آید همه حق است و جز موافقت، روى ندارد و خلاف از

(1) - خسرو نامه، عطار نیشابورى.

عرفان اسلامى، ج 5، ص: 215

میانه برخیزد، همه تسلیم ماند بی خصومت و همه موافقت ماند بی خلاف. بقای او به حق به این معنی باشد که حق را باشد، چنان که حق خواهد و چون بنده را نه مراد ماند نه اختیار، هر چه در او پدید آید مراد و اختیار حق باشد.

باید که از نظاره خویش و نظاره افعال خویش فانی گردى و صفت تو که موجودست هم چنان گردد که آن وقت که معدوم بود، از صفات بشریت کلی فانی باید شد تا به حق باقى گردى.

و فانی گشتن از صفات بشریت این باشد که معانى مذموم از تو برود.

و باقی گشتن به صفات الهی این باشد که صفات محمود در تو قائم شود و به توفیق و عنایت الهی این معنی میسر شود.

و بدان که: تا سر بنده به حق مشغول است غیر حق به آن سر راه نیابد و چون سر خویش به غیر حق مشغول کرد، سر او آلوده گشت و آلوده حق را نشاید.

ظاهر و باطن تکبیرة الاحرام

گفته شده به وقت گفتن تکبیرة الاحرام دست‌ها را به صورتی که روی دست به طرف قبله و پشت دست به سوی پشت سر باشد تا محاذی دو گوش بردارید.

اهل دل در معنای این عمل گفته‌اند:

تمام ما سوی الله را بر پشت دست بگذار و به قدرت و حول و قوه الهی از جای بردار و از دل برکن و از جان ریشه کن نما، سپس تمام آن‌ها را به پشت سر بریز؛ به نحوی که در مقابله چیزی از ماسوا نماند و به خصوص با کمک گرفتن از حضرت دوست شیطان را در پشت سر با زنجیر نفی ابد به بند آر که نه در نماز و نه در غیر آن به تو دست پیدا نکند و روی دست را به عنوان نمونه‌ای از روی هستی و وجود خویش که به تمام معنی خالی و تهی است، برای گدایی از محضر حضرت او به

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 216

طرف او نگاهدار و با توجه جامع و کامل و با قلبی مملو از عشق و نشاط و با دلی پر از اخلاص و صفا و با حالی متصل به ملکوت و با چشمی گریان و دلی بریان و خضوع و خشوع و در کمال وقار و ادب و طمأنینه بگو: «الله اکبر».

آری، در حال گفتن تکبیر از تمام گذشته‌ات نادم و شرمسار و نسبت به آینده‌ات غرق امید باش و با اعتراف قلبی به گناه و پاک کردن آینه قلب از وساوس شیطانی وارد حرم قدس و پیشگاه با عظمت حضرت او شو که تکبیرة الاحرام مقدمه ورود و علت رسیدن به درگاه و کلید بازکننده در رحمت دوست است.

«الله اکبر»، یعنی این که از علایق رستم و دل به درگاه تو بستم و از بند تمام معاصی جستم و قلب شیطان پلید برای همیشه خستم؛ در حقیقت نیت مکبر باید این باشد که اکنون می‌خواهم این حیثیت ناقابل و هویت ناچیز خود را نثار راه

دوست کنم و آنچه خاطرخواه آن جناب است آن غلام و توسن بندگی را در میدان خضوع و خشوع بتازانم و در ساحت کبریایی و عشق او جان بازم که:

أَلْصَلُّهُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ «1».

نماز مایه تقرب هر انسان پرهیزکاری است.

معنی تکبیر این است ای امام که خدا پیش تو ما قربان شویم

و به خاطر همین است که قبل از تکبیره الاحرام، دعای قربانی خوانند و آن این آیه شریفه است:

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنْ

(1) - الکافی: 3/ 265، باب فضل الصلاة، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 4/ 43، باب 12، حدیث 4469.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 217

الْمُشْرِكِينَ] «1».

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

یعنی چون با معرفت و شوق در عالم ملکوت در آید و مشاهده عظمت و جبروت حی لا یموت نماید و همه ملائکه گوش کند، خود را نیست و هستی خود را فراموش کند که خود را دیگر موجود نداند، بلکه معدوم و نابود خواند که:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] «2».

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

آری، به هنگام تکبیر اگر قدم معرفت و شوق و بال حال و ذوق نباشد، این همه حقیقت از آیه قربانی و تکبیر نصیب انسان نشود.

شوق، شهباز محبت را پر است	در حریم انس جان را رهبر است
شوق داروخانه اهل بلاست	کلبه او نور مشتاق خداست
از می شوق آن که پر شد جام او	در جهان با حق بود آرام او

تفسیر تکبیر الاحرام

در تفسیر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دو روایت وارد است یکی آن که:

اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «3».

(1) - انعام (6): 79.

(2) - قصص (28): 88.

(3) - الکافی: 118 / 1، باب معانی الاسماء واشتقاقها، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 218

خداوند بزرگتر از هر چیزی است.

و این معنی مقتضی آن است که: انسان چون مشاهده عظمت و کبریایی الهی نماید، خود را بسیار صغیر و حقیر شمارد و هستی خود را هیچ نداند و خویش را کان لم یکن انگارد.

و دیگر این که:

اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ «1».

خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.

و این تفسیر بلندتر از تفسیر اول است، چه آن که در تفسیر اول رایحه يك نوع تحدید است که از ساحت حضرت کبریایی بعید است، به خلاف تفسیر دوم که غایت تنزیه و تمجید است و کمال معرفت توحید.

کوته ز ثنای تو بیانها

ای لال ز وصف تو زبانها

جو یای توایم در کرانها

با آن که تو در میان جانی

ره کرده به هر گمان کمانها

هر گوشه فکنده تیر فکرت

جویم جمالت از نشانها

گاهی به بقی شویم مفتون

گاهی از لب گهی دهانها

گاهی از چشم و گاه ابرو

گاهی پیدا گهی نمانها

گاهی از لطف و گاه از قهر

جویم تو را در آن میانها «2»

که سیر کنیم در خط و خال

در تصحیح معنای اول می توان گفت از این که قاطبه عالم اکوان به محض اراده خالق موجود شده و وجود رشحه ای از فیض حق و فیاض مطلق است و هیچ نسبت

(1) - الکافی: 1/ 118، باب معانی الأسماء واشتقاقها، حدیث 9؛ التوحید: 313، باب 46، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 218/90، باب 9، حدیث 1.

(2) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 219

ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیه که منتهای مرتبه اعلا درجه جلال و اعلا درجه کمال است و مخلوقیه که غایت مرتبه دنائت و منتهای درجه ذلت است، پس با وجود این، در مقام تعظیم سزاوار است که گویند حق تعالی بزرگ تر از مخلوقات خود است، اگر چه این معنی به حسب وضع لغوی انساب است و التفات به هر يك از دو معنی مقتضی این است که بنده، مشاهده جبروت پروردگار کند و جان خود را در راه بندگی نثار نماید.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام در متن روایت فرموده:

هرگاه تکبیر گفتی خود را در جنب عظمت او حقیر و خرد شمار و در برابر کبریایی او هر چه در آسمان و زمین است، کوچک انگار که حق چون بر دل تکبیرگوی نظر کند و ببیند که عبد چیز دیگری در جنب حق بزرگ می بیند به او فرماید:

ای دروغگو! آیا تو مرا فریب می دهی؟ قسم به عزت و جلالم که تو را از شیرینی ذکر محروم و از بساط قریم ممنوع و از شادی در مناجاتم مردود می کنم.

وای بر ما که اکثر ما روی ظاهر در نماز و دل در لهو و لعب داریم و این گونه عبادت بدون شك اطاعت از شیطان است، نه عبادت خالق عالمیان.

لطایف توحیدیه در تکبیر الاحرام

شیخ صدوق قدس الله روحه روایت نموده:

مردی از سید العارفین امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید: معنای دست بلند کردن در حالت تکبیر الاحرام به وقت نماز چیست؟

حضرت فرمود: معنایش این است:

خداوند، اکبر و واحد و احد است، همانند ندارد، با دست لمس نمی شود و با

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 220

حواس درك نمی گردد «1».

عارف معارف الهیه مرحوم حاج میرزا عبدالحسین تهرانی، در توضیح این روایت گفتاری دقیق و لطایفی رقیق دارد؛ آن جناب می گوید:

مخفی نماند که این بیان دقیق انیق که صادر شده از مورد تحقیق، یعنی آفتاب عالمتاب حضرت ولایت مآب حضرت امیر علیه السلام در سرّ رفع یدین در حال تکبیرة الاحرام اشاره است به پنج مطلب از مطالب غامضه توحید که خواهد آمد. دست برداشتن تا محاذی گوش، یعنی بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر در حال تکبیر باید به دو زبان سخن گوید: یکی به زبان حال و دیگری به لسان مقال که هر يك با دیگری موافق باشد، تا صدق دعوی عبد در توحید صادق آید. پس تکبیر گفتن، مقال است و دست بلند کردن، زبان حال و هر يك از این دو عبارت اخرای یکدیگرند.

چون عبد تکبیر گوید، پروردگار خود را به عظمت و کبریایی یاد نماید و ذات علیا را به الوهیت که صفت خاصه است بستاند و اعتراف نماید که او را کس نتواند توصیف نماید و بر دامن کبریایی او که از هر چیز بلندتر است، گرد توصیف و غبار تشبیه ننشیند، چه جای این که قلوب و ابصار او را مشاهده نماید.

و مقارن این تعبیر - که مدلول علیه تکبیر است - همین مضمون را نیز به لسان حال ادا سازد، فکانه بر طبق مدعای خود ببیند و برهان اقامه نماید، پس دست راست بلند کند.

و اشاره به واحدیت و بساطت ذات غیب الغیوبی، نه اسمی است نه رسمی و نه نسبی است و نه حدی و نه اضافه و نه تشبیهی، چه آن که او اجلّ از این است که او

(1) - من لا یحضره الفقیه: 306 / 1، باب وصف الصلاة، حدیث 921؛ علل الشرایع: 333 / 2، باب 30، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 28 / 6، باب 9، حدیث 7259.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 221

را بتوان وصف نمود که:

كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ¹».

حد اعلای توحید نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست.

و این مرتبه معرفت مقربان است که هر چه مشاهده جبروت الهیه بیشتر نمایند، عجز و حیرت بیشتر می‌افزایند، چنانچه مضمون: «اللَّهُمَّ زِدْنِي فِيكَ خَيْرًا».

بر این معنا ناطق و شاهدی صادق است، پس از برای ذات هیچ صفتی را نفی و اثبات نتوانند و علاوه چون معرفت کنه ذات ذوالجلال ممتنع و محال است و از طرفی بندگان مکلف به تحصیل معرف الله‌اند، پس معرفت به وجه باید به هم رسانند و معرفت به وجه از معرفت افعال و صفات و اسما و تفسیر آیات حاصل شود، این است که به لسان حال، پنج صفت از صفات جمالیه و جلالیه حضرت ذوالجلال را بیان می‌نماید.

1- واحدیت که اشاره به وحدت ذات است که در آن مرتبه شائبه هیچ نحو تعدد و تکثر و ترکیب متصور نیست؛ پس به رفع ید یعنی اشاره به این مطلب می‌کند، چون واحد اسم فاعل است و به معنای ثبوت می‌باشد: «ذَاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الْوَحْدَةُ».

و بر این اساس واحد اشاره به وحدت ذات مقدس حضرت ربوبیت است.

که رندان را کنم دعوت به طامات

سحرگاهی شدم سوی خرابات

که هستم زاهدی صاحب کرامات

عصا اندر کف و سجاده بردوش

بگو تا خود چه کار است از مهمات

خراباتی مرا گفتا که ای شیخ

اگر توبه کنی یابی مکافات

بدو گفتم که کارم توبه توست

که تر گردی زردی خرابات

مرا گفتا برو ای زاهد خشک

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 222

اگر يك قطره دردی بر تو ریزند	زمسجد باز مانی وزمناجات
برو مفروش زهد و خودنمایی	که نه زرقت خرنند اینجا نه طاعات
کسی را کی فتد بر روی این رنگ	که در کعبه کند بت را مراعات ¹ »

2- احادیث است و این نام یعنی احد، چون افعال صفتی است، پس مراد از آن وحدت در صفات است و به برداشتن دست چپ اشاره به این مطالب می نماید که پروردگار من چنانچه در مرتبه ذات شريك و شبیه ندارد؛ هم چنین در مرتبه فعل و صفات نیز شريك ندارد، بلکه صفاتی که از برای ذات اثبات می نماید همه آنها از خصایص ذاتند و در آن هیچ اشتراکی ندارد.

و اطلاق بعضی صفات چون، حی و سمیع و بصیر بر ممکنات از باب اطلاق لفظ مشترك است که لفظ متحد و معنی متعدد است، چه حیات ممکن متعلق روح حیوانی است به قالب عنصری و سمع و بصر و سایر قوای ممکنات هر يك به آلت خاصه ای است که بدون آنها نتواند تحقق پذیرد و ذات اقدس علیا، اجل از این است که تعلقی به ماده و آلتی داشته باشد و سمع و بصر باری جل مجده از این باب نیست بلکه:

بِالَّذِي يَسْمَعُ بِهِ يَرَى وَبِهِ يَتَكَلَّمُ فَيَأْمُرُ وَيَنْهَى.

به آن واقعی که می شنود، به همان می بیند و به همان سخن گفته امر و نهی می نماید.

خلاصه ذات مقدسش قائم مقام همه صفات خاصه اوست و هیچ چیز نه به حسب ذات و نه به حسب صفات به او شباهت ندارد.

واحد یکتایی است به حسب ذات و واحد یگانگی به حسب صفات و این دو صفت از صفات جمالیه اند، چنانچه سه صفت دیگر از صفات جلالیه اند و مراد از

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 223

صفات جمالیه صفات ثبوتیه و مراد از صفات جلالیه صفات سلبيه است که از ساحت قدس حضرت او دور است.

3- نفی مثل است و آن از صفات جلالیه است و برداشتن دو دست با هم اشاره به این مطلب است که دو دست با هم در تباین هستند.

پس بلند کردن آنها اشاره به نفی مثل از جناب احدیت است، چون این صفت در مخلوق موجود باشد، دلالت کند که این صفت در خالق نباشد؛ زیرا مبرهن است که خالق از جنس مخلوق نباشد.

به همین خاطر است که آن حضرت بر منبر مسجد کوفه فرمودند:

بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ «1».

با به وجود آوردن حواس معلوم است که منزّه از حواس است و از آفریدن اشیای متضاد پیداست که ضدی ندارد و با ایجاد مقارنت بین اشیا واضح است که او را قرینی نیست.

که اثبات این صفات در ممکنات، دلیل انتفای آن در علت موجودات است، چه نقصان خلایق دلیل کمال خالق و کثرت آنها شاهد وحدانیت اوست.

پس هر دو دست برمی دارد و اشاره می کند به این که پروردگار من اکبر و اجلّ از این است که او را در مخلوق مثلی و شبهی بوده باشد.

بعضی گویند: دست برداشتن در تکبیر اشاره است به این که در دریای معصیت

(1) - الکافی: 1/ 138، باب جوامع التوحید، حدیث 4؛ التوحید: 34، باب 2، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 4/ 304، باب 4، حدیث 34.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 224

غرق شدم، برای نجات من دستم را بگیر.

و این وجه اگر چه خالی از مناسبت نیست، ولیک خلاف مدلول روایت است و اگر در روایت دیگر این مضمون آمده باشد، مضایقه نیست که:

إِنَّ لِلصَّلَاةِ أَزْبَعَةَ أَلْفِ بَابٍ «1».

بدرستی که برای نماز چهار هزار در است.

برای ما افراد عادی این مضمون بسیار عالی است، راستی همه ما غرق در گناه و معصیت هستیم و برای نجات خویش چاره‌ای جز دستگیری حضرت دوست نداریم.

4- نفی جسمیت است و آن نیز از صفات جلالیه است و به بلند کردن دست راست اشاره می‌کند، به این که پروردگار من بلندمرتبه‌تر از این است که قوه لامسه او را ادراک نماید و چون حواس ظاهره پنج است:

اول: قوه لامسه که مدرك برودت و رطوبت و حرارت و ییوست ولینت و خشونت اجسام است.

دوم: قوه باصره که مدرك الوان اجسام است.

سوم: قوه سامعه که مدرك اصوات اجسام است.

چهارم: قوه ذائقه که مدرك مزه اجسام است.

پنجم: قوه شامه که مدرك روایح اجسام است.

پس به هر انگشتی اشاره به نفی ادراک یکی از این حواس ظاهره می‌کند و به لسان حال بیان می‌نماید که پروردگار من از قبیل هیچ قسم از اقسام اجسام و لوازم

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 225

آن نیست که بتوان او را به چیزی از این قوا ادراک نمود.

آن‌ها که در هوای تو جان‌ها بداده‌اند	از بی‌نشانی تو نشان‌ها بداده‌اند
من در میانه هیچ کسم وز زبان من	این شرح‌ها که می‌رود آن‌ها بداده‌اند
آن عاشقان که راست چو پروانه ضعیف	از شوق شمع روی تو جان‌ها بداده‌اند
با من بگفته‌اند که فانی شو از وجود	کاندر فانی نفس روان‌ها بداده‌اند
عطار را که عین عیان شد کمال عشق	اندر حضور عقل عیان‌ها بداده‌اند»1

5- نفی ادراک حواس است، چنانچه مراد از:

لا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ «2».

با حواس درک نمی‌شود.

در حدیث همین معنی است، چون حواس باطنیه نیز پنج است:

1- قوه متصرفه

2- حس مشترك

3- وهم

4- خیال

5- حافظه

و هر يك از این‌ها آلات و ادوات و ادراکات نفسند، چون انگشتان که آلات افاعیل وجود اشیا‌ند.

چون دست چپ خود بردارد، اشاره به این است که نفس و قوای نفسانیه ادراک ذات و صفات جلالیه نکنند.

چون تکبیر گفت و اعتراف نمود که الله جل جلاله اجل از این است که او را

(1) - عطار نیشابوری.

(2) - التوحید: 59، باب 2، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 226

بتوان وصف نمود، مقارن آن نیز رفع دو دست کند، در حقیقت به لسان حال اقامه بینه نماید و بر طبق مدعای خود شاهد و برهان آورد که نفوس و حواس از درک او عاجزند، چون از درک عاجزند، پس تشبیه او به چیزی نتوانند کنند که تشبیه و توصیف فرع ادراک است.

و این همه برای این است که خدای خود را با معرفت عبادت کرده و روی از غیر او برتابی که بهترین مقام برای عبد مقام عبودیت و شیرین‌ترین حال برای انسان حال عبادت است.

عبادت، در رحمت و نقطه جلب رأفت و معیار حق و باطل و نردبان ترقی و زمینه شکوفایی قوای درون و جای بروز استعدادهای روح و نفس و مایه خیر دنیا و آخرت و سعادت دارین و روشن کننده شمع عشق محبوب در خانه دل است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 227

[و اعلم أنه غير محتاج إلى خدمتك و هو غني عن عبادتك و دعائك و إنما دعاك بفضل ليرحمك و يبعدك عن عقوبته و ينشر عليك من بركات حنانيته و يهديك إلى سبيل رضا و يفتح لك باب مغفرتة]

عبادت، نیاز ما انسان‌ها

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می‌فرمایند:

این مسئله برای تو روشن باشد که وجود مقدس حضرت حق احتیاجی به خدمت و حرکت و مجاهده و کوشش تو ندارد؛ چرا که او از عبادت تو بی نیاز است، این تو هستی که سراپا نیازمند به خدمت و ادای عبادت در برابر حضرت اوی و به خاطر همین نیازمندی و فقر تو به عبادت و آثار با عظمت عبادت است که تو را از باب فضلش به وسیله عبادت دعوت کرده تا بر تو رحم آرد و از عقوبت و عذابش دور بدارد و از برکات عطاوت و رأفتش بر تو پخش کند و تو را به راهی بدارد که خشنودیش در آن است و درهای مغفرت و آمرزش را به روی تو بگشاید.

آری، عبادت به این خاطر وضع شده که فقر و نیازمندی و پستی و بدبختی عبد با آثاری که در عبادت است، جبران شود؛ باید گفت: خوشا به حال آن انسانی که خود و خدای خود را شناخت و عمر گرانمایه را با عبادت حق معامله کرد و پست و بدبخت آن بیچاره‌ای که زندگی و حیات را در امور مادی این چند روزه خلاصه کرد و با روی تافتن از عبادت، خود را از تمام موجودات عالم پست کرد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 228

حکایتی در اطاعت حق

داستانی آموزنده به این مضمون در کتاب‌های عرفانی نوشته‌اند:

پادشاهی در راه شکار در حالی که وزیرش او را همراهی می کرد، دیوانه‌ای را دید که سگی را پهلوی خود بسته و با او خوش و خرم نشسته.

به وزیرش گفت: بیا لختی با دیوانه دل خوش کنیم. وزیر گفت: ای پادشاه! این مرد از اطوارش پیداست دیوانه است، ممکن است به ساحت شاهی جسارت ورزد و این از شأن سلطنت به دور است!

شاه گفت: باکی نیست، نزدیک دیوانه شدند. شاه گفت: ای مرد! این سگ بهتر است یا تو؟

دیوانه جواب داد: این سگ هرگز از فرمان من بیرون نیست، پس شاه و گدا اگر از حضرت حق اطاعت کنند، از سگ بهترند، وگرنه سگ از هر دو آنها بهتر!

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 229

[فلو خلق الله عزوجل ضعف ما خلق من العوالم اضعافا مضاعفة على سرمد الابد لكان عنده سواء كفروا به باجمعهم به او و حدوده]

اگر بر سبیل فرض، خداوند بزرگ در اطوار زمان تا انقراض عالم چند برابر آنچه آفریده، عالم‌ها بیافریند و همه مشرک و کافر باشند، به وجود مقدس او نقصان راه نیابد و برای ذات و صفات او فرقی نکند و اگر همه مسلم و مؤمن باشند و در کمال اطاعت و انقیاد زندگی کنند به هیچ‌وجه نفعی و کمالی برای حضرت او حاصل نگردد، چرا که هر چه کمال اوست و به جنابش لایق است برای او حاصل است و قوه و تحصیل و انتظار نقص است و هیچ‌کدام لایق او نیست که او از صفات نقیصه منزّه و پاک است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 230

[فلیس له من عبادة الخلق إلا إظهار الكرم و القدرة]

در عبادت بندگان، از برای حضرت او چیزی نیست مگر اظهار کرم و توانایی، تا تمام خلائق بدانند که پروردگار آنان به چه مرتبه بزرگوار و صاحب قدرت است که به عبادت ضعیف معدودی درجات عالیه غیر معدود کرامت کند و بدانند که قدرت حضرت دوست آخر ندارد و ثوابش را برای عبادت بندگان پایانی نیست!

در حدیث آمده:

هر کس هزار آیه از قرآن تلاوت کند، ملائکه برای او در نامه حسناتش يك قنطار نیکویی ثبت می‌کنند و قنطار الهی چنانچه در احادیث آمده پانزده هزار مثقال است و هر مثقال بیست و چهار قیراط و هر قیراطی کوچک‌ترش نزد خداوند مساوی با کوه احد و بزرگ‌ترش به آن اندازه که میان زمین و آسمان را پر کند «1».

پس اگر همه مکلفان از ذکور و اناث و حر و عبد یا اکثر این عمل را به جای آورند و مکرر به تلاوت برخیزند باید ملاحظه کرد چقدر می‌شود و از این قبیل ثواب بلکه زاید بر این به ازای عمل‌ها در احادیث زیاد آمده است.

(1) - الکافی: 2 / 612، باب ثواب قراءة القرآن، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 231

[فاجعل الحياء رداء و العجز إزارا و ادخل تحت سرير سلطان الله تغنم فوائد ربوبيته مستعينا به و مستغيثا اليه]

امام صادق عليه السلام در پایان این حدیث شریف - که در رابطه با ورود به نماز است - می فرماید:

حیای از او را ردا و نشان دادن عجز و فقر و تهیدستی را لباس خود قرار داده، هیچ وقت از حیا و شرم و از اظهار عجز و تقصیر که شعار عرفا و عاشقان و دوستان حضرت مولاست فارغ مباش که اگر در اتیان اوامر قصوری راه یابد عملت و عبادت انجام نگیرد، فی الجمله در پیشگاه او که پیشگاه مغفرت و گذشت است عذر داشته باشی خود را در تحت حمایت و سلطنت حضرت دوست در آر و به الطاف و عنایات صمدی و سرمدی دست نیاز بزن و خود را در حفظ و حمایت او قرار ده تا از شرور و مکاید دیو لعینِ هوای نفس و شیطان رحیم در امان بمانی و از فوائد الهی غنیمت ها به دست آری. ای ضعیف ناتوان! از حضرت او در همه امور مدد بخواه و به جناب او استغاثه کن که او فریادرس بیچارگان و چاره ساز دردمندان است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 233

باب

14

در آداب قرائت قرآن

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 235

قال الصادق عليه السلام:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَخْضَعْ لِلَّهِ وَلَمْ يَرْقُ قَلْبُهُ وَلَمْ يُنْشِئْ حُزْنًا وَوَجَلًا فِي سِرِّهِ فَقَدْ اسْتَهَانَ بِعَظَمِ شَأْنِ اللَّهِ وَخَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا.
فَقَارِ الْقُرْآنَ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ قَلْبٍ خَاشِعٍ وَبَدَنِ فَارِغٍ وَمَوْضِعٍ خَالٍ فَإِذَا خَشَعَ لِلَّهِ قَلْبُهُ فَارْمِ الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.
وَإِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ جَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ فَلَا يَعْزِزُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمُهُ بَرَكَهَ نُورِ الْقُرْآنِ وَفَوَائِدَهُ.

وَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِسًا خَالِيًا وَاعْتَزَلَ الْخَلْقَ بَعْدَ أَنْ أَتَى بِالْخَصْلَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ (خُضُوعِ الْقَلْبِ وَفَرَاغِ الْبَدَنِ) «1» إِسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَسِرُّهُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَجَدَ حَلَاوَةً مُخَاطَبَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَهُ الصَّالِحِينَ وَعَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَمَقَامَ اخْتِصَاصِهِ لَهُمْ بِقُنُونِ كَرَامَاتِهِ وَبَدَائِعِ إِشَارَاتِهِ.

فَإِذَا شَرِبَ كَأْسًا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ حِينَئِذٍ لَا يَخْتَارُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ حَالًا وَلَا عَلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَقْتًا بَلْ يُؤَثِّرُهُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَعِبَادَةٍ لِأَنَّ فِيهِ الْمُنَاجَاةَ مَعَ الرَّبِّ بِلا واسِطَةٍ.

فَانْظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَمَنْشُورَ وَلَايَتِكَ وَكَيْفَ تُجِيبُ أَوَامِرَهُ

(1) - این فراز در ترجمه مصباح عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 236

وَنَوَاهِيهِ، وَكَيْفَ تَمْتَلُ خُدُودَهُ فَإِنَّهُ كِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

فَرَتَّلَهُ تَرْتِيلًا وَقَفَّ عِنْدَ وَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ وَتَفَكَّرَ فِي أَمْثَالِهِ وَمَوَاعِظِهِ، وَاخْذَرُ مِنْ أَقَامَتِكَ خُرُوفَهُ فِي إِضَاعَةِ خُدُودِهِ.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 237

[من قرء القرآن و لم يخضع لله و لم يرق قلبه و لم ينشئ حزنا و وجلا في سره فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرا مبينا]

راوی پرمایه و عارف کتاب با عظمت «مصباح الشریعة» پس از باب سیزدهم - که در آداب افتتاح و شروع نماز است - به تناسب مسئله پراهمیت قرائت حمد در نماز - که از سوره های با عظمت قرآن بلکه فاتحه و ام الکتاب است - این روایت پر مغز و حدیث پر معنا و ملکوتی را به عنوان آداب قرائت قرآن، از امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل می کند.

به خواست حضرت حق و با توفیق جناب او و با یاری و مدد حضرتش در این روایت مهم عرفانی سیر کرده و به تماشای مفاهیم گسترده این کلمات نورانی با چشم لطف حضرت دوست برخاسته، باشد که به عظمت قرآن و دورنمایی از این

دریای بی کران نایل گشته، سپس به قدر طاقت به ترجمه سوره مبارکه حمد، جهت درك آنچه در شبانه روز به نحو واجب می گوئیم و می خوانیم، اقدام خواهد شد.

در جملات نورانی اول روایت به چند موضوع مهم اشارت رفته که شرح آن را، ضمن فصولی در معرفی قرآن کریم می خوانید.

1- قرائت قرآن.

2- خضوع عبد در برابر حق.

3- رقت قلب.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 238

4- لزوم مسئله حزن و ترس در هنگام قرائت.

5- حرمت سبک انگاشتن عظمت حق.

6- خسارت سنگین در عدم توجه به حقیقت قرآن.

در پیشگاه قرآن

مسئله نزول قرآن، امین وحی، روز بعثت، اعجاز قرآن، شماره حروف، شماره کلمات، شماره جملات، تعداد آیات، حزب و جزء، شماره سور، زیر و بینات، مطلق و مقید، خاص و عام، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... از مسائل بسیار مهمی است که جا دارد نسبت به هر يك بحث مفصل و گسترده ای مطرح گردد، ولی از آنجا که این نوشته مباحث عالی عرفان اسلامی و اخلاق الهی و روش انبیا و اولیا را دنبال می کند، از عهده اش خارج و خوانندگان و محققان می توانند به کتب مفصلی که در این زمینه نگاشته شده مراجعه کنند.

قرآن، کلام جاوید حق و معجزه ابدی رسالت پیامبر و نور الهی و کتاب با عظمت خداوندی است.

قرآن، ریسمان محکم الهی، منشور حیات طیبه، خیر دنیا و آخرت و مایه سعادت انسان در دو جهان است.

قرآن، رمز حقایق، به حقیقت ناطق و گفتار صادق و محبوب قلب عاشق و برای ایجاد سلامت دنیا و آخرت برای همه انسان‌ها لایق است.

قرآن، کلید خوشبختی، پیش‌گیر از بدبختی، صفای باطن، آرایش ظاهر، امید امیدوار و مرکز اسرار الهی است.

قرآن، چراغ هدایت، شاهد نبوت، ضامن رسالت، عین دلالت، کمال آدمیت و رهنمای تمام انسان‌ها به سوی خیر و سعادت است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 239

قرآن، شفای دردها، صفای باطن، عشق عاشق، عرش معنوی و کرسی علم الهی است.

قرآن، میزان شناخت حق از باطل، بیانگر حقایق، پند و عبرت برای اهل دل و معلم جاهل است.

قرآن، نوید وصل، وعده دهنده به بهشت، مبشر نیکان و منذر بدان و تیره‌بختان، ترساننده بدکاران و تکیه‌گاه نیکوکاران است.

قرآن، راه حق، صراط مستقیم، دشمن فاسق، خسارت فاجر، غنیمت اهل حال، مایه دلدادگان و سرمایه نیک بختان است.

قرآن، بزرگ‌ترین نعمت خداوندی و شیرین‌ترین میوه درخت هستی و یاری دهنده مردان خدا و نجات دهنده انسان از تمام بدبختی‌هاست.

قرآن، آیینه صفات و اسما حق، راه خدا به سوی بهشت، مانع انسان از افتادن در عذاب، سرچشمه آب حیات و ثمره عشق حق به عبد است.

قرآن، کتاب حدود و دیات و قصاص، منبع اوامر و نواهی، صفحه امثال و حکم، بازگو کننده سرگذشت نیکان و بیانگر حالات ستمگران برای عبرت گرفتن آیندگان و حاضران است.

قرآن، وجه خدا، تمثل انبیا و امامان علیهم السلام و برنامه زندگی و مایه پایداری و روح ملکوت و جان جبروت و روشنی‌بخش عالم ناسوت است.

قرآن، نجات دهنده انسان از ضلالت و گمراهی و شرك و فسق و عصیان و طغیان و فجور و شرور و رهبر آدمیان به سوی حضرت حق و زمینه‌ساز ورود انسان به بهشت الهی است.

قرآن، سخن حق با انسان، از بین برنده تاریکی و ظلمت جان، علاج وسوسه دل و سرور جان و مبین واقعیت‌ها و گشاینده گره مشکلات و نصرت دهنده انسان

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 240

در برابر تمام آلام و حوادث است.

قرآن، برطرف کننده ملالت، پدید آورنده جلالت، بخشنده کمال و سازنده رشد و محکم‌ترین دستگیره نجات برای تمام افراد بشر است.

قرآن، علم حق، بازگوکننده مسائل روحی معراج، عقلی شکوفاکننده فکر، صفا دهنده جان، آوای دوست، ندای ملکوت و پوشاننده لباس خلافت به انسان است.

قرآن، مایه حیات، سرمایه نجات، رهگشای رهروان راه الهی، مدرس تقوا، معلم وفا و ناظم امور حیات انسان‌هاست.

قرآن که بهین گوهر از قلمز توحید است روشن کند از نورش یکتایی یکتا را

این درّ یتیم آمد چون در صف صرافان بشکست بهای آن مقدار گهرها را

انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس خورشید بود قرآن نبود خبر اعما را

زین خوان حقیقت ما چون نقد خرد چیدم کی گوش دهیم از دل افسانه آبا را

صد شکر که ایزدمان بنواخت به فضل خویش تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را

بر عالمیان نازم از پیروی قرآن کز ساحت دین بردم ما سبقت اعلا را

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 241

کلیاتی از مسائل قرآن

شناخت حقایقی که در قرآن مجید آمده، بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه بزرگوار علیهم السلام است و تا آنجا که ظرفیت انسان تا قیامت اجازه می‌داده در توضیح حقایق این کتاب از آن بزرگواران مسائلی در کتب معتبره حدیث و تفسیر نقل شده و آن عزیزان بر اساس بسیاری از آیات قرآن از مردم عالم دعوت به تفکر در اصول و معارف قرآن کرده‌اند.

انسان با تمام علوم می‌دارد، وقتی در برابر قرآن مجید می‌ایستد، به طور جدی خود را در برابر دریایی بی‌ساحل و بحری بی‌کران که آن را بدایت و نهایت معلوم نیست می‌بیند!!

در بازگو کردن مسائلی که در قرآن شریف مطرح است، کسی را توانایی نیست؛ زیرا کثرت مسائل به اندازه‌ای است که شمارش آن و توضیح و تفسیرش عمر دهر را لازم دارد.

من با همه حقارت و کوچکی‌ام می‌خواستم به شمارش مسائل و برنامه‌هایی که در قرآن مجید آمده برخیزم و آن را به طور فهرست‌وار در این نوشتار بیاورم، ولی به این نتیجه رسیدم که این برنامه باید به صورت مستقل بررسی گردد.

در این زمینه شما را به تحقیق مختصر و پر محتوای کتاب ارزشمند «آداب الصلاة»، راهنمایی کرده و از شما می‌خواهم که در مقاله آن جناب دقت کافی مبذول دارید.

خدای تبارک و تعالی به واسطه سعه رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب در قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزل داده، تا به این مقام ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و صورت حروف درآمده است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 242

قرآن برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی و رساندن آنها از حسیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت و از مجاورت شیطان به موافقت ملکوتین بلکه وصول به مقام قرب و حصول به مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است آمده است.

از این جهت این کتاب، کتاب دعوی به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام می باشد.

مندرجات آن اجمالاً آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می کند سالک و مسافر الی الله را و به طور کلی یکی از مقاصد مهمه آن دعوت به معرفه الله و بیان معارف الهیه است، از شؤون ذاتیه و اسمائیه و صفاتی و افعالیه و از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسما و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصی مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی به طوری این معارف از معرفت ذات تا معرفت افعال مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کند!!

چنانچه آیات شریفه توحید و خصوصاً توحید افعال را علمای ظاهر و محدثان و فقها رضوان الله علیهم طوری بیان و تفسیر می کنند که به کلی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علمای باطن تفسیر می نمایند و نویسندگان هر دو را در محل خود درست می داند؛ زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می کند.

چنانچه آیه کریمه:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 243

[هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ] «1».

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن.

و آیه کریمه:

[اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] «2».

خدا نور آسمانها و زمین است.

و آیه کریمه:

[هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ] «3».

و اوست که در آسمانها معبود [واقعی] است و در زمین هم معبود [واقعی] است.

و آیه کریمه:

[هُوَ مَعَكُمْ] «4».

او با شماست.

و آیه کریمه:

[فَأَيْنَمَا تُؤْلُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ] «5».

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

(1) - حدید (57): 3.

(2) - نور (24): 35.

(3) - زحرف (43): 84.

(4) - حدید (57): 4.

(5) - بقره (2): 115.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 244

الی غیر ذلك در توحید ذات و آیات کریمه آخر سوره حشر و غیر آنها در توحید صفات و کریمه:

[وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى] «1».

[ای پیامبر!] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند].

و آیه کریمه:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «2».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و آیه کریمه:

[يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] «3».

آنچه در آسمان‌ها و زمین است همواره برای او تسبیح می‌گویند.

در توحید افعال که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادق عرفانی دلالت دارد برای هر يك از طبقات علما ظاهر و باطن و برای هر يك شفای امراض است.

و در عین حال که بعضی آیات شریفه مثل آیات سوره توحید و آیات اول سوره حدید به حسب حدیث شریف «الکافی» برای متعمقان از آخر الزمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از آن بهره‌کافی است و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است.

و دیگر از مقاصد و مطالب آن دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس

(1) - انفال (8): 17.

(2) - فاتحه (1): 2.

(3) - حشر (59): 24.

طبیعت و تحصیل سعادت است.

و بالجملة، کیفیت سیر و سلوك الى الله و این مطلب شریف به دو شعبه مهم منقسم است: یکی تقوا به جميع مراتب آن که مندرج است در آن تقوای از غیر حق و اعراض مطلق از ماسوی الله.

و دیگر ایمان به تمام مراتب و شؤون که در آن مندرج است، اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلاواسطه یا مع الواسطه به این مقصد شریف رجوع کند.

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه قصص انبیا و اولیا و حکما است و کیفیت تربیت حضرت حق نسبت به آنان و تربیت آنان خلق خدا را که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است و در آنها به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیت‌های ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند.

در همین قصه خلق آدم علیه السلام و امر به سجود ملائکه و تعلیمات اسما و قضاای ابلیس که در کتاب خدا مکرر ذکر شده به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است - برای کسی که:

[لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ] «1».

برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت‌ها] گوش فرا می‌دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده‌های خود باشد.

- که انسان را حیران کند.

و این که قصص قرآنی مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیا مکرر ذکر شده برای همین نکته است که این کتاب، کتاب قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب

(1) - ق (50): 37.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 246

سیر و سلوك الى الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است و در این امور، تکرار مطلوب است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد.

بالجمله، ذکر قصص انبیا و کیفیت سیر و سلوک آنها و چگونگی تربیت آنان از بندگان خدا و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها، از بزرگترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جلّ مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده است.

و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظی وافر و بهره‌ای کافی است، کسانی دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی‌پایان است.

چنانچه از کرمه شریفه:

[فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا] «1».

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید.

مثلاً اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام را ادراک می‌کنند و راه سلوک الی الله و سیر الی جنابه را تعلیم می‌نمایند و حقیقت سیر انفس و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت که به [جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ] در آن مسلک تعبیر شده تا القای مطلق انیت و انانیت و ترك خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس - که در این مسلک اشارت به آن است:

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ] «2».

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم.

(1) - انعام (6): 76.

(2) - انعام (6): 79.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 247

- از آن دریابند.

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانی، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حق و حقیقت و معاندین با انبیا و اولیا و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شداد و اصحاب فیل و دیگر از کفره و فجره است که در هر يك از آنها موعظت‌ها و حکم و بلکه معارفی است برای اهلش.

و دیگر از مطالب این کتاب با عظمت، قضایای غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مجاهدت‌های اصحاب رسول خداست، برای بیدار کردن مسلمانان از خواب غفلت و برانگیختن آنها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و اماته باطل.

یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده و عمده در این قسمت دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است، مثل باب صلاة و زکوة و خمس و حج و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال آن و چون این قسم که علم ظاهر شریعت است عام المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار ظرفیت خود استفادت کنند از این جهت در کتاب دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفصیل آنها به حد وافر است و تصانیف علمای شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت‌ها است.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال و معاد و براهین بر اثبات آن و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن و تفصیل جنت و نار و تعذیب و تنعیم است.

در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقربان و از

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 248

اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است.

ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته باشد، بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است و آنچه برای يك طبقه خاصه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است مثل:

[رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ] «1».

خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.

و آیات لقاء الله برای آن دسته و مثل:

[كَأَنَّكَ إِتَّهَمُ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُجُوبُونَ] «2».

این چنین نیست که آنان می پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب اند.

برای دسته دیگر و در این قسم یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آن ها جز به سلوك برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

قرآن با روشن ترین و واضح ترین طرزی وجود خدای یگانه را در سوره های 2- 3- 4- 5- 6- 17- 18- 34- 39- 40- 42- 59- 112 تعلیم می دهد.

خداوند آفریننده همه اشیا است، سوره های 16- 17 نیکو و رحیم است، سوره های 3- 6- 10- 40 و حتی کسانی را که نسبت به او سپاس گزار نیستند حفظ و حمایت می کند، سوره های 3- 9- 64 و از کسانی که به او تعرض می کنند در

(1) - توبه (9): 72.

(2) - مطففین (83): 15.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 249

صورتی که توبه کنند عفو می کند سوره های 25- 110 حاکم و قاضی روز قیامت است، سوره های 2- 14- 16- 17- 18- 22 و به هر کس مطابق عملش پاداش می دهد، سوره های 2- 3- 4- 10- 28 یعنی به خوبان و به آنان که در راه او جهاد می کنند و می میرند سعادت ابد عنایت می شود و شرح این سعادت و نعمت ها به صورتی داده شده که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق می کند، سوره های 4- 7- 13- 15- 18- 32- 35 و مضامینی که درباره بدکاران و اشرار و مجازاتی که در جهنم مخوف و مهیب به آن ها داده خواهد شد در سوره های 27- 38- 45- 52- 55- 56- 76- 88 آمده است.

قرآن مجید هر نوع فسق و فجور و افراط در آن، سوره‌های 4 و 17 و رباخواری سوره 2 و حرص و غرور سوره‌های 4 و 17 و 18، افترا و تهمت سوره 104 و طمع‌ورزی سوره‌های 4-33، نفاق سوره 4 و 63، شهوت در جمع‌آوری اشیا از بین رفتنی سوره‌های 100 و 102 را تقبیح و در مقابل انفاق سوره‌های 2-3-30-50-70-90، محبت به نوع سوره‌های 4-17-29-46، سپاس‌گزاری از خدا اکثر سوره‌ها، وفای به عهد سوره‌های 5-16، صفا و خلوص سوره‌های 5-6، محبت به ایتام و دستگیری از آنان در موارد متعدد، تقوا و عفت در همه امور سوره‌های 24 و 25، آزادی بردگان سوره‌های 13-90، صبر در صد و سه مورد، تسلیم و رضا در موارد متعدد، عفو از دیگران سوره‌های 3-16-24-43 و کلیه کارهای نیک را اکیداً به مرد و زن دستور می‌دهد «1».

(1) - محمد و قرآن: 106.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 250

قرآن، ریسمان محکم الهی

قرآن مجید از موجودیت و حقیقت خود تعبیر به ریسمان می‌کند؛ ریسمانی که از مبدأ عالی عالم تا کناره این چاه طبیعت کشیده شده تا انسان، این موجودی که آراسته به هر نوع استعداد و قوه است، با دست زدن به آن قوا و استعدادهای ذاتی و حقیقی‌اش رشد کرده و همراه این طناب الهی به لقا حضرت حق برسد.

چنانچه انسان در برابر قرآن مجید بی تفاوت بماند، با سر و با تمام موجودیت و هویتش به قعر چاه طبیعت سرنگون شده و تمام ارزش‌های خود را از دست خواهد داد و از هستی او چیزی جز خطی از حیوانیت و پستی نخواهد ماند.

[و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا] «1».

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید.

جلال الدین مولوی در این زمینه مضمون جالبی دارد:

زان رسن قومی درون چه شدند

زان که از قرآن بسی گمره شدند

چون تو را سودای سر بالا نبود

مر رسن را نیست جرمی ای عنود

شارح مثنوی نیز می گوید:

یکی از عالی ترین مضامین انسانی، فردی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و طبیعی، همین مضمون است که جلال الدین در دو بیت مورد تحلیل گوشزد کرده است.

(1) - اسرا (17): 82.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 251

آنچه را در دو بیت فوق مطرح می کند، می توان به عنوان يك اصل کلی در تمام شئون بشری تلقی نمود.

به توضیح این که انسان در هر موقعیتی هم که قرار بگیرد، پیرامون او را پدیده ها و قوانین و وسایل فراوانی احاطه کرده است.

آن پدیده ها و قوانین و وسایل به خودی خود، در راه تعیین سرنوشتی که انسان با دست خود باید بسازد، آمادگی فعالیت خود را اعلام کرده اند، بدون این که این اعلام موجب اجبار انسانی بوده باشد.

مثلاً نور یکی از آن پدیده ها و وسایل است که تمام جایگاه های حیات ما را روشن ساخته است، در عین حال ما را به هیچ يك از هدف های حیاتی که باید آن را به دست بیاوریم، مجبور نمی سازد.

پدیده نور تاکنون هیچ قماربازی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و قماربازی کند، چنان که هیچ پارسایی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و به عبادت خداوندی پردازد.

آب، این ماده حیاتی که خاکی به وجود و جریان خود ادامه می دهد، بدون این که کسی را مجبور کند، شخص دیگری را در استخر آب بیندازد و او را غرق کند، یا جهاز هاضمه و دستگاه مربوط بدن را به آشامیدن خود مجبور بسازد و نه تنها او را از مرگ نجات بدهد، بلکه سلول ها و اعصاب مغزی را آماده اندیشه و رؤیا و تخیل و تداعی معانی و خودآگاهی می نماید.

آری، ماده آب هیچ گونه مأمور اجرایی بالای سر استعمال کنندگان آب نگماشته است.

این انسان است که حیات خود را می‌خواهد و آن آب را با انواع گوناگون مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 252

این مسئله مورد تردید نیست، جای تأسف این است که این انسان روی چه عواملی به جای داشتن سودای سر به بالا، همواره میل به سر به پایین می‌کند.

افسوس بر آن انسان‌هایی که با بودن نبوت و امامت و به‌خصوص جبل‌الله متینی چون قرآن، در این قفس خاکی خود را حبس کرده و چون درب این قفس باز شود جایی جز جهنم برای آنان نخواهد بود.

نه پای آن که از کره خاك بگذرم	نه دست آن که پرده افلاك بردرم
بی‌آب و دانه در قفسی تنگ مانده‌ام	پرها زخم چو زین قفس تنگ بریم
روزی که خاك گور شوم رحمتی بکن	سخت‌م مگیر زان که من آن صید لاغرم
روزی که سر زخاك برآرم به بوی غیب	رسوا مکن میانه غوغای محشرم
گر رد کنی مرا و اگر در پذیریم	خاك سگان کوی توام بلکه کمترم
تا هست عمر، چون سگ اصحاب کهف تو	سر بر دو دست بر در کویت مجاورم
عطار بر در تو چو خاکی است منتظر	یا رب درت مبنده که من خاك آن درم

غرض از نزول قرآن

قرآن را برای رشد و تکامل و رسیدن به عالی‌ترین مقام الهی نفس و هستی خود

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 253

بخواهید، آن را فرا گرفته و برای رفع عیوب درون و برون خود عمل کرده و از خویشتن به وسیله قرآن مجید انسان نمونه‌ای بسازید.

قرآن را برای تدبیر خود از ملامت‌ها و خستگی‌ها و شفیع‌ی جهت پول یافتن و شفای امراض بدنی و برکت خانه و مغازه قرار ندهید که دین برای جبران ملالت جسمی و علاج ترس از حوادث مادی نیامده است، جلال‌الدین مولوی در ضمن آثارش به اینان که برداشت غلط از قرآن دارند حمله‌ور شده و می‌گوید:

باشدش قصد از کلام ذوالجلال

خویشتن مشغول کردن از ملال

زان سخن بنشانند و سازد دوا

کاتش وسواس را و غصه را

علامه جعفری در شرح این ابیات می‌گوید «1»:

یکی از پرده‌های ضخیمی که به روی دین و منابع و شؤون آن افتاده و مردم را از این حقیقت حیات‌بخش محروم ساخته است همین نکته است که جلال‌الدین متذکر می‌شود.

می‌گویند: قرآن و به طور کلی دین ساخته آلام و ناگواری‌هایی است که دامنگیر افراد انسانی است.

خشونت و تلخی رویدادهای زندگانی دائماً انسان‌ها را در اندوه و وسوسه و اضطراب و ترس غوطه‌ور می‌سازد، وقتی که بشر در مقابل این خشونت و تلخی‌ها به ناتوانی خود پی می‌برد، به وسایل گوناگونی پناه می‌برد، مانند عوامل تدبیر مادی از افیون گرفته تا موسیقی و از آراستن و پیراستن موضوعات به عنوان زیبا دوستی گرفته تا هنرهای گوناگون و بالاخره عامل دین را برای خود وسیله‌ای قرار می‌دهد و از واقعیت‌ها فرار می‌کند.

(1) - شرح مثنوی، علامه جعفری: 21/11.

این داوری «ظالمانه و خائنانه» به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند؛ زیرا نخست این مسئله را باید در نظر بگیریم که فرق زیادی وجود دارد میان علت اصلی يك جریان و فایده‌ای که می توان از آن بهره برداری نمود.

شما در باغچه خانه خود گل زیبای گران قیمتی را می کارید و گریه‌ای که گرمای تابستان ناراحتش کرده از بالای دیوار سایه آن گل زیبا را می بیند و پایین می آید و در سایه شاخه و برگ گل پهن می شود و ساعتی آسایش می کند، آیا صحیح است که بگوییم:

هدف شما و علت اصلی آن که شما پولی خرج کرده و روزها و شاید ماه‌ها زحمت کشیده گل زیبایی را پرورده‌اید، همان آسایش گریه در سایه آن است؟!!

لباس‌هایی را که پوشیده‌اید برای حفظ بدن از ناملائمات جوّی است، فرض کنیم که سیل خروشان در معرض ورود به خانه شماست و شما چیزی ندارید یا آنچه دارید برای جلوگیری سیل از ورود به خانه کفایت نمی کند، مجبور می شوید که لباس‌های خود و خانواده‌تان را در جلوگیری از سیل مورد بهره‌برداری قرار بدهید.

این دو مثال اگر چه صد در صد با مسئله ما تطبیق نمی شود، ولی برای توضیح علت اصلی يك شیء و فایده عارضی آن مناسب به نظر می رسد، این حماقت که قرآن و سایر شعائر دینی و به جای آوردن دستورهای علت اصلی دین تلقی شود سابقه دیرینه‌ای دارد و در خود قرآن در چند آیه مورد توبیخ قرار گرفته است، مانند آن آیه که می گوید:

وقتی که ضرری به انسان متوجه شود، به خدا می گراید و دست به دعا بلند می کند «1».

(1) - «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَاَنَا جُنْه» یونس (10): 12.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 255

لذا جلال الدین مولوی در ابیات مورد تحلیل می گوید:

اگر تو قرآن را برای رفع ملالت خاطر می خوانی چه تفاوتی با کلیل و شاهنامه خواندن دارد؟

قرآن را برای خدا فراگیرید و برای خدا عمل کنید، تا به نقطه‌ای که برای شما معلوم کرده‌اند و آن مقام خلافت از حق است برسید، قرآن را برای کسب سعادت دنیا و آخرت بخوانید و عمل کنید، قرآن را برای رفع دردهای عقلی و روحی تلاوت کنید، قرآن را برای خدا بخوانید و برای خدا فراگیرید و برای خدا به اجرا بگذارید.

با قرآن آشنا شوید و به قرآن آگاه شوید و به آیات خدا آراسته گردید تا به مقام والای ملکوتی و الهی برسید؛ تا هستید خود را به قرآن عرضه کنید.

قرآن: کتاب هدایت، کتاب شفا، کتاب زمینه‌ساز رشد و کمال و مبین تمام مسائل مثبت و منفی است.

غرض از نزول قرآن آراسته شدن انسان به مقام شامخ انسانیت و رسیدن او به مقام لقا و وصال است.

قرآن برای بیداری قلب و توجه دادن انسان به واقعیت‌ها و متصل نمودن آدمی به ملکوت سماوات و ارض آمده است.

ادب قرائت قرآن

بر ما لازم است که به طور مستمر در ضمن قرائت قرآن با توجه به مفاهیم عالی آیات، خود را بر کتاب الهی عرضه کرده و در مقام تطبیق خود با آیات الهیه برآیم، تا اگر آنچه قرآن می‌خواهد در ما باشد، به حفظ آن بکوشیم و آنچه نمی‌خواهد اگر در ما هست به علاج آن اقدام نماییم.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 256

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می‌گوید:

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی‌شمار نایل کند، تطبیق است و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می‌کند، مفاد آن را با حال خود منطبق کند و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع نماید و امراض خود را به آن شفا دهد.

مثلاً در قصه شریفه حضرت آدم ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده‌ها و عبادت‌های طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه نتوان گذاشت.

از آیات شریفه استفاده می‌شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس:

«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»¹.

من از او بترسم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گِل آفریدی.

زد و این خودبینی اسباب خودخواهی و خودفروشی - که استکبار است - شد و نتیجه استکبار خودرأیی و استقلال و سرپیچی از فرمان دوست گشت و به این خاطر او را مطرود درگاه نمودند.

آه بر عده‌ای از ما که از اول عمر، شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متصف هستیم و در فکر آن نشدیم که آنچه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر حال از خود دور کنیم، شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد، اگر در ما باشد ما را هم نگذارد به آن پیشگاه پاك راه یابیم،

(1) - اعراف (7): 12.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 257

بترسیم از این که لعن‌هایی که به ابلیس می‌کنیم، خود در آن شریک باشیم!

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او از ملائکه الله، ببینیم چه بوده که خود نیز به قدر طاقت به آن آراسته گردیم؛ می‌بینیم اسما سبب برتری او گشت و مرتبه عالیّه تعلیم اسما تحقق به مقام اسماء الله است چنانچه مرتبه عالیّه از احصای اسما که در روایت شریفه است:

إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ أَسْمَاءً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ¹.

تحقق به حقیقت آن‌ها است که انسان را به جنت اسمایی نایل می‌کند، انسان با ارتیاضات قلبیه می‌تواند مظهر اسماء الله و آیات کبرای الهیه شود و وجود او وجود ربانی و متصرف در مملکت او دست جمال و جلال الهی باشد و در حدیث، قریب به این معنی است که:

همانا روح مؤمن اتصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید².

در هر صورت کسی که بخواهد از قرآن شریف حظ وافر و بهره کافی بردارد باید هر يك از آیات شریفه را با حال خود تطبیق کند، تا استفاده کامله کند، مثلاً در آیه شریفه سوره انفال آمده:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] «3».

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌هایشان ترسان می‌شود،

(1) - التوحید: 195، باب 29، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 219/6، باب 8، حدیث 13.

(2) - الکافی: 166/2، حدیث 4.

(3) - انفال (8): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 258

وهنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

شخص سالک باید این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است یا نه؟ آیا وقتی یاد خدا به میان می‌آید، قلبش فرو می‌ریزد و ترسناک می‌شود؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می‌شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می‌کند و اعتمادش بر خداست؟

یا در هر يك از مراتب راجل و از هر يك از این خواص محروم است؟ اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس او فرو می‌ریزد به اعمال خود نظر کند؛ انسان ترسناک در محضر کبریایی جسارت به مقام مقدسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه ننماید، اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند.

ممکن نیست قلب که نورانی باشد و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد؛ بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه‌اش نوربخش باشد و علاوه بر آن که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند به دیگران نیز نورافشانی نموده، آنها را به راه راست هدایت کند.

چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج خود را به درگاه غنی مطلق افکند و دیگران را که چون خود او فقیرند، مشکل‌گشا نداند؛ پس وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن شریف عرضه بدارد.

چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار ولا اعتبار حدیث و روایت آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آنچه مخالف آن است باطل

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 259

و زحرف شمارند؛ میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم درآید.

و چنانچه خُلق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن بود، امت هم باید خلق خود را با قرآن موافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق گردد و اخلاقی که مخالف با کتاب خداست زحرف و باطل است و هم چنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند تا به حقیقت قرآن متخلق گردد و قرآن مجید صورت باطنی او شود.

هزاران عرش در موی عیان دید

کسی کو هر چه دید از چشم جان دید

عدد گردید در گفت و زیان دید

عدد از عقل خواست اما دل پاک

چرا پس عقل احوال این و آن دید

چو این آن است و آن اینست جاوید

به چشم او نشاید جاودان دید

چو دریا عقل دایم قطره بیند

بحال بی نشانی را نشان دید

کسی کو بر احد حکم عدد کرد

کسی کو محو شد از جسم و جان دید

به جان بین هر چه می بینی که توحید

که آنجا ذره را خط امان دید

دو عالم چیست از يك سایه توست

فنا شد تا دو عالم طیلسان دید

دلی کان گنج پی برد از طلسمش

زخود گم گردی ای عطار اینجا

که تا خود را توانی کامران دید

وظایف ما در برابر قرآن

تمام افراد مسلمان از مرد و زن در برابر کتاب با عظمت الهی دارای سه مسؤولیت بسیار مهم هستند:

1- فراگیری قرآن.

2- فهم معانی و مفاهیم قرآن.

3- عمل به قرآن.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 260

1- فراگیری قرآن

از ابتدای بعثت رسول گرامی صلی الله علیه و آله تا شروع غیبت که همزمان با ولادت امام عصر - نزدیک به دویست و شصت و هشت سال - است، در این مدت پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام تا سر حد باختن جان تمام همت خود را بر تعلیم و تفهیم قرآن و زمینه سازی برای عمل به کتاب خدا صرف کردند؛ شما می دانید که هر دقیقه و ثانیه از عمر این بزرگواران برتر از تمام عالم است:

لَضَرْبُهُ عَلَى يَوْمِ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ «1».

هرآینه ضربت علی روز خندق برتر از عبادت ثقلین (انس و جن) می باشد.

يك ضربت زدن مگر چه اندازه وقت می گیرد؟ همین مقدار وقت و عمل در آن بنا به فرموده نبی اسلام صلی الله علیه و آله از عبادت ثقلین بالاتر است، دقایق عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ائمه عليهم السلام به همین میزان است و

این بزرگواران این مدت پر بها را خرج این سه برنامه با عظمت کردند؛ بر ماست که از زحمات آن عزیزان الهی قدردانی کنیم و قدردانی زحمات آنان در عمل به سه برنامه مذکور است.

روشی که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام نسبت به قرآن در میان مردم داشتند به دستور خود قرآن بود؛ قرآن است که تاکید بر تعلیم قرائت و تفهیم مفاهیم و عمل به آیات خداوندی دارد.

در آخرین آیه سوره مزمل که احتمالاً سوره سوم یا چهارم قرآن از نظر نزول است در مسئله قرائت می خوانیم:

[فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ -

(1) الاقبائل: 467.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 261

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَكْثَرُ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [«1»].

بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید. او می داند که به زودی برخی از شما بیمار می شوند، و گروهی برای به دست آوردن رزق و روزی خدا در زمین سفر می کنند، و بعضی در راه خدا می جنگند؛ پس آنچه را از آن میسر است بخوانید و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و وام نیکو به خدا بدهید و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگترین پاداش خواهید یافت و از خدا آمرزش خواهید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه کریمه دو مرتبه امر به قرائت شده و عمل به این امر مهم الهی مستلزم یادگیری ظاهر قرآن مجید است؛ روی این حساب برای کسانی که بتوانند قرآن را تعلیم بگیرند، لازم است به این مسئله توجه کنند و سپس خویش را به قرائت کتاب الهی عادت دهند.

2- فهم قرآن

و در فهم مفاهیم عالی قرآن که محصول تفکر و مطالعه در آثار اسلامی است می خوانیم:

[لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ]

(1) - مزمل (73): 20.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 262

و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثلها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

آری، کوه با اتصال به قرآن از ترس خدا خاشع و متلاشی می شد، وای بحال انسان اگر با این عقل و فطرت و وجدان در ارتباط با قرآن قرار نگیرد و در مقام فهم قرآن و اندیشه و تفکر در آن بر نیاید.

قرآن کریم به کسانی که همت خود را در فهم آیات کتاب صرف نمی کنند سخت حمله کرده و می فرماید:

[أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا] «2».

آیا در قرآن نمی اندیشند [تأقیق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد؟.

3- عمل به قرآن

و در باب عمل، سوره ای نیست مگر این که ترغیب و تشویق به عمل می کند و اساس نجات را پس از فهم قرآن عمل به قرآن می داند.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّيْ هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا] «3».

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای

(1) - حشر (59): 21.

(2) - محمد (47): 24.

(3) - اسرا (17): 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 263

شایسته انجام می دهند، مؤده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

البته عمل صالح آن عملی است که بر اساس آیات کتاب خدا و با نیت خالص از انسان صادر شده باشد.

اگر انسان به قرائت و فهم و عمل به قرآن پردازد و این روش را تا هنگام خروج از دنیا ادامه دهد فلاح و رستگاری او حتمی است.

[وَالْوِزْنُ يُوْزَنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند.

برای خدا در قیامت میزانهایی است: انبیا، ائمه، صلحا و در رأس همه آنها قرآن مجید است.

آری، در قیامت همه را با قرآن می سنجند، اگر اعمال و اخلاق آنان با کتاب خدا یکی باشد، سنگین عمل و اهل نجات و اگر مطابق نباشد، سبک عمل و اهل عذابند.

[وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ] «2».

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب این که همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان رتبه کرده] اند.

(1) - اعراف (7): 8.

(2) - اعراف (7): 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 264

قرآن، دربردارنده بهترین فرهنگ و برترین نظام

اگر کسی بخواهد به نحوی حقیقت اسلام و انسان و جهان را بشناسد، چاره‌ای جز مراجعه به کتاب الهی ندارد.

در این کتاب جاوید، آنچه آمده هماهنگ با تمام شؤون انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است.

مرا یاری آن نیست که این حقیقت را توضیح دهم؛ بیاید این مسئله را با هم از قول مفسر بزرگ قرن مرحوم علامه طباطبایی از نظر بگذرانیم که در رساله «قرآن در اسلام» در بخش اول می‌گوید:

با تأمل در چند مقدمه می‌توان معنی واقعی اشتمال قرآن مجید بر برنامه زندگی بشر را دریافت:

(نیل به سعادت هدف زندگانی انسان)

1- انسان در زندگی خود هرگز هدفی جز سعادت و خوشبختی و کامروایی خود ندارد.

«خوشبختی و سعادت شکلی است از زندگی که انسان آرزوی آن را داشته، شیفته آن است، مانند آزادی و رفاهیت و وسعت معاش و جز آن‌ها».

و چنانچه گاهی افرادی را می‌بینیم که از خوشبختی و سعادت خود روگردان می‌باشند، مانند کسی که با انتحار به زندگی خود خاتمه می‌دهد، یا از مزایای زندگی اعراض می‌کند، اگر در حال روحی‌شان دقیق شویم خواهیم دید که بواسطه عوامل ویژه‌ای، سعادت زندگی را در آنچه تعقیب می‌کنند می‌دانند؛ مثلاً کسی که خودکشی می‌کند در اثر حمله و هجوم ناملازمات، راحتی خود را در مرگ می‌بیند

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 265

و مثلاً کسی که به زهد و ریاضت پرداخته، لذا لذت مادی را بر خود تحریم می‌کند، سعادت را در شیوه‌ای که پیش گرفته می‌داند.

پس فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می باشد، خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصیب باشد یا مخطی.

(فعالیت زندگانی با برنامه)

2- فعالیت زندگی انسان هرگز بدون برنامه صورت نمی گیرد و این مسئله ای است بدیهی و اگر احیاناً خفا پیدا می کند از کثرت وضوح است؛ زیرا در يك طرف انسان با خواست و اراده خود کار می کند و در نتیجه تا کاری را به سبب شرایط موجود «کردنی» تشخیص ندهد به انجام دادن آن اقدام نمی کند، یعنی کار را به دنبال دستور علمی درونی انجام می دهد و از طرف دیگر کارهایی را که انجام می دهد برای «خود» یعنی برای رفع حوائجی که درك می کند به وجود می آورد و در نتیجه میان اعمال و افعال وی ارتباطی است مستقیم.

خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن و غیر این ها هر کدام جایی و اندازه ای دارد، در حالی لازم و در حالی غیر لازم در شرایطی نافع و در شرایطی مضر می باشد و در نتیجه انجام دادن هر کاری طبق دستوری است درونی که در درك انسان، کلیات آن ذخیره شده و به حسب انطباق به مورد، جزئیات آن تحقق می پذیرد.

هر فرد از انسان در کارهای فردی خود به منزله کشوری است که فعالیت های اهالی آن تحت قوانین و سنن و آداب معینی کنترل می شود و قوای فعال این کشور موظفند که اعمال خود را اول با دستورهای لازم الرعایه آن تطبیق نموده پس از آن انجام دهند.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 266

فعالیت های اجتماعی يك جامعه نیز حال فعالیت های فردی را دارد و پیوسته يك نوع مقررات و آداب و رسومی که مورد تسلیم اکثریت افراد می باشد باید در آن ها حکومت کند، وگرنه اجزای جامعه به واسطه هرج و مرج در کمترین وقت و کوتاه ترین فرصتی متلاشی خواهد شد.

نهایت اگر جامعه، جامعه مذهبی باشد حکومت از آن احکام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غیر مذهبی متمدن باشد، فعالیت ها از قانون پیروی خواهد کرد و اگر جامعه غیر مذهبی و متوحش باشد آداب و رسومی را که حکومت فردی و مستبد وضع و تحمیل نموده، یا مراسمی را که در اثر برخورد و کسر و انکسار عقاید گوناگون در جامعه پیدا شده اجرا خواهد کرد.

پس در هر حال انسان در فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدفی گزیر ندارد و از تعقیب هدف خود از راهی که مناسب آن است و به کار بستن مقرراتی که برنامه کار است هرگز مستغنی نیست.

قرآن مجید نیز این نظر را تأیید نموده می‌فرماید:

[وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ] «1».

برای هر گروهی قبله‌ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است؛ پس [درباره قبله، نزاع و کشمکش نکنید و به جای بحث و گفتگو] به جانب نیکی‌ها و کارهای خیر پیشی جوید.

اساساً در قرآن، دین به راه و رسم زندگی اطلاق می‌شود و مؤمن و کافر و حتی کسانی که اصلاً صانع را منکرند بدون دین نیستند؛ زیرا زندگی انسان بدون داشتن راه و رسمی خواه از ناحیه نبوت و وحی باشد، یا از راه وضع و قرارداد بشری،

(1) - بقره (2): 148.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 267

اصلاً صورت نمی‌گیرد، خدای متعال در وصف ستمگران که با دین خدایی دشمنی دارند از هر طبقه و صنف بوده باشند می‌فرماید:

[الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُوهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ] «1».

هم آنان که مردم را همواره از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهند، و ایشان به روز قیامت کافرنند.

وجه دلالت آیه این است که «سبیل الله» در عرف قرآن دین است و آیه شریفه دلالت دارد بر این که ستمکاران حتی آنان که به خدا معتقد نیستند دین خدا «دین فطری» را با صفت تحریف اجرا می‌کنند بنابراین برنامه زندگی که آنان اجرا می‌کنند دین ایشان است.

(برنامه آفرینش بهترین برنامه زندگی)

3- بهترین و پابرجاترین راه و رسم زندگی آن است که آفرینش انسان به سوی آن هدایت کند، نه آنچه از عواطف و احساسات فرد یا جامعه سرچشمه گیرد.

هر يك از اجزای آفرینش را مورد دقت و کنجکاوی قرار دهیم خواهیم دید که در هستی خود هدف و غایتی دارد که از نخستین روز آفرینش خود به سوی آن متوجه است و از مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین راهی که به آن هدف منتهی می‌شود به سوی هدف خود سیر می‌کند و در اندرون و بیرون ساختمان خود با تجهیزاتی مجهز می‌باشد که مناسب با هدف خودش و منشأ فعالیت‌های گوناگونش می‌باشد، رویه آفرینش در هر آفریده جاندار و غیر جاندار همین گونه است.

مثلاً بوته گندم از همان روز نخستین پیدایش خود که در بستر خاک با نوك

(1) - اعراف (7): 45.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 268

سرسبز خود از شکم دانه سر در می‌آورد، متوجه پیدایش يك بوته گندم دارای سنبل‌های متعدد می‌باشد و با قوایی که مجهز است اجزای عنصری را از زمین و هوا با نسبت ویژه‌ای گرفته، ضمیمه وجود خود ساخته روز به روز بزرگ‌تر و برومندتر می‌شود و از حالی به حالی و از شکلی به شکلی منتقل می‌شود تا به شکل بوته کامل دارای سنبل‌های متعدد در می‌آید و در همانجا به سیر خود خاتمه می‌دهد.

يك درخت گردو را نیز اگر مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که آن نیز از نخستین روز پیدایش متوجه هدفی مخصوص به خود می‌باشد که يك درخت گردوی برومند و نیرومند می‌باشد و برای رسیدن به آن راه مناسبی را با موجودی تجهیزات خود می‌پیماید و ملازم روش زندگی خودش بوده هرگز روزی در تعقیب هدف خود مثلاً راه بوته گندم را نمی‌رود، چنان که بوته گندم نیز در تعقیب هدف خود روزی روش درخت گردو را اختیار نمی‌کند.

(آفرینش انسان را به سعادت هدایت می‌کند)

همه انواع آفریده‌ها که جهان مشهود را تشکیل می‌دهند، محکوم همین قاعده کلیه می‌باشند و هیچ دلیلی نیست که نوع انسان از این قاعده «هر نوعی هدفی دارد که سعادتش در رسیدن به آن است و راهی مناسب تجهیزات وجودی خود به

هدف خود دارد» مستثنی باشد بلکه تجهیزات وجودی انسان بهترین دلیل است بر این که انسان نیز مانند سایر انواع آفرینش هدفی دارد که متضمن سعادت اوست و مناسب تجهیزات وجودی خود راهی به هدف و سعادت خود دارد. بنابر آنچه گذشت آفرینش ویژه انسان و هم چنین آفرینش جهان که انسان جزء غیرقابل تفکیک آن می باشد، انسان را به سوی سعادت واقعی اش هدایت می کند و مهم ترین و ریشه دارترین و پا برجاستین مقررات را که به کار بستن آن ها سعادت را

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 269

برای انسان تضمین می کند به انسان گوشزد می نماید.

خدای متعال در تأیید بحث گذشته می فرماید:

[رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى] «1».

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

و باز می فرماید:

[الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى] «2».

آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید.* و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد.

و باز می فرماید:

[وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا] «3».

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.* بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.* و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

و باز می فرماید:

(1) - طه (20): 50.

(2) - اعلی (87): 2 - 3.

(3) - شمس (91): 7 - 10.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 270

[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ] «1».

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

و باز می فرماید:

[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ] «2».

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

دین و روش زندگی پیش خدا تسلیم شدن است - در برابر اراده وی - یعنی در برابر آفرینش وی که انسان را به مقررات خاصی دعوت می کند.

و می فرماید:

[وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ] «3».

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود.

محصل آیات فوق و آیات دیگری که به همین مضمون است، این است که خدای متعال هر يك از آفریده های خود از آن جمله انسان را به سوی سعادت و هدف آفرینش ویژه خودش از راه آفرینش خودش راهنمایی می فرماید و راه واقعی برای انسان در مسیر زندگی همان است که آفرینش ویژه وی به سوی آن

(1) - روم (30): 30.

(2) - آل عمران (3): 19.

(3) - آل عمران (3): 85.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 271

دعوت می‌کند و مقرراتی را در زندگی فردی و اجتماعی خود باید به کار بندد که طبیعت يك انسان فطری به سوی آنها هدایت می‌کند، نه انسان‌هایی که به هوی و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسیر دست بسته می‌باشند.

مقتضای دین فطری (طبیعی) این است که تجهیزات وجودی انسان مُلغی نشود و حق هر يك از آنها ادا گردد و جهازات مختلف و متضاد مانند قوای گوناگون عاطفی و احساسی که در هیکل وی به ودیعه گذارده شده تعدیل شده به هر کدام از آنها تا اندازه‌ای که مزاحم حال دیگران نشود رخصت عمل داده شود.

و بالاخره در فرد انسان عقل حکومت کند، نه خواست نفس و نه غلبه عاطفه و احساس، اگر چه مخالف عقل سلیم باشد و در جامعه نیز حق و صلاح واقعی جامعه حکومت نماید نه هوا و هوس يك فرد توانای مستبد و نه خواسته اکثریت افراد اگر چه مغایر حق و خلاف مصلحت واقعی جماعت باشد.

از بحث بالا نتیجه‌گیری می‌شود که زمان حکم در تشریع به دست خداست و جز او را نشاید که تشریع قانون و وضع مقررات و تعیین وظیفه نماید؛ زیرا چنان که روشن شد، تنها مقررات و قوانینی در صراط زندگی به درد انسان می‌خورد که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشد، یعنی علل و عوامل بیرونی و درونی انسان را به انجام دادن آن دعوت نمایند و آن را اقتضا کنند، یعنی خدا آن را خواسته باشد؛ زیرا مراد از این که خدا چیزی را می‌خواهد این است که علل و شرایط انجام یافتن آن را به وجود آورده است، نهایت این که گاهی علل و شرایط طوری است که پیدایش جبری چیزی را ایجاب می‌کند، مانند حوادث طبیعی روزانه و در این صورت اراده را اراده تکوینی می‌گویند و گاهی طوری است که اقتضا می‌کند انسان عمل را از راه اختیار و آزادانه انجام دهد مانند خوردن و نوشیدن و در این صورت اراده را اراده تشریعی می‌گویند، خدای متعال در چندین جا از کلام خود می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 272

[إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ] * «1».

فرمان و حکم فقط به دست خداست.

قرآن مجید دربردارنده برنامه زندگی

پس از روشن شدن این مقدمات باید دانست که قرآن مجید با رعایت این مقدمات سه گانه، یعنی با قطع نظر به این که انسان در زندگی خود هدفی دارد که باید در راه به دست آوردن آن در طول زندگی تلاش و کوشش نماید و این فعالیت بدون برنامه نتیجه بخش نخواهد بود، ولی این برنامه را باید از کتاب فطرت و آفرینش و تعلیم الهی فرا گرفت.

قرآن مجید با توجه به این مقدمات، شالوده برنامه زندگی انسان را به این نحو تعیین کرده است:

اساس برنامه خود را خداشناسی قرار داد و اعتقاد به یگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت و پس از شناساندن خدا، معادشناسی - اعتقاد به روز رستاخیز که در آن پاداش و کیفر کردار نیک و بد انسان داده خواهد شد - را از آن نتیجه گرفت و اصل دیگر قرارداد و پس از آن پیغمبرشناسی را از معادشناسی نتیجه گرفت؛ زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی طاعت و معصیت و نیک و بد از راه وحی و نبوت صورت نمی‌بندد و آن را نیز اصل دیگر قرار داده سه اصل نامبرده:

اعتقاد به یگانگی خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد را اصول دین اسلام شمرد.

پس از آن در مرتبه تالی اصول اخلاق پسندیده و صفات حسنه مناسب اصول

(1) - انعام (6): 57؛ یوسف (12): 40 و 67.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 273

سه گانه را که يك انسان واقع بین با ایمان باید واجد آنها و متصف به آنها باشد بیان نمود و پس از آن قوانین عملی که در حقیقت حافظ سعادت حقیقی و زاینده و پرورش دهنده اخلاق پسندیده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقی اعتقادات حقه اصول اولیه می‌باشند تأسیس و بیان داشت.

زیرا هرگز قابل قبول نیست کسی که در مسائل جنسی یا در دزدی و خیانت و اختلاس مال و برداشتن کلاه مردم هیچ گونه بند و باری ندارد، صفت عفت نفس داشته باشد، یا کسی که شیفته جمع آوری مال است و مطالبات مردم و حقوق واجبه مالی را نمی دهد با صفت سخاوت متصف شود، یا کسی که به عبادت خدا نمی پردازد و هفته و ماه به یاد خدا نمی افتد واجد ایمان به خدا و روز رستاخیز و دارای سمت بندگی باشد.

پس اخلاق پسندیده همیشه با يك رشته اعمال و افعال مناسب زنده می ماند، چنان که اخلاق پسندیده نسبت به اعتقادات اصلی همین حال را دارند، مثلاً کسی که کبر و غرور و خودبینی و خودپسندی دارد، اعتقاد به خدا و خضوع در برابر مقام ربوبی را نباید از وی توقع داشت و کسی که يك عمر معنی انصاف و مروت و رحم و عطوفت را نفهمیده است، ایمانی به روز رستاخیز و قیامت نخواهد داشت.

خدای متعال در خصوص ارتباط اعتقادات حقه با عمل می فرماید:

[إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ] «1».

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

اعتقاد پاک به سوی خدا صعود می کند و عمل صالح بلندش می کند یعنی در

(1) - فاطر (35): 10.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 274

صعود اعتقاد کمک می کند.

و در خصوص ارتباط اعتقاد به عمل می فرماید:

[ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ] «1».

آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

(ریشه‌های اصلی اسلام از دیدگاه قرآن)

خلاصه این که ریشه‌های اصلی اسلام از دیدگاه قرآن مجید عبارت‌اند از:

1- اصول عقاید اسلامی، که نوعی از اصول سه گانه دین است: توحید، نبوت، معاد و نوعی عقاید متفرع بر آنها مانند لوح و قلم و قضا و قدر و ملائکه و عرش و کرسی و خلقت آسمان و زمین و نظائر آنها.

2- اخلاق پسندیده.

3- احکام شرعی و قوانین عملی، که قرآن کریم کلیات آنها را بیان فرموده و تفصیل و جزئیات آنها را به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار نموده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به موجب حدیث ثقلین که همه فرق اسلامی به نحو تواتر نقل نموده‌اند، بیان اهل بیت خود را قائم مقام و جایگزین بیان خود قرار داده است.

با توجه به این مسائل لزوم مسائل بخش قبل - یعنی وجوب فراگیری قرائت قرآن و فهم مفاهیم آیات بلند و آسمانی این کتاب و به اجرا گذاشتن آن - در همه شؤون زندگی بیشتر روشن می‌گردد.

خلاصه این که سعادت و سلامت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت در اتصال به

(1- روم (30): 10.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 275

قرآن مفهوم دارد؛ جدای از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که مبین قرآنند هیچ برنامه مثبتی در زندگی مفهوم نداشته و محال است انسان بدون چنگ زدن به این ریسمان الهی به سعادت واقعی برسد و مزه شیرین بندگی حضرت حق را درک کند.

ای خدای بزرگ! ای آن که جز سعادت و کمال انسان چیزی برای انسان نمی‌خواهی در مرحله اول عرفان نسبت به قرآن و در مرحله بعد توفیق عمل به تمام مبانی قرآن به تمام بندگان عنایت کن که محصول این عنایت عشق پرقیمت عبد به تو و علاقه او به لقای تو خواهد بود.

من نمی گویم که عاقل باش یا دیوانه باش	گر به جانان آشنایی از جهان بیگانه باش
گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو	ور وصال گنج خواهی سر به سر ویرانه باش
گر زتیر غمزه خونت ریخت ساقی دم مزن	ور به جای باده زهرت داد در شکرانه باش
چون قدح از دست مستان می خوری مستانه خور	چون قدم در خیل مردان می زنی مردانه باش
یا مسلمان باش یا کافر دو رنگی تا به کی	یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش «1»

قرآن از دیدگاه روایات

امام علی علیه السلام در «نهی البلاغه» درباره کتاب الهی نظریات بسیار عمیق و جالبی دارد که لازم است به قسمتی از آنها اشاره شود:

(1) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 276

وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغِي لِسَانُهُ وَيَبُتُّ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَعِزُّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ... «1».

کتاب خدا که در میان شماست، گوینده ای است که زبانش از گفتن حقایق خسته نمی شود و خانه ای است که ارکانش تا ابد از تند باد حوادث در امان است و عزیزی است که پیروان و یارانش هرگز شکست نمی خورند.

قرآن، کتابی است که به وسیله آن حق و حقیقت را می بینید و می گوید و می شنوید، قسمتی از آن گویای قسمت دیگر است و بعضی از آن گواه بعض دیگر، این کتاب در معارف و احکام حضرت حق اختلاف ندارد و مطیع خود را از خدا جدا نکرده، بلکه او را به صراط مستقیم هدایت می نماید.

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيِّعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ انْفَعُ الْقَصَصِ «2».

قرآن را فرا بگیرید که به حق نیکوترین گفتار است، آن را بفهمید که بهار دل‌هاست، از نورش شفا بخواهید، که علاج درد سینه‌هاست، آن را قرائت کرده و عمل کنید که پر سودترین داستان‌هاست.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْحَقِّ تَهْتَدُوا وَأَصْدِفُوا عَنْ سَمِّ الشَّرِّ تَقْصِدُوا «3».

همانا خداوند پاک کتاب هدایت کننده فرستاد، که تمام خوبی‌ها و شرور را برای رشد شما در آن بیان کرد، بیاید راه خیر را پیش بگیرید تا هدایت شوید

(1) - نهج البلاغة: خطبه 133؛ بحار الأنوار: 32/89، باب 1، حدیث 36.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 109؛ وسائل الشیعة: 167/6، باب 1، حدیث 7642.

(3) - نهج البلاغة: خطبه 166؛ بحار الأنوار: 40/32، باب 1، حدیث 26.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 277

و از جانب شر بهره‌یزید تا به یک زندگی عادلانه برسید.

خداوند، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله را فرستاد، در حالی که قرآن مجید را تصدیق کننده رسالت او قرار داد و نوری که از پی آن تمام مردم حرکت کنند تا به ساحل نجات برسند.

از قرآن آنچه می‌خواهید بپرسید، البته جوابش بر عهده من است، من به شما بگویم که چهار منفعت بسیار عظیم در اتصال به این کتاب نصیب شما می‌شود:

1- آگاهی به آینده.

2- علم به حقایق گذشته.

3- علاج دردها.

4- ایجاد نظم در شؤون حیات «1».

قرآن مجید نصیحت کننده و هدایت کننده‌ای است که گمراهی به دنبال ندارد و گوینده‌ای است که هرگز دروغ نمی‌گوید.

همنشینی با قرآن دارای دو منفعت است:

1- اضافه شدن بر هدایت.

2- کم شدن از کوری گمراهی.

با قرآن محال است دچار سختی و پریشانی شوید و بدون قرآن محال است به بی‌نیازی برسید، از این کتاب برای علاج دردها کمک بگیرید و رنج‌ها را با آن برطرف نمایید، در قرآن مجید راه علاج بزرگ‌ترین دردها که درد کفر و نفاق و کوری و ضلالت است بیان شده.

بر محور قرآن از خدا آنچه می‌خواهید بخواهید و با عشق به کتاب الهی به

(1) - نهج البلاغة: خطبه 157؛ بحار الأنوار: 23/89، باب 1، حدیث 24.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 278

حضرت او توجه کنید «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَتَبَيَّنَ مِنَ الْعَمَى وَإِسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثَرَةِ وَنُورٌ مِنَ الظُّلُمَةِ وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْزَانِ وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَرُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَيَانٌ مِنَ الْفَنَنِ وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَفِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ فَهَذِهِ صِفَةُ رَسُولِ اللَّهِ لِلْقُرْآنِ وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ «2».

امام صادق علیه السلام می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن، هدایت از ضلالت و روشنایی از کور دلی و حافظ از لغزش و نور از ظلمت و روشنایی و برطرف کننده از ناراحتی‌ها و نگاه دارنده از هلاکت و رشد از غوایت و بیانگر فتنه‌ها و رساننده از دنیا به آخرت و کمال دین شماسست، این است آنچه درباره قرآن از رسول الهی رسیده، کسی از قرآن منحرف نشد مگر این که خود را به آتش الهی رساند!

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا قرآن نور آشکار است و ریسمان محکم خدا و دستگیره نجات و درجه برتر و مافوق تمام شفاعتندگان و فضیلت بسیار بزرگ و سعادت عظمی.

آن کس که از آن نور بخواهد، خداوند به نور آن منورش کند و هر کس امورش را به آن ببندد، از مهالك حفظ می گردد و هر کس متمسك به آن شود خدایش نجات بخشد و هر کس ملازم احکامش باشد به درجه بلند می رسد و هر کس دردش را به آن عرضه کند علاج می شود و هر کس آن را بر ما سوا مقدم کند به هدایت الهی رسد

(1) - نهج البلاغة: خطبه 175؛ بحار الأنوار: 23 / 89، باب 1، حدیث 24.

(2) - الکافی: 600 / 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 26 / 89، باب 1، حدیث 28.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 279

و هر کس از غیر آن هدایت بخواهد گمراه گردد و هر کس آن را شعار و دثار خود کند به سعادت الهی رسد و هر کس آن را پیشوای زندگی و تکیه گاه خود قرار دهد، خداوندش در بهشت پناه دهد و حیاتی سالم نصیب او گرداند، به همین خاطر به قرآن گفت: «هدی».

و از طرفی قرآن برای مردم مؤمن بشارت است، بشارت برای آخرت، به این معنی که قرآن در قیامت مرد لاغر رنگ پریده ای را می آورد و به خداوند عرضه می دارد: این است آن کسی که روزش را روزه داشت و شبش را به بیداری گذراند و طمعش در رحمت تو قوی گشت و امیدش به مغفرت گشاده شد، با او با گمان من و گمان خودش معامله کن. خداوند خطاب می کند: ملك به راستش قرار بگیرد و بهشت در چپش و او را به حورالعین برسانید و پدر و مادرش را لباسی از حله بهشت بپوشانید که دنیا و مافیها در برابرش چیزی نباشد.

خلاق به آن پدر و مادر نظر می کنند و از آنان احترام می گیرند و آنان به وضع خود می نگرند و از آن کرامت تعجب کرده می گویند: خداوند! این همه عنایت نسبت به ما برای چیست؟ ما را عملی در خور این محبت و کرامت نیست؟

خداوند می فرماید: با این همه تاج کرامت از آن شماست که بیننده ای نظیرش را ندیده و شنونده ای مانندش را نشنیده و نسبت به چنین خیری کسی فکر نکرده و این همه برای این است که شما دو نفر وسیله تعلیم قرآن به فرزندان بودید و شما

او را به اسلام رساندید و با زحمت شما او عاشق محمد و علی شد و فقه آن دو را دریافت، ولایت این دو نفر واسطه قبول عمل است و دشمنی با دشمنان آنان سبب نجات.

اگر کسی از زمین تا عرش طلا پر کند و در راه خدا صدقه دهد ولی ولایت محمد و علی را نداشته باشد، هیچ عملی از او قبول نمی‌کنم.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 280

این است خبری که قرآن به آن بشارت می‌دهد و در قرآن نسبت به این حقیقت فرموده: **[بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ]** «1» که مؤمن، شیعه محمد و علی و یازده امام علیهم السلام است «2».

قرآن در آینه عرفان

در سوره مبارکه واقعه می‌خوانیم:

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] «3».

جز پاك شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

بدون شك منظور از پاكان در این آیه شریفه پاكان از خبائث ظاهر نیست که در دست نهادن به ظاهر قرآن تمام مردم عالم یکسانند، پاك از خبائث ظاهر و ناپاك هر دو قدرت دست زدن به ظاهر کتاب را دارند و منظور از مسّ کتاب در این آیه مسّ با حسّ لامسه نیست.

منظور از پاكان، پاكان از نظر عقیده، عقل، روح، نفس، اخلاق و عمل است و منظور از مسّ، مسّ با قدرت قلب و قوت روح و ادراك عقل الهی است.

مفاهیم بلند قرآن، معانی آسمانی و ملکوتی این کتاب به گونه‌ای است که جز آنان که در جهت معنویت از هر حیث پاك و منزّه‌اند به آن نمی‌رسند.

عقل مغلوب و نفس معیوب و قلب محجوب، چگونه قدرت راه یافتن به این

(1) - بقره (2): 97.

(2) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 449، حدیث 297؛ بحار الأنوار: 31/89؛ باب 1، حدیث 34.

(3) - واقعه (56): 79.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 281

بارگاه مقدس و والا را دارند؟

منافق و مغرور، متکبر و خائن، سهل انگار و سست بنیان، به چه صورت در این پیشگاه مقدس راه یابند؟

اینجا جایگاه مقربان، اصحاب یمین، سابقون، صالحون، مؤمنون، متوکلون، صابرون و مجاهدان فی سبیل الله است.

اینجا جایگاه آن انسان‌های والایی است که عمری با طاغوت درون و برون جنگیده و بر هر دو غلبه کرده‌اند.

اینجا جایگاه آن عاشقانی است که دست از ماسوا بریده و جز عشق حضرت او محوری قبول نکرده و غیر او را در زندگی حاکم نمی‌دانند. اینجا جایگاه فرزانه مردمی است که دل از غیر او پاك کرده و خویش را برای لقا و وصول آماده ساخته و حقوق حق و خلق را در حد شؤن مراعات نموده و سراسر وجود هستی و موجودیت آنان فریاد «یا الله و یا رب» می‌زند.

اینجا جایگاه والهان و عاشقان و مستان می‌عشق جناب اوست که از خود و از هستی بی‌خبر و تنها از حضرت جانان خبر دارند و با تمام وجود واله و سرگردان و غرق در حیرت و شورند.

اینجا جایگاه برافروختگان و دل سوختگان و یاران یار و ناصران حق و فقیران کوی و دردمندان جمال محبوب و مستمندان خاک حضرت جانان است؛ جای آن مردان والا و زنان ارزنده‌ای است که چهره آنان چراغ حیات و شمع وجودشان، نور راه و دل پاکشان آینه انعکاس صفات است و با تمام هستی در برابر آن جناب غرق در فکر و حیرتند.

و آوازه جمالت اندر جهان نگنجد

جانا شعاع رویت در جسم و جان نگنجد

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 282

وصفت چگونه گویم کاندل زیان ننگجد	وصلت چگونه جویم کاندل طلب نیابد
زیرا که راه کویت اندر نشان ننگجد	هرگز نشان ندادند در کوی تو کسی را
دل در حساب ناید جان در میان ننگجد	آنجا که عاشقانت يك دم حضور یابند
هم در زمان نیاید هم در مکان ننگجد	آهی که عاشقانت از حلق جان برآرند
از دل اگر برآید در آسمان ننگجد	اندر ضمیر دل ها گنجی نهان نهادی
زیرا که وصف عشقت اندر بیان ننگجد»1	عطار وصف عشقت چون در عبارت آرد

اینجا جایگاه عارفان و آگاهان و بیدارانی است که دل از هر رنگ پاك نموده و جان از هر کدورت صفا داده و نفس از هر رذیلتی پیراسته اند.

اینجا جایگاه علی علیه السلام و امثال اوست که بنابر نقل شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودة» به ابن عباس فرمود:
اگر سوره حمد را برای شما تفسیر کنم و شما تفسیر مرا بنویسید، برای حمل آن نوشته ها هفتاد شتر لازم افتد «2».

(1) - عطار نیشابوری.

(2) - بحار الأنوار: 157 / 40، باب 93.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 283

(ویژگی های قرآن در کلام عین القضاة)

عين القضاة در «تمهيدات» می گوید:

ای عزیز! از این آیت چه فهم کرده‌ای که حق تعالی می گوید:

[لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] «1».

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

و مصطفی صلی الله علیه و آله گفت:

الْقُرْآنُ غِنَى لَّاغْنِي دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ «2».

قرآن ثروتی است که بالاتر از او ثروتی نیست و هیچ فقری بعد از او نمی باشد.

ای عزیز! چون قرآن نقاب عزت از روی خود بگیرد و برقع عظمت بردارد، همه بیماران فراق لقای خدا را تبارک و تعالی

شفا دهد و جمله از درد خود نجات یابند.

از مصطفی صلی الله علیه و آله بشنو که گفت:

الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ «3».

قرآن دوا است.

(1) - حشر (59): 21.

(2) - جامع الأخبار: 40، الفصل الحادی والعشرون فی القرآن؛ وسائل الشيعة: 1/ 168، باب 1، حدیث 7646؛ بحار الأنوار: 89 / 17، باب 1، حدیث 18.

(3) - الدعوات، راوندی: 188، حدیث 521؛ بحار الأنوار: 89 / 176، باب 18، حدیث 4.

قرآن حبلی است که طالب را می‌کشد تا به مطلوب رساند، قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، در هر حرفی هزار هزار غمزه جان‌ریا تعبیه کردند، آنگه این ندا در دادند:

[وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

و پند ده؛ زیرا پند به مؤمنان سود می‌دهد.

گفت: تو دام رسالت و دعوت بنه، آن کس که صید ما باشد دام ما خود داند و در بیگانگان مرا خود هیچ طمع نیست.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] «2».

بی‌تردید برای کسانی که [به خدا و آیاتش] کافرند مساوی است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند.

هر چه هست و بود و خواهد بود، جمله در قرآن است که:

[لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ] «3».

هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [ثبت] است.

اما تو قرآن کجا بینی؟ هیاهات هیاهات! قرآن در چندین هزار حجاب است، تو محرم نیستی و اگر در درون پرده تو را راه بودی این معنی که می‌رود بر تو جلوه کردی دریغا:

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ] «4».

(1) - ذاریات (51): 55.

(2) - بقره (2): 6.

(3) - انعام (6): 59.

(4) - حجر (15): 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 285

همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.

قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود و بیگانگان را در آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که به ظاهر شنوند؛ زیرا که سمع باطن ندارند:

[إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ] «1».

بی تردید آنان از شنیدن [وحی الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند.

و جای دیگر گفت:

[وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ] «2».

اگر خدا [نسبت به پذیرفتن هدایت، شایستگی و] خیری در آنان می دید، یقیناً ایشان را شنوا [ی حقایق و معارف] می کرد.

اگر می دانستی که ایشان را سمع باید دادن، خود داده شدی اما هرگز به خاطر عناد و کبر و مادیگری صرف از بیگانگی خلاص نیابند.

دریغاً بر راه سالک مقامی باشد که چون بدان مقام رسد، بداند که همه قرآن در نقطه باء بسم الله است و یا در کسره باء میم بسم الله است و همه موجودات در نقطه باء بسم الله بیند، مثالش را گوش دار.

اگر گویی:

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ] «3».

(2) - انفال (8): 23.

(3) - بقره (2): 284.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 286

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست.

آنچه در آسمان و زمین است هر دو بگفته باشی، اما اگر هر چه در آسمان و زمین است، یکان یکان، مفرد نامش برشماری، روزگاری بی‌نهایت به کار باید، باش تا دولت دست دهد.

خود را بینی در دایره:

[إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ] «1».

یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

او محیط بنده باشد و بنده محاط او تا وجود خودبینی در نقطه‌ای که در زیر باء بسم الله است و جلالت باء بسم الله را بینی که خود را بر محرمان چگونه جلوه می‌دهد از نقطه باء اما این هنوز نامحرمی باشد، اگر جمال سین با میم بینی آن گاه بدانی که محرمیت چه باشد؟

(حقیقت حروف قرآن)

دریغاً ما از قرآن جز حروف سیاه و سپیدی کاغذ نمی‌بینیم، چون در وجود باشی جز سواد و بیاض نتوانی دیدن، چون از وجود به در آمدی، کلام الله تو را در وجود خود محو کند، آن گاه تو را از محو به اثبات رساند، چون به اثبات رسی دیگر سواد نبینی همه بیاض بینی برخوانی:

[وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ] «2».

و "امّ الكتاب" نزد اوست.

(1) - فصلت (41): 54.

(2) - رعد (13): 39.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 287

جوانمردا! قرآن را در چندین هزار حجاب به خلق فرستادند، اگر جلالت نقطه بای بسم الله بر عرش آمدی یا بر آسمانها و زمینها، در حال پست و گداخته شدن:

[لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] «1».

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثلها را برای مردم می زنیم تا ببینند.

همین معنا باشد.

نوش باد آن کس را که بیان این همه کرد و گفت:

كُلُّ حَرْفٍ مِّنَ الْقُرْآنِ فِي اللُّوحِ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلٍ قَافٍ.

هر حرفی از قرآن در لوح محفوظ عظیم تر از کوه قاف است.

این لوح خود دانی که چه باشد، لوح محفوظ دل بود، این قاف دانی که چیست؟ و القرآن المجید باشد.

(نامهای قرآن در کتاب خدا)

دریغا در هر عالم از عالمهای خدا قرآن را به نامی خوانند که در آن عالم دیگر نخوانند.

در پردهای قرآن را «مجید» خوانند که:

(1) - حشر (59): 21.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 288

[بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ] «1».

[چنین نیست که درباره قرآن می‌پندارند] بلکه آن، قرآنی با عظمت و بلند مرتبه است.

در پرده دیگر «مبین» خوانند که:

[وَكِتَابٌ مُبِينٌ] «2».

نور و کتابی روشنگر آمده است.

در پرده دیگر «عظیم» خوانند:

[وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ] «3».

و به راستی که هفت آیه از مثانی [یعنی سوره حمد] و قرآن بزرگ را به تو عطا کردیم.

در پرده دیگر «عزیز» خوانند که:

[وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ] «4».

بی‌تردید قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر.

در عالمی دیگر «کریم» خوانند که:

[إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ] «5».

یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش.

(1) - بروج (85): 21.

(2) - مائده (5): 15.

(3) - حجر (15): 87.

(4) - فصلت (41): 41.

(5) - واقعه (56): 77.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 289

در جهانی دیگر «حکیم» خوانند که:

[آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ] «1».

این آیات [با عظمت] کتاب محکم و استوار است.

قرآن را چند هزار نام است، به سمع ظاهر نتوانی شنید، اگر سمع درونی داری در عالم [حم* عشق] «2» این نامها پوشیده با تو در صحرا نهند.

دریغا مگر مصطفی صلی الله علیه و آله از اینجا گفت:

اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمِسُوا غُرَائِبَهُ.

بخوانید قرآن را و غرائب آن را تقاضا کنید.

غرایب قرآن جستن کار هر کسی نباشد، ای دوست! باش تا به کتابخانه:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي.

اولین مخلوق خداوند نور من است.

رسی، آن گاه استاد:

أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي «3».

پروردگارم مرا به ادب آراست و نیکو آراست.

قرآن را بلا واسطه بر لوح دل تو نویسد که:

[اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ] «4».

(1) - یونس (10): 1.

(2) - شوری (42): 1- 2.

(3) - بحار الأنوار: 382 / 68، باب 92، حدیث 17.

(4) - علق (96): 3- 5.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 290

بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین [کریمان] است.* همان که به وسیله قلم آموخت،* [و] به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.

در این کتابخانه بدانی که [ن وَالْقَلَمِ] «1» چیست؟

آه ای قرآن! ای کتاب عزیز حق! ای قانون اساسی حیات! ای چهره زیبای علم دوست! ای فرمان مولا! ای صحیفه نور!
ای دفتر عشق! ای چراغ راه! ای مهرجان افروز!

بیخود از باده جام و می و مینای توام

من خراب نگه نرگس شهلای توام

من به تصدیق نظر محو تماشای توام

تو به تحریک فلك فتنه دوران منی

که سراسیمه گیسوی سمن سای توام

می‌توان یافتن از بی‌سر و سامانی من

بس که حیرت زده صورت زیبای توام

اهل معنی همه از حالت من حیرانند

بس که شوریده دل از لعل شکر خای توام

تلخ و شیرین جهان در نظرم یکسان است

زیر شمشیر تو امروز فروغی می گفت

فارغ از کشمکش شورش فردی توام «2»

(1) - قلم (68): 1.

(2) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 291

قرآن، مایه سعادت دنیا و آخرت

از دامن رحمت الهی که قرآن مجید است، دست برمدارید، از این جام پر از می عشق دوست غافل مشوید، مملکت وجود خویش را با نور قرآن بیارایید، با داروی شفا بخش این داروخانه تمام امراض روحی، عقلی، اخلاقی، خانوادگی و اجتماعی و مادی و معنوی خود را علاج کنید.

آنچه مایه سعادت دنیا و آخرت شما و خانواده و اجتماع شما است، قرآن است.

با اتصال به این کتاب تمام درهای برکات آسمان و زمین به روی شما باز می شود.

برای عمر خود ارزش قایل شوید، حیف است عمری که بیش از يك بار در اختیار شما قرار نمی گیرد، صرف برنامه های باطل و بیهوده و بی نتیجه شود.

برای برزخ و قیامت و دادگاه روز محشر فکری کنید، فردا در پیشگاه قرآن مسئولیت بسیار سنگین خواهید داشت.

راهی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه جز از طریق قرآن نخواهید داشت، بهتر است برای کمال و رشد خود، از باقی مانده وقت در سایه قرآن مجید بهترین بهره را برده و با حقایق مسلم عالم آشتی کنید.

آنچه در راه خیر دنیا و آخرت و رشد و کمال و سلامت و سعادت بخواید در قرآن مجید هست، قرآن جامع حقایق و فضایل و درستی‌ها و واقعیت‌هاست.

منافع ارتباط با قرآن

نسبت به این منبع با عظمت الهی، تاجر بیداری باشید؛ نگذارید سرمایه‌ای

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 292

عظیم و ابدی از دست شما، بدون این که نفعی از آن ببرید برود، روز برزخ و ساعت قیامت دچار حسرت سنگینی
خواهید شد که راه خلاصی از آن برای شما نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام در منفعت اتصال به قرآن می‌فرماید:

در قیامت سه نوع کتاب است:

1- کتاب نعمت

2- کتاب حسنات

3- کتاب سیئات

اگر دیوان نعمت را با حسنات مقابل کنند، تمام حسنات انسان در برابر دریای نعمت‌هایی که به او عنایت شده غرق
می‌شود و گویی چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

تنها چیزی که از انسان بازمانده دیوان سیئات است، در این وقت مؤمن را جهت حسابرسی می‌خواهند، پس قرآن مجید
در نیکوترین صورت جلوی اوست، عرضه می‌دارد: ای پروردگار! من قرآنم و این بنده مومن توسل که خودش را برای
تلاوت من به رنج انداخت و شبش را با قرائت من طولانی کرد و به وقت عبادت از دو چشمش اشک بارید، از او راضی
باش آن طور که مرا راضی کرد. از طرف عزیز جبار خطاب می‌رسد: بنده‌ام! دو دست نیاز باز کن، پس وجود او را از
رضوان خود پر کرده و رحمتش را نصیب گردانده سپس می‌فرماید: این است بهشت که از آن توسل بخوان و برو، پس به
هر آیه‌ای درجه‌ای را طی می‌کند «1».

(1) - محجة البيضاء: 216 / 2، کتاب آداب تلاوة القرآن.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 293

آداب قرائت قرآن

قرائت، کار ساده و آسانی نیست، منظور از قرائت خواندن الفاظ و گذشتن نیست، بلکه منظور از قرائت هماهنگ شدن با قرآن در مدار عمل و حرکت است.

محدث خبر، فیض کاشانی از غزالی نقل می کند که قاری قرآن در قرائت کتاب خدا ده حقیقت را باید منظور داشته باشد:

- 1- فهم این که با کلام که روبروست و با نزول قرآن مجید چه عنایت و لطفی به او شده؟
- 2- توجه به عظمت متکلم، که وجود مقدس او خالق تمام هستی است و هستی با همه عظمتش در برابر او نقطه ای بیش نیست بلکه نقطه هم نیست.
- 3- حضور قلب و ترك حدیث نفس و توجه کامل به قرآن و مفاهیم بلند ملکوتی و آسمانی آن.
- 4- تدبر در آیات و مو شکافی در کلمات حضرت دوست.
- 5- تفهم واقعیات قرآن با عمق قلب و دل، به خصوص احوال انبیا و صلحا و صدیقین و مؤمنان و احوال معاندان و مستکبران و مکذبین.
- 6- خالی کردن عقل و نفس و فهم و قلب از موانع فهم کتاب با عظمت دوست.
- 7- تخصیص، به این که به طور جدی تصور کند که قرآن با تمام اوامر و نواهی به خصوص او نازل شده و مقصودی جز او نبوده.
- 8- تأثر، و آن اثر گرفتن قلب او از واقعیت ها و حقایقی است که قرآن ناطق به آن است.

9- ترقی، و آن این است که قرآن را از زبان صاحب قرآن بشنود نه از جانب زبان و صوت خودش و حالش به وقت قرائت حال ابتهال و سؤال و تضرع باشد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 294

10- تبری، و مقصود از آن تحقق به حقیقت لا حول ولا قوة الا بالله است و این که هر گاه آیات مربوط به شایستگان از عباد خدا را خواند خود را جزو آنان نداند و چون درباره مجرمان و گنهکاران آیه خواند، به حقیقت خویش را از گروه آنان شمرده و در پیشگاه او سر عجز و تقصیر و فقر و مسکنت فرود آورد «1» و به درگاه حضرت او عرضه بدارد:

الهی دلی ده که جای تو باشد	لسانی که در آن ثنای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم	که سعیم وصول لقای تو باشد
الهی چنانم کن از عشق خود مست	که خواب و خورم از برای تو باشد
الهی عطا کن به فکرم تو نوری	که محصول فکرم دعای تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش و قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی	که بینایش از ضیای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که دایم سرم را هوای تو باشد «2»

تا اینجا تفسیر و توضیح شش مسئله‌ای که در جمله اول روایت آداب قرائت قرآن بود یعنی:

1- قرائت

2- خضوع

3- رقت قلب

4- حزن و ترس در هنگام قرائت

5- حرمت سبک انگاشتن حق

6- خسارت سنگین در عدم توجه به قرآن

(1) - محجة البيضاء: 234 / 2، کتاب آداب تلاوة القرآن، باب 3.

(2) - طوطی همدانی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 295

به اتمام می‌رسد برای یادآوری برنامه‌ها لازم است به ترجمه جمله اول اشاره رود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کسی که قرآن بخواند ولی وجودش در برابر خدا تواضع نکند و قلبش با اتصال به کتاب خدا رقت نیابد و حزن و ترسی از آیات حق در درونش ظاهر نگردد، عظمت حضرت حق را سبک شمرده و دچار خسران آشکار شده است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 296

[فقاری القرآن يحتاج إلى ثلاثة أشياء قلب و بدن فارغ و موضع خال فإذا خشع لله قلبه فر منه الشيطان الرجيم قال الله تعالى فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم]

شرایط قاری قرآن

بر تمام عباد حق، واجب عینی است که در شبانه‌روز، ده مرتبه حمد و یکی دیگر از سوره‌های قرآن را قرائت کنند.

و این قرائت در ارتباط با نماز است و قاری اگر بخواهد بر اساس خواسته حق، به قرائت قرآن اقدام کند، به فرموده حضرت صادق علیه السلام باید سه واقعیت را مراعات کند:

1- قلب خاشع.

2- بدن آسوده.

3- جایی که حواس و مشاعر آزاد از تشویش و اضطراب باشد.

1- خشوع قلب در قرائت

خشوع قلب که تواضع و تسلیم بودن او در برابر خداست و ترس او از مقام و عذاب حق با معرفت نسبت به حضرت او به دست می‌آید و این معرفت از طریق قرآن و آثار عترت قابل تحصیل است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 297

2- فراغت در قرائت

بدن آسوده با مراعات بهداشت تن و روان به دست می‌آید؛ اگر انسان مراعات قواعد بهداشت تن و روان را ننماید، در عبادت نشاط و حواس جمع نخواهد داشت و به خصوص موفق به قرائت و فهم واقعی قرآن نخواهد گشت.

3- محل قرائت

محل قرائت قرآن هم باید خالی از کشش‌های مادی و شیطانی و غریزی باشد که در میان جمع این کشش‌ها و عوامل، امکان قرائت قرآن، به نحوی که حضرت او خواسته وجود ندارد، جایی که از هر گوشه آن صدایی بلند و عاملی انسان را به سوی خود می‌کشد، جای قرائت قرآن و به عبارت دیگر خواندن نماز نیست.

بهترین محل برای قرائت واقعی مساجد است؛ بهترین مسجد نیز آن مسجدی است که از زر و زیور و آرایش‌های فریبنده و جلب‌کننده حواس، خالی است.

برخی از مساجد از نظر ساختمان برون و درون و زینت و آرایش و جمال و جلال ظاهر، آدمی را به یاد ساختمان‌های مادی‌گرایان و اهل دنیا می‌اندازد و در تمام وقتی که انسان در نماز است، به جای یاد خدا، به فکر آرایش و زیور محراب و در و دیوار و وضع مسجد است.

مسجد در زمان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله، عبارت از يك زمین محصور بود و هیچ‌گونه زر و زیور و آرایش در آن وجود نداشت.

در مسجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا کرده بود، جز ریگ بیابان فرش نداشت و جز آسمان برای آن سایبانی نبود.

در همان مسجد بود که مردان و زنان بزرگی به جامعه انسانیت تحویل داده شد

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 298

و همانجا بود که نور اسلام به تمام کره زمین تابید و تمام امور مسلمانان از سیاست و قضا و اقتصاد و امور خانوادگی و اجتماعی، سرچشمه گرفت و فیوضات الهی از آن مکان شریف بود که بر روح و جان و نفوس مستعد تابید و از تابش آن کسانی به وجود آمدند که فخر کائنات شدند.

فرار شیطان از قلب خاشع

در اینجا حضرت صادق علیه السلام به يك نکته عملی بسیار مهم اشاره می فرمایند و آن این که چون قلب دارای حالت خشوع شد، شیطان که عبارت از هر گونه شر درونی و برونی است، با تمام وجود از انسان فرار می کند، گویی قلب خاشع همانند شهاب ثاقبی است که شیاطین از ترس آن به آسمان نزدیک نمی شوند و اگر به خود جرأت نزدیک شدن بدهند، بر اثر آن با تمام وجود فرار می کنند.

[إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ* وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ* لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفْقَدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ* دُخُورًا وَ هُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ] «1».

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم،* و آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کردیم،* آنان نمی توانند به سخنان فرشتگان بسیار مکرم و شریف گوش فرا دهند، و [هرگاه به گوش دادن برخیزند] از هر سو [شهاب] به سویشان پرتاب می شود،* تا با خفت و خواری رانده شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است.

آری، نماز، آسمان معنوی الهی است و قلب خاشع کوکب آن آسمان است، با

(1) - صفات (37): 6- 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 299

بودن این کوکب و این شهاب ثاقب شیطان از دسترسی به قاری قرآن و خواننده فاتحه الكتاب که اصل نماز است محروم است و چنانچه بخواهد به نمازگزار، جهت بر هم زدن نماز او و خبرگیری از حقیقت نماز و به هم زدن آن حقیقت، نزدیک شود، خشوع قلب هم چون شهاب ثاقب او را از نمازگزار و دسترسی به حقیقت نماز رجم می نماید؛ به همین خاطر خداوند متعال در قرآن مجید فرموده:

زمانی که مشغول قرآن خواندن شدی از شیطان رانده شده به حضرت حق پناه ببر.

با توجه به حقایقی که در این چند سطر خواندید، معلوم می شود که استعاذه به زبان تنها نیست و پناهگاه و حصن حصین الهی فقط به گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست بلکه این پناه باید پناه عملی باشد، به این معنی که در وجود انسان، باید خلوص، تواضع، خشوع، معرفت، عشق، توجه، انکسار، فقر و ذلت تجلی کند که این تجلی همان پناهگاه است و چون در این سنگر قرار گرفت، بدون شك دست شیطان از دسترسی به او مخصوصاً به وقت نماز کوتاه می گردد. وقتی با زبان می گویی پناه می برم به خداوند از شیطان رجیم، اگر بخواهی گفتارت مساوق با حقیقت باشد، باید عملاً برای قرار گرفتن در پناهگاه حرکت کرده و خویش را در حالتی که از دسترس شیطان بیرون است قرار دهی که هر چه به خدای متعال نزدیک شوی، به همان نسبت شیطان از تو دور شده و فاصله می گیرد.

اما اگر آراسته به آن واقعیت ها نباشی، پس از تکبیرة الاحرام هزاران بار هم بگویی: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»، اثری نداشته و نماز و قرائت از دستبرد او در امان نخواهد ماند.

آری، خداوند مهربان از باب لطف و عنایتی که به انسان دارد وسایل هدایت و کمال را در هر جهت برای انسان فراهم آورده و او را برای دور کردن خطرات، به خصوص از شؤون معنوی به انواع وسایل مجهز نموده است، این انسان است که

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 300

با شوق و جدیت باید خود را به نور هدایت برافروزد و به طور دائم برای راندن خطر دست به اسلحه باشد و با توفیق و عنایت حضرت حق، زمین وجود خود را برای پدید آمدن محصولات الهی و فیوضات ربانی مستعد و آماده نگاه دارد و از این که به دست شیاطین این زمین پریکت تبدیل به شوره زار گردد، سخت مراقبت نماید که زمین شوره سنبل بر نیارد.

عارف خبیر، مرحوم ملا احمد نراقی چه نیکو فرموده:

لیک می باید زمین از شوره پاک	هم نظر باید زمهر تابناک
تخم گر در شوره زاران کاشتی	بالله ار یک حبه زان برداشتی
ور بریزی تخم را در سایه ای	نی از آن سودی بری نی مایه ای
معجز احمد که مه را می شکافت	در دل بوجهل جاهل ره نیافت
جمله قرآن را به آواز بلند	خواند بر او و زحاک آن را نکند
جلوه اش افکند لیکن بی سخن	شور در جان او پس اندر قرن
جذبه اش سلمان به سوی خویش خواند	جانب یثرب ز اصطخرش دواند

تصفیه دل

دل، وقتی در تصرف دشمن خدا باشد، چه دشمن درونی، چه دشمن بیرونی، رسیدن به حقیقت محال و دست یافتن به ملکات الهیه غیر ممکن و آدمی از بهره گیری از فیوضات ربانی محروم و از چشیدن شیرینی حقایق، به خصوص واقعیت های عبادت علی الخصوص نماز و سوره حمد ممنوع است.

اگر می خواهید به بزم دوست راه پیدا کنید، اگر می خواهید از می عشق او بنوشید، اگر میل دارید، آن حضرت شما را به پیشگاه قدس راه دهد، خانه او را که دل شماست از دست دشمن او بگیرید، تا هم چون باز شکاری، به شکار وصل او به پرواز آید.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 301

از او بخواهید که برای نجات دل شما از دسترس شیطان و دخالت طالوت و تصرف ابلیس به شما توفیق داده و در این مهم شما را یاری و مدد کند.

به قول فیض کاشانی آن شوریده شیدا:

از می روحانیانش ساغر سرشار ده	یا رب این مهجور را در بزم وصلت بارده
راه بنما سوی قدسم عیش بی آزار ده	دل به جان آمد مرا زین عالم پر شور و شر
یا رب این سیلاب خون را ره به دریا بار ده	سخت می ترسم که عالم گردد از عشقم خراب
یا دلم خوش کن به وعدی یا به وصلم بار ده	در فراغت مُردم ای جان جهان رحمی بکن
جان لاغر را بیور شیوه این کار ده	دل همی خواهد که قربانت شود در عید وصل
فیض را الهام حق کن طاقت گفتار ده	یا رب آن ساعت که از دهشت زبان ماند زکار

بدان که، دل آدمی را يك روی وی در عالم روحانیت است و يك روی در عالم جسمانیت، تا هر مدد و فیض که از روح می‌ستانند در آن عالم قسمت کند، چه از دل به هر عضوی عرقی پیوسته است، تا مدد فیض روح به جمله اعضا برسد و حس و حرکت یابد و اگر فیض روح به يك عضو نرسد، به سبب سدهای که در آن عرق که مجاری فیض است پدید آید، آن عضو از حرکت فرو ماند و مفلوج شود و اگر این سده در دل پدید آید و فیض روح يك طرفه العین از دل منقطع شود قالب از کار فرو ماند و حیات منقطع گردد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 302

و دل موصوف می‌شود به صفات روح، یعنی حیات و علم و بصر و سمع و دگر صفات و استعداد آن دارد که اگر تصفیه یابد بر قانون طریقت، محل استوای صفت روحانیت شود و چون پرورش و تصفیه و توجه به کمال رسد، محل ظهور تجلی جمله صفات الوهیت گردد، با آن که جمله کائنات در مقام پرتو تجلی، نوری از انوار و صفتی از صفات حق نتواند بود.

اما آن که دل چیست و تربیت و تصفیه او به چیست و کمال او در چیست؟

حواس دل

بدان که، دل را صورتی هست و آن است که مضغه خوانند و او گوشت پاره‌ای است صنوبری در جانب پهلوی چپ زیر سینه که جمله حیوانات را هست و او را جانی است روحانی که عقل نتیجه آن و آن مخصوص انسان است.

و دل را صلاحی و فسادی هست، صلاح او در صفای اوست و فساد او در کدورت او و صفای دل در سلامتی حواس اوست و کدورت او در بیماری و خلل حواس او.

زیرا که دل را پنج حاسه است، چنان که قالب را، چنان که صلاح تن در سلامتی حواس او می‌باشد، تا همگی عالم شهادت را بدان پنج حس ادراک نماید، هم چنین دل را پنج حس می‌باشد، اگر آن‌ها به سلامت باشند جملگی عالم غیب را از ملکوتیان و روحانیات بدان ادراک می‌نماید.

چنان که دل را چشمی است که مشاهدات غیبی به او می‌بیند و گوش‌ی که استماع کلام اهل غیب و کلام حق بدو می‌کند و مشامی دارد که روائح غیبی به او استشمام کند و گامی دارد که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد و هم چنان که حس لمس قالب را در همه اعضاست بالجمله اعضا را ملموسات

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 303

منتفع می‌گردد، دل را عقل بدان نهج است، تا به جملگی دل به واسطه عقل از کل معقولات نفع می‌برد.

پس هر که را این حواس دل به سلامت نیست، فساد دل او را در آن است و هر که را در حواس دل خلل هست دوزخ و درکات وی از برای اوست که:

[وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] «1».

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن

[سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

اطوار دل

و دل را اطوار مختلف است که:

[وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا] «2».

در حالی که شما را مرحله به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و.] آفریده است.

طور اول: دل را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است.

(1) - اعراف (7): 179.

(2) - نوح (71): 14.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 304

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] «1».

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است.

و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر است که:

[وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ] «2».

ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.

و محل وساوس شیطان و تسویلات نفس، صدر است که:

[يُؤْسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ] «3».

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

و صدر پیوست دل است و اندرون دل اینها راه نیست؛ زیرا که دل خزینه حق است و آسمان صفت است، اینها را به آنجا راه نیست کما قال:

[وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ] «4».

و آن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم.

طور دوم: از دل را قلب خوانند و آن معدن ایمان است که:

(1) - زمر (39): 22.

(2) - نحل (16): 106.

(3) - ناس (114): 5.

(4) - حجر (15): 17.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 305

[كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ] «1».

اینانند که خدا ایمان را در دلهایشان ثابت و پایدار کرده.

و محل نور عقل است به مفاد:

[هُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا] «2».

برای آنان دلهایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند.

طور سوم: شغاف است و آن معدن عشق و محبت و شفقت است بر خلق:

[قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا] «3».

که عشق آن نوجوان در درون قلبش نفوذ کرده.

و محبت خلق از شغاف نگذرد.

طور چهارم: فؤاد است و آن معدن مشاهده و محل رؤیت است که:

[مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى] «4».

آنچه را دل [پیامبر] دید [به پیامبر] دروغ نگفت.

طور پنجم: را حبة القلب گویند که معدن محبت حضرت عزت است و خاص آن محبت راست که محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست.

در این سر بیش از این سودا نگنجد

هوای دیگری در ما نگنجد

طور ششم: را سویدا گویند و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است، ومنبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم اسما:

(1) - مجادله (58): 22.

(2) - حج (22): 46.

(3) - یوسف (12): 30.

(4) - نجم (53): 11.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 306

[وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] «1».

و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

و در وی انواع علوم کشف شود که ملائکه از آن محرومند.

اگر کرده غمت غارت هوش دل ما درد تو شده خانه فروش دل ما

سری که مقدسان از آن محرومند عشق تو فرو کوفت بگوش دل ما

طور هفتم: را مهجة القلب گویند، در آن معدن انوار تجلی‌های صفات الوهیت است و سر:

[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ] «2».

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم.

این است و این جنس کرامت با هیچ نوعی از انواع موجودات نکردند.

پس تمامی صحت و سلامت و صفای دل در آن است که به کلی از آفت بیماری:

[فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ] «3».

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است.

خلوص یابد و همگی آن اطوار سر بر خط عبودیت نهند و هر طور به خاصیت آن معنی که در آن مودع است مخصوص گردد، بر وفق فرمان و طریق متابعت و چنان که قالب را هفت عضو است و بر هفت سجده فرموده‌اند که:

امِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ.

مأمورم که بر هفت عضو سجده کنم.

(1) - بقره (2): 31.

(2) - اسراء (17): 70.

(3) - بقره (2): 10.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 307

دل را نیز سجده بر هفت طور واجب است و سجده اول آن است که روی از همه مخلوقات بگرداند و از تمتعات دنیوی و اخروی اعراض کند و به همگی وجوه متوجه حضرت شود و از حق جز حق هیچ نطلبد «1».

ما زدوست غیر از دوست مقصدی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

بستن درهای ورود شیطان

شیطان و عوامل ضد الهی و انسانی برای دست یافتن به انسان و از دست گرفتن سرمایه‌های معنوی او و نابود ساختن قوا و استعدادهای الهی‌اش و زیر صفر بردن اعتبار و ارزش خدایی‌اش، راه‌های گوناگون دارند که خود انسان علت باز بودن آن راه‌هاست که با توفیق حضرت محبوب و رعایت قواعد الهیه راه‌های نفوذ دشمنان دیرینه سد خواهد شد.

راستی! نسبت به خود آسوده نباشید و از شرور و فتن و علل اغوا و وسوسه غافل نباشید که تا زنده‌اید خطر بر شما نزدیک است و بر شماست که همیشه در حالت دفع خطر باشید، راه دفع تمام خطرات ابلیسی و شیطانی و طاغوتی پناه بردن به خداست که اگر عملاً پناه ببرید از خطر در امان خواهید بود، گفتن «اعوذ بالله» و این‌گونه استعاذه را چندان قدرتی و کمالی نیست، استعاذه حقیقی آن است که هر در ورود آن دیو و طریق اغوا و اضلال او بازشناسی و از هر راه که قصد تو کند سر راه در وی دربندی.

(1) - عوالی الآلی: 35 / 2، حدیث 87؛ مراحل السالکین: 61.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 308

راه‌های نفوذ شیطان

اریاب مجاهده که عنان اختیار از دست این مکار برده‌اند، فرموده‌اند که او از ده باب درمی‌آید.

اول: از باب حرص و آن را به قناعت می‌توان بست و کریمه:

[وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا] «1».

و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست.

را نصب العین خود ساخت.

دوم: از باب طول امل درمی‌آید و آن را به خوف از موت می‌توان مسدود کرد و التجا به کریمه:

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] «2».

هر کسی مرگ را می‌چشد و بدون تردید روز قیامت پاداش‌هایتان به طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت درآورند مسلماً کامیاب شده است و زندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست.

سوم: از ممر طلب راحت و نعمت در می‌آید و آن را به زوال نعمت و یاد کردن صعوبت و سختی حساب مقابله می‌توان کرد و تأدیب او به وعید:

[ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] «3».

(1) - هود (11): 6.

(2) - آل عمران (3): 185.

(3) - حجر (15): 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 309

بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند، و آرزوها، سرگرمشان نماید؛ سپس [حقانیت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

اینان را به خورد و خواب طبیعی و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیایی آنان را غافل کند پس زود است که نتیجه کامرایی بیهوده و بی ثمر خویش را ببابند.

چهارم: از ممر عجب و خودبینی در می آید و آن راه را به خوف از عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت از آیات:

[يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ عَنِ النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ* وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُنَادُونَ عَنِ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُوذٍ] «1».

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند.* اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند، برای آنان در آنجا ناله های حسرت بار و عریده و فریاد است.* در آن تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد.* اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

(1) - هود (11): 105 - 108.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 310

پنجم: دخل و تصرف وی از ممر استخفاف برادران مؤمن است، آن را به رعایت حرمت و مبادرت ایشان قلع باید نمود.

ششم: عبور او از راه حسد است، آن را به رضا دادن به قسمت الهی و عدل در حکم او باید مقابله نمود و استدلال به آیات شریفه سی و دوم تا سی و نهم سوره مبارکه زحرف باید نمود آنجا که می فرماید:

آیا آنان که راضی از اوضاع عادلانه جهان نیستند، باید رحمت و عنایت خدای را تقسیم کنند! در صورتی که ما خود معاش حیات و روزی آنان را در دنیا تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعض دیگر به انواع عنایات برتری داده تا با کمک‌گیری از يك دیگر چرخ زندگی بگردد و رحمت الهی از آنچه جمع می‌کنند بهتر است.

مردم يك نوع و يك رشته و امتند، چند روزی در این دنیا هستند و به اندازه معیشت در اختیار آن‌هاست، اگر نه این بود که مردم يك امتند، ما آنان که به حق کافر می‌شدند، «از پستی دنیا و بی‌قدری آن به مال فراوان» سقف خانه‌هایشان را از نقره خام قرار می‌دادیم و چندین طبقه که با نردبان بر سقف بام روند.

و نیز بر منازلشان درهای بسیار (کنایه از وسعت خانه) و تخت‌ها که بر آن تکیه زنند و عماراتشان را به زر و زیور می‌آراستیم ولی این‌ها همه متاع پست و فانی دنیا است، اگر دارای ارزش بود بر آنان آن می‌کردیم که گفتیم:

هر کس از یاد خدا رخ برتابد شیطان را برانگیزیم که یار و همنشین او باشد.

آری، تمام متاع دنیا در نزد خدا بی‌ارزش است، اگر همه آن هم بر فرض نزد يك نفر باشد، ارزش حسد ورزیدن و این که شیطان همنشین دل انسان گردد، ندارد.

شیاطین، مردم را از راه خدا بازدارند و به گمراهی افکنند و آنان پندارند که به راه درست می‌روند.

تا زمانی که از دنیا به سوی ما باز آیند، آن گاه با حسرت گوید: ای کاش میان من

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 311

و آن شیطان فاصله‌ای به دوری مشرق و مغرب بود که او برای من همنشین و یار بسیار بدی بود.

آن روز حسرت و پشیمانی برای شما سودی ندارد؛ زیرا در دنیا از حدود الهی تجاوز کردید و امروز با شیاطین در عذاب دوزخ شریک هستید.

هفتم: از راه ریا و سمعه و طلب خودنمایی در می‌آید و آن طریق را به اخلاص در اعمال باید گرفت و اعتماد بر کریمه:

[وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] «1».

و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

هشتم: از راه بخل در می آید، دل را به فنای: ما فی ایدی النَّاسِ یَنْفَعُ «2».

قرار باید داد و به بقای:

[ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ] «3».

آنچه [از پاداش و ثواب] نزد خداست، باقی می ماند.

اقرار باید کرد.

نهم: کبر و آن را بقوت بازوی تواضع مسدود باید ساخت و به حکم:

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ] «4».

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است.

(1) - كهف (18): 110.

(2) - آنچه در دست انسان است تمام می شود.

(3) - نحل (16): 96.

(4) - حجرات (49): 13.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 312

بزرگی و کرامت را در تقوا باید دانست.

دهم: آمد و شد او از راه طمع است، پس دست طمع از خلق کوتاه باید ساخت و روی همت بر خزانه کرم نامتناهی الهی باید آورد و آیت عالی رایت،

[وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] «1».

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می‌دهد.* و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد.

را بدرقه راه و اعتماد کار خود ساخت.

حاصل آن که: از برای اهل هوش و بصیرت چه در وقت قرائت قرآن و چه در غیر وقت قرائت، بستن راه‌های مدخل آن غاوی مغوی به تذکار آیات قرآنی و مواعظ سبحانی با توفیق ربانی سهل است.

فوائد استعاذه

این مسئله را می‌دانید که شیطان از ابتدای به وجود آمدن انسان، همراه با اعوان و انصارش، برای گمراهی و جدایی انسان از حقایق، بر سر راه انسان نشست و در زمینه دشمنی با انسان از هیچ برنامه‌ای فروگذار نکرده و قصد محبت به انسان و آشتی با او را تا روز قیامت ندارد.

انسان اگر در تمام جوانب حیات، در پناه خدا نباشد و در پناه حضرت او نرود، از خطر مصون نمانده و از شرّ ذی‌شر در امان نخواهد بود.

به همین خاطر، حضرت حق و تمام انبیا و امامان و اولیا، به انسان سفارش اکید دارند که در تمام شؤون حیات، خویش را در پناه حضرت او قرار دهد که این دشمن

(1) - طلاق (65): 2 - 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 313

و اعوان و انصارش را به پناهگاه الهی راهی نیست و پناهگاه خداوند و قرقگاه حضرت او عبارت است از ایمان، تقوا، حیا، عفت، معرفت، عبادت، ریاضت، مجاهده و...

چون با زبان گفتی: «اعوذ بالله» عملاً هم این معنا را به ظهور برسان که بدون شك در پناه او خواهی رفت و از ضربه‌های مهلك شیاطین درونی و برونی در امان خواهی بود.

از ابن عباس مرویست اجلال قرآن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ومفتاح آن «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

استعاذه در کلام بزرگان

عارفان گفته‌اند:

این حقیقت یعنی استعاذه - البته حقیقت عملی آن - وسیله مقربان و نزدیکان و ملجأ و ملاذ هاریان و فرار کنندگان و سرور و انبساط محبان و دوستان و امثال اوامر رب العالمین و خدای جهانیان است و این همه جز عملاً میسر نیست و نظر بزرگان از فقها و اولیا و عرفا در مسئله استعاذه جز این نیست.

شهید ثانی در کتاب «اسرار الصلاة» و مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در رساله «ترجمة الصلاة» می‌فرمایند:

استعاذه فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دل است از غبار اغیار و صفا دادن آن از برای درآمدن یار.

به قول عارف نیشابوری:

زکفر زلف ایمان برفشاند

دلی کز عشق تو جان برفشاند

صد و يك جان به جانان برفشاند

دلی باید که گر صد جان دهندش

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 314

ولی صد جان پنهان برفشاند

نیارد کار خود يك ذره پیدا

هزاران ساله درمان برفشاند

اگر يك ذره درد عشق یابد

و مثل کسی که استعاذه می‌کند، ولی خاطرش متعلق است به غیر حق و در دلش فکرهای نفسانی و وساوس شیطانی است، مثل کسی است که بر در قلعه محکمی ایستاده و حیوانی هیولا و درنده متوجه اوست که به او حمله کند و او به

زبان گوید پناه می‌برم از شر این حیوان به این قلعه محکم اما بر جای خود ایستاده و به درون قلعه نمی‌رود تا از شر آن دشمن در امان بماند، این‌گونه استعاذه که لقلقه زبان است، دردی دوا نکرده و از هیچ شری انسان را در امان نمی‌برد.

حقیقت استعاذه

اول: امثال فرمان حق است، آن مقدار مبالغه که در مطاوی کلمات نورانی قرآن به جهت تسبیح واقع شده، در باب استعاذه به همان ترتیب دستور صادر گشته، مثلاً کلمات تسبیح را به چهار نوع ذکر می‌کند:

مصدر: چون «سُبْحَانَ رَبِّكَ».

ماضی: چون «سَبَّحَ لِلَّهِ».

مضارع: چون «يُسَبِّحُ لِلَّهِ».

امر: چون «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ».

هم چنان کلمات منظومی بر استعاذه با وجوه اربعه مذکور است.

مصدر: چون «مَعَاذَ اللَّهِ».

ماضی: چون «عُذْتُ بِرَبِّي».

مضارع: چون «أَعُوذُ بِاللَّهِ».

امر: چون «اسْتَعِذْ بِاللَّهِ».

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 315

دوم: استعاذه سبب معرفت به دو حقیقت است، پی بردن به عجز نفس و آگاهی به عزت و قدرت کامله ربانی.

سوم: استعاذه انتساب و تشابه است به دوستان، جهت آن‌که محبان حق جل و علا از انبیای عظام چون نوح و یوسف و موسی و حضرت مصطفی و هم چنین بندگان مقرب خداوند مانند زن عمران و حضرت مریم استعاذه نمودند و با ظهور این حقیقت در تمام شؤون زندگی از خطر شیاطین انسی و جنی در امان ماندند و در نتیجه حضرت نوح به سلامت و

حضرت موسی به کرامت و حضرت یوسف به عصمت و زن عمران به اجابت و حضرت مریم به بشارت و حضرت ابراهیم به دوستی و خلت و حضرت مصطفی به شفاعت نایل گردیدند.

چهارم: استعاذه دعایی است به اجابت مقرون چنان که مادر مریم گفت:

[وَاِيَّيْ اُعِيْذُهَا بِكَ] «1».

و او و فرزندانش را از خطرات مهلك و وسوسه‌های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می‌آورم.

و این به قبول مقرون افتاد.

[فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ] «2».

پس پرودگارش او را به صورت نیکویی پذیرفت.

پنجم: استعاذه سبب ایمن شدن از آفت‌هاست، چنان که اگر مخلوقی، مخلوقی را ملجأ و ملاذ سازد و اگر کسی به اهل قدرت و جاه پناه برد، آن کس از روی حمیت او را به حمایت گیرد، خداوند کریم به طریق اولی، اگر بنده‌ای از روی عجز

(1) - آل عمران (3): 36.

(2) - آل عمران (3): 37.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 316

و اخلاص به او پناه برد، پناهش می‌دهد و از شر شیطان مصونش می‌فرماید.

در این مسئله بسیار مهم به يك نکته باید توجه داشت و آن این که، همان طور که برای تشریف به حضور بزرگان تشریفات خاصی، از قبیل لباس مخصوص و تحصیل اجازه و تعیین وقت و غیره لازم است، برای حضور در پیشگاه رب‌الاریاب و ملك الملوك نیز علاوه بر طهارت لباس و تن، طهارت روح و نفس و دل می‌باید، از این جهت است که هنگام قرائت قرآن، به خصوص خواندن سوره حمد در نماز، امر آمده که:

[فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ] «1».

از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

یعنی دل و جان و عمل خود، با آراستن به حقایق الهی پاک کن که از گرو شیطان بیرون آمده و از قیود او خلاص گردی و به مقام با عظمت آشنایی رسی که چون آشنا شدی، به دربار او راه یابی، بدون این که سگ های اطراف درگاه به تو حمله آرند که سگ های اطراف پیشگاه سلطان را با آشنایان کاری نیست و جرأت حمله بر دوستان و محبان را ندارند. مگر در قرآن نخوانده ای که حضرت رب العزه به این سگ هار رانده شده فرمود:

[إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ] «2».

قطعاً تو را بر بندگانت تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

اما دیگران را که به انواع معاصی آلوده اند و با اعمال زشت و صفات ناپسندیده موصوفند، جرأت پیش رفتن به پیشگاه او نباشد، مگر این که از روی اخلاص به

(1) - نحل (16): 98.

(2) - حجر (15): 42.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 317

درگاه خداوند بی نیاز، برای خلاصی از قیود اخلاق رذیله و افعال ذمیمه و تسویلات شیطانی و شهوات نفسانی استعاده کنند.

شیطان، در کلام صدر المتألهین

صدر المتألهین، آن فیلسوف گرانقدر، می گوید:

شیطان با این که به محضر حضرت آدم ابوالبشر سوگند یاد کرد که نسبت به او ناصح و خیراندیش است، چنان که خداوند عزوجل در قرآن حکایت می کند:

[وَقَاَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ] «1».

و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقیناً من برای شما از خیر خواهانم [و قصد فریب شما را ندارم].

ولی آنقدر سعی و کوشش کرد تا او را از بهشت بیرون کرد، پس در حق اولاد او که به عکس قسم خورده که آنها را گمراه و اغوا خواهد کرد چنان که حق از قول او می‌فرماید:

[فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ] «2».

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم.

چه خواهد کرد؟

استعاذه، در کلام فخر رازی

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید:

(1) - اعراف (7): 21.

(2) - ص (38): 82.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 318

اعوذ بالله سیر و سلوك از خلق به خالق و از ممکن به واجب است، کلمه اعوذ اشاره به عجز و فقر و احتیاج تام است و کلمه بالله اقرار و اعتراف به دو امر است، یکی این که خداوند قادر و توانا است به اعطای کل خیرات و دفع جمیع آفات و دیگر آن که جز خدای متعال احدی به این صفت متصف نیست، پس قاضی حاجات و معطی خیرات نیست مگر خداوند و نماز خوان هنگام مشاهده این حال، از خود و تمام ما سوی الله فرار می‌کند و در این سرّ:

[فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ] «1».

پس به سوی خدا بگریزید.

را مشاهده می‌نماید و این حالت که با گفتن اعوذ حاصل می‌شود، غرق در نور جلال حق گشته رمز:

[قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ] «2».

بگو: خدا، سپس آنان را رها کن.

برایش مکتشف گردد و در این موقع گوید بالله و نیز گوید، یکی از نکات استعاذه این که نمازگزار با گفتن اعوذ بالله، اذعان به عجز و ناتوانی خود و اعتراف به قدرت کامله خالق می کند و همین امر، دلالت دارد بر این که برای تقرب به خدا راهی جز اظهار عجز و انکسار نیست که گفته اند: خودبین خدا بین نشود.

و نکته دیگر این که چون قلب انسان به واسطه تعلق به غیر خدا و هم چنین زبان او با ذکر غیر خدا آلوده می شود و به موجب:

(1) - ذاریات (51): 50.

(2) - انعام (6): 91.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 319

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] «1».

جز پاك شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

باید قبل از شروع نماز و قرائت حمد با گفتن اعوذ بالله و متحقق شدن به حقیقت آن قلب و زبان پاك کند تا خود را برای تجلی حقیقی که عبارت از ذکر خداست -

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] «2».

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.

- آماده کند.

از امام صادق علیه السلام آمده:

أَغْلِقُوا أَبْوَابَ الْمَعْصِيَةِ بِالْإِسْتِعَاذَةِ وَافْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ «3».

درهای گناه و معصیت را با استعاذه ببندید و ابواب ثواب و طاعت را با کلید بسم الله باز کنید.

استعاذه، در کلام کاشفی

کاشفی در تفسیرش گوید:

مستعید یا عامی است و یا عارف، استعاذه عوام آن است که از وسوسه شیطان

(1) - واقعه (56): 79.

(2) - عنكبوت (29): 45.

(3) - الدعوات، راوندی: 52، حدیث 130؛ بحار الأنوار: 216 / 89، باب 26، حدیث 24.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 320

پناه به حضرت باری برند و استعاذه عارفان آن که از حال شیطان به حق پناه جویند، یعنی صفت عجب که موجب طعن و لعن ابلیس شده و او را از اوج قرب و عزت به حضیض بعد و ذلت افکند اعاده نمایند و التجا کنند به حضرت ذوالجلال از پندار کمال و تصور حسن حال که نتیجه انانیت است و انانیت سبب اتصاف به صفات شیطان.

حق تعالی گفت با موسی به راز	کآخر از ابلیس رمزی جوی باز
چون بدید ابلیس را موسی به راه	گشت از ابلیس موسی رمز خواه
گفت دایم یاد دار این يك سخن	من نگو تا تو نگردی همچو من «1»

استعاذه صادقان، احتراز است از مشاهده خلق و تطهیر دل از هر چه مانع باشد از استغراق در شهود حق.

و شیطان و هم دیده محبوبان بی بصیرت را که از مضیق صورت، قدمی به فضای صحرای معنی ننهاده‌اند، به نقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات متنوعه که به واسطه تجلیات متکثره بر لوح نمایش جلوه‌گرند، مشغول ساخته تا از ملاحظه نور وحدت که در نظر روشندان ماحی نقش و لون و کثرت موهوم است، غافل مانده‌اند و تا چشم این دیوان به تیر استعاده حقیقت که قطع نظر از شهود ماسواست دوخته نگردد، جمال وحدت صرف روی نخواهد نمود.

سالک هرگاه به مقام تجلی افعال برسد و این نکته مشهود وی گردد که هیچ فعل در صور مظاهر ظاهر نشود مگر از فاعل حقیقی:

[وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ] «2».

در حالی که خدا شما را و آنچه را می‌سازید، آفریده است.

(1) - منطق الطیر، عطار نیشابوری.

(2) - صفات (37): 96.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 321

استعاده او در این مرتبه از افعالی باشد، که آثار تجلیات جلالی است چون عقاب و انتقام به افعالی که نتایج تجلیات جمالی‌اند چون عفو و اکرام.

و هرگاه به رتبه تجلیات صفاتی رسد، بر او روشن گردد که هیچ صفت کمال ثابت نیست مگر حق را و نسبت آن‌ها به اهل عالم عاریتی است، استعاده وی از صفات قهریه باشد چون سخط و غضب به صفات لطیفه چون رضا و رحمت و از مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اشیاع او مظاهر آثار آنند، پناه برد به اسم الهادی که انبیا و اتباع ایشان مطارح انوار آنند.

و باز هر وقت به درجه‌ای ترقی کند که لمعات تجلیات ذات پرتوی افکنده نشانه:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] «1».

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

حق یقین وی شود، استعاذه هم از ذات به ذات خواهد بود:

«هم خود الست گوید و هم خود بلی کند».

و حضرت خاتم انبیا صلوات الله وسلامه علیه در استعاذه به این هر سه مرتبت اشاره فرمودند، در وقت تجلی انوار توحید افعال:

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ «2».

و در زمان طلوع اشعه توحید صفات:

(1) - قصص (28): 88.

(2) - پناه می برم به بخشش تو از عقاب تو.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 322

أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ «1».

و به هنگام ظهور عظمت ذات:

أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ «2» «3».

و لمعه این نکته سوم جز در زمان سعادت، نشان آن حضرت درخشان نشد چه هر مستعیدی از اعظم انبیا علیهم السلام استعاذه از آنجا کردند که ایشان بودند و حضرت ختمی منقبت اعوذ از آنجا گفت که نه او بود، همه می گفتند: پناه به تو از غیر تو و آن صاحب همت دیده غیرت از غیر فرو بسته می گفت: پناه به تو از تو.

این بود که خداوند تبارک و تعالی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فضایل بی کران و خصایص بی پایان عطا فرمود، از آن جمله حضرتش را رحمت عالمیان ساخت.

[وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ] «4».

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

و طاعتش را به اطاعت خود قرین گردانید:

[مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] «5».

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

و بیعت او را به بیعت خود:

(1) - پناه می‌برم به خشنودی تو از غضب تو.

(2) - پناه می‌برم به تو، از خودت.

(3) - الکافی: 3/ 469، باب صلاة فاطمة عليها السلام، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 95/ 417، باب 30.

(4) - انبیاء (21): 107.

(5) - نساء (4): 80.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 323

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] «1».

به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند.

و عزت او را به عزت خود:

[وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ] «2».

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او.

و رضا و خشنودی او را به رضای خود:

[وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ] «3».

شایسته‌تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند.

و اجابت او را به اجابت خود:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ] «4».

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید.

و محبت او را به محبت خود:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] «5».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

(1) - فتح (48): 10.

(2) - منافقون (63): 8.

(3) - توبه (9): 62.

(4) - انفال (8): 24.

(5) - آل عمران (3): 31.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 324

و نیز آن حضرت را با خلق عظیم تعریف فرمود «1».

و این همه نتیجه استعاذه حقیقی عبد است و تحقق او به حقایق ملکوتی و آسمانی، پس با زبان تنها استعاذه کفایت نمی کند که عملاً به حضرت دوست پناه برده و خود را از حول و قوه غیر به فضای عنایت و حول و قوه او برسانید و از حضرتش با عجز و انکسار این معنی را بخواهید.

به قول الهی آن شوریده مست و بلبل گلزار الست:

یا رب از لوح دلم غیر غم خویش ببر	به جز اندیشه عشق از من دلریش ببر
هر خیال از دل و هر فکرتم از صفحه ذهن	جز خیال رخت ای یار وفاکیش ببر
یک تجلی کن و از قلب محبان تا حشر	به تماشای رخت هر غم و تشویش ببر
با کم و بیش دل خاک پرستان خوش باد	یا رب از خاطر ما فکر کم و بیش ببر

شیطان، خطرناکترین مانع راه کمال

مسئله خطر شیطان و اعوان و انصار جنی و انسی و درونی و برونی او را قرآن مجید به طور مکرر تذکر داده و انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام و اولیای خدا، در تمام فرصت‌ها، انسان را از شرور او و یارانش برحذر داشته‌اند!

(1) - القلم (68): 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 325

(دلیل دشمنی با شیطان)

غزالی می گوید:

بر تو باد ای برادر! که به محاربت شیطان کنی و در قهر کردن او باشی از برای دو خصلت:

یکی آن که او دشمنی است که هیچ طمع مصالحت با او نتوان داشت، پس باید که بر او ابقا نکنی که او به غیر از هلاک تو قانع نشود، پس از مثل چنین دشمنی ایمن نشاید بود و از تدبیر دفع او غافل نتوان بود، در این دو آیت تأمل کن که حق جل جلاله می‌فرماید:

[أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] «1».

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟
و آیت دوم:

[إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ] «2».

بی‌تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید. [او] گروهش را فقط [به این سبب به فسق و فجور] دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان گردند.
و این غایت پرهیز فرمودن است از شیطان.

(1) - یس (36): 60.

(2) - فاطر (35): 6.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 326

خصلت دوم آن که چون او را بر دشمنی تو آفریده‌اند «1»، پیوسته به محاربت تو میان در بسته است و او تیر در تو می‌اندازد و تو غافل، پس بنگر که حال چگونه باشد.

پس این جایگاه نکته‌ای دیگر هست و آن آنست که تو روز در عبادت می‌گذرانی و خلق را با در خدای می‌خوانی به فعل و به قول و این معنی ضد پیشه و خلاف کار شیطان است.

پس تو میان بسته‌ای و پیوسته او را به خشم می‌آری و او نیز هم چنین به قصد هلاک تو میان بسته است و او خود با دوستان خویش از کافران و اهل ضلال و راغبان دنیا قصد هلاک دارد و دشمنی می‌کند فکیف با تو که مخالفت او را نمی‌کنی و او را به خشم می‌آری چگونه دشمنی نکند؟

پس او را با مردم دشمنی و عداوت عام هست و با تو که مجتهدی در عبادت عداوت خاص.

و او عظیم کار تو را مهم گرفته است و او را یاران هستند بر قصد تو قوی‌تر از همه، نفس تو و هوا؛ او اسباب و مداخل بسیار دارد و تو از آن غافل.

راست گفت یحیی بن معاذ:

تو مشغولی و شیطان فارغ و او تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی و تو شیطان را فراموش می‌کنی و او تو را فراموش نمی‌کند و از نفس تو شیطان را به تو یار و یاور.

اگر گویند: به چه چیز محاربت شیطان کنیم و دفع و قهر او به چه کنیم؟ بدان که

(1) - البته هیچ موجودی در اصل خلقت دشمن انسان آفریده نشده، تمام موجودات در ریشه وجودشان جهت جز جهت منفعت ندارند، این موجودات با اختیار و اراده هستند که بر اثر سوء اختیار برای انسان قیافه دشمنی می‌گیرند و شیطان که هر موجود با اراده ضد خدایی است از این قبیل است، جمله بالا را روی این حساب باید حمل بر مجاز کرد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 327

اهل این صناعت را در این صدرت دو طریق است:

بعضی گفته‌اند:

تدبیر دفع شیطان استعانت است از خدا و هیچ دیگر نه، برای آن که شیطان سگی است که خدای تعالی او را سگ می‌داند، اگر تو به محاربت او مشغول شوی و به معالجت او متوجه گردی، وقت بر تو ضایع شود و خود را به رنج آورده باشی و وقت باشد که او بر تو ظفر یابد و تو را مجروح کند، پس رجوع با خدا کردن تا او را از تو دفع کند اولی بود.

و بعضی دیگر گفته‌اند:

تدبیر او طریق مجاهدت است و به رد و دفع او برخاستن.

گفتم: آنچه در خاطر من می‌آید آن است که میان هر دو طریق جمع کند پناه گیرد به خدا از شر او چنانکه فرموده است، تا اگر بر ما غلبه کند بدانیم که ابتلا است از خدای تعالی، تا صدق ما در مجاهدت معلوم فرماید و قوت ما در دفع او و صبر ما در محاربه با او ببیند، هم چنان که کفار بر ما مسلط شوند، با آن که خداوند قدرت دارد که شر ایشان را از ما کفایت کند، می‌خواهد تا ما را از جهاد و صبر و تمحیص و شهادت بهره حاصل شود چنانکه فرمود:

[وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ] «1».

و خدا کسانی را که [از روی حقیقت و خلوص] ایمان آورده‌اند، مشخص کند و از میان شما گواهانی [نسبت به پیروزی‌ها که نتیجه طاعت و تقواست، و شکست‌ها که محصول نافرمانی و بی‌تقوایی است] بگیرد.

و هم چنین فرمود:

(1) - آل عمران (3): 140.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 328

[أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَلُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ] «1».

آیا پنداشته‌اید [با ایمان بدون عمل] وارد بهشت می‌شوید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده‌اند و شکیباییان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است؟!]

(طریقه دشمنی با شیطان)

اینجا نیز هم چنین باشد و محاربت و قهر او به قول علما در سه چیز است:

یکی: آن مکاید و حیل‌های او بدانی و تعرف کنی، تا بر تو دلیری نتواند کرد، هم‌چون دزد که چون بدانست که خداوند سرای آگاه شد بگریزد.

دوم آن که به دعوت او استخفاف کنی و دل بدان متعلق نکنی که او چون سگ است بانگ بر تو دارد و سخت باشد و چون از او اعراض کنی خاموش شود.

سیم آن که ذکر خدا پیوسته به دل و زبان می داری که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَنْبِ الشَّيْطَانِ كَالْأَكَلَةِ فِي جَنْبِ ابْنِ آدَمَ «2».

و اگر گویی مکاید و حیل او چون بدانیم و طریق معرفت آن چیست؟ بدان که او را وسوس بسیار است که به منزلت تیر است که می اندازد و آن را به معرفت خاطرها بتوانی دانست که درآید...

(1) - آل عمران (3): 142.

(2) - «مسلماً یاد خدا در کنار شیطان مثل جذام (مرض خوره) در کنار فرزند آدم است.

و این کنایه از آن است که همان طور که جذام بدن انسان را از بین می برد، یاد خدا نیز شیطان را از میان برمی دارد»
منهاج العابدین: 45.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 329

(خواطر انسان)

اما اصل خواطر: بدان که حق تعالی و تقدس، فرشته ای بر دل آدمی موکل کرده است که پیوسته او را به خیر دعوت می کند او را ملهم می گویند و دعوت او را الهام و در مقابل آن شیطانی است که او را به شر دعوت می کند و او را وسواس گویند و دعوت او را وسوسه، ملهم الا به خیر نخواند و وسواس الا به شر نخواند.

این دو داعی اند بر دل بنده ایستاده و پیوسته به دعوت مشغول و دل از آن آگاه و با خبر که در اخبار آمده است که رسول صلوات الله علیه فرمود:

زمانی که فرزند آدم به دنیا می آید، خداوند ملکی بر او قرین نماید و شیطان شیطانی، شیطان کنار گوش چپ قلب می خوابد و ملک کنار گوش راست دل و این دو به طور مرتب مشغول دعوت کردن انسان به خیر و شرند.

پس خدای تعالی در بنیت آدمی ترکیب کرده است طبیعتی که میل به شهوات دارد و لذات به هر کیفیت که باشد از نیکو و زشت و آن هوای نفس است که روی به آفت دارد، این سه دعوت است. پس بدان که این خاطرها اثرهاست که در دل بنده حادث می شود و او را بدان دارد که کاری بکند، یا ترك کاری بکند و پدید آمدن به حقیقت از خدای تعالی است در دل بنده، لکن آن بر چهار قسم است.

یکی آن که خدای تعالی در دل بنده افکند به ابتدا، آن را خاطر گویند و بس، قسم دوم آن که در دل پدید آورد و موافق طبع آدمی باشد، آن را هوای نفس گویند و به دو نسبت کنند و قسمی دیگر در پی دعوت ملهم پدید آرد و به دو نسبت کنند و آن را الهام گویند و قسمی دیگر در پی دعوت شیطان پدید آرد و آن را به دو نسبت کنند و وسوسه خوانند و خاطر شیطان گویند.

پس بدان که خاطری که از قبل خدای تعالی ابتدا باشد، شاید که به خیر باشد،

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 330

اکرام را و الزام حجت را و باشد که به صدمه و رنج باشد امتحان را و تغلیظ محنت و آزمایش را.

و خاطری که از قبل ملهم باشد نباشد الا به خیر که او ناصح و مرشد است و نیست الا برای این کار و خاطری که از قبل شیطان باشد الا به شر نباشد تا اغوا و استزلال کند.

و وقت باشد که به خیر خواند، مکر و استدراج را و خاطری که از قبل هوای نفس باشد شر را باشد و تمتع را و بعضی سلف گفته اند: که هوای نفس هم چنین به خیر خواند و مقصود از آن شر باشد، چنانکه شیطان، این است انواع خاطرها.

پس تو محتاجی که بعد از این معرفت سه فصل حاصل کنی که لابد است از آن و مقصود در ضمن آن است.

یکی فرق میان خاطر خیر و شر علی الجملة، دوم فرق میان خاطر شر ابتدایی یا شیطانی یا هوایی که هر یکی را دفعی است از نوعی دیگر، سوم فرق میان خاطر خیر ابتدایی یا الهامی یا شیطانی یا هوایی تا پیروی آن کنی که از خدای است یا از ملهم و حذر کنی از آنچه از شیطان است.

اما فصل اول: علمای ما رحمهم الله گفته اند که چون خواهی که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق کنی آن را، به چهار گونه میزان برکش:

اول آن کار را بر میزان شرع عرض کن، اگر موافق جنس آن باشد خیر باشد و اگر بر ضد آن باشد یا رخصه باشد یا شبهه شر باشد.

و اگر بدین میزان معلوم نشود عرض کن بر اقتدا، اگر موافق اعمال سلف باشد، در کردن آن اقتدا به صالحان بود. پس خیر باشد و اگر به ضد آن باشد، شر باشد و اگر بدین میزان نیز معلوم نشود بر نفس و هوا عرض کن، اگر نفس از آن نفرت گیرد، نفرت طبع نه نفرت خوف بدان که خاطر خیر است و اگر نفس بدان مایل

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 331

باشد میل طبیعی و جبلّی نه میلی که از تقرب به خدا و ترغیب به ثواب باشد؛ بدان که خاطر شر است که نفس اماره به سوء است، به اصل طبع خود به خیر میل نکند، چون به یکی از این موازین برکشیدی، خاطر خیر از خاطر شر بدانستی واللّه ولی الهدایة.

اما فصل دوم: چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شری که از قبل شیطان باشد و خاطر شری که از هوای نفس باشد، یا از خدا باشد ابتدا از سه وجه در او نظر کن:

اگر مصمم یابی بر يك حال ایستاده، بدان که از خدای تعالی است، یا از هوای نفس و اگر متردد یابی و مضطرب بدان که از شیطان است و بعضی از عارفان گفته‌اند:

مَثَلُ هَوَايَ نَفْسٍ مِثْلُ پِلَنگِ است الا به قمع و قهر بالغ باز نگردد، یا مثل خارجی که جنگ برای تدین کند، هرگز باز نگردد تا کشته شود و مثل شیطان مثل گرگ است، اگر از يك جانب برانی از دیگر جانب درآید.

دوم آن که این خاطر اگر در عقب گناهی باشد که کرده باشی، بدان که از حق تعالی عقوبتی است و اهانتی و خواری که از شومی آن گناه بوده باشد، در قرآن مجید چنین می‌فرماید که:

[كَأَلَّا بَلًا رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] «1».

این چنین نیست که می‌گویند، بلکه گناهایی که همواره مرتکب شده‌اند بر دل‌هایشان چرك و زنگار بسته است [که حقایق را افسانه می‌پندارند].

و اگر نه در عقب گناهی باشد که واقع شده باشد، بلکه به ابتدا باشد، بدان که از شیطان است، این حکم اکثری است که در بیشتر احوال چنین باشد؛ زیرا که شیطان

(1) - مطففین (83): 14.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 332

الا به دعوت شر ابتدا نکند، به هر حال اغوا و اضلال طلبد.

سوم آن که اگر این خاطر به ذکر خدا جل جلاله ضعیف نشود و یا کم نیاید و زایل نگردد، بدان که از هوای نفس است و اگر به ذکر خدای تعالی ضعیف شود، بدان که از شیطان است، چنانکه در تفسیر:

[مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ] «1».

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

یاد کرده آمده است، شیطان در قلب خوابیده چون ذکر خدا کنی خناسی کند و اگر غافل شوی وسوسه نماید.

اما فصل سوم: چون خواهی که فرق کنی میان خاطر چیزی که از خدا باشد و آن که از ملک باشد همچنین از سه وجه نظر کن:

اگر قوی و مصمم باشد از خدای تعالی است و اگر متردد از ملک که او به منزلت ناصحی است، از هر جانب درآید و روی به تو آرد و هر نصیحت که بر تو عرضه کند به امید آن که تو اجابت کنی و رغبت خیر کنی.

دوم آن که اگر در عقب طاعتی و اجتهادی پدید آید، از خدای تعالی باشد چنانکه فرمود:

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] «2».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راههای خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

(1) - ناس (114): 4.

(2) - عنكبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 333

و اگر این خاطر به ابتدا باشد از ملك باشد در اغلب احوال.

سوم این که این خاطر اگر در اصول و اعمال باطن باشد از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است از ملك است، در بیشتر احوال چه فرشته را، راه نیست به معرفت باطن بنده به قول بیشتر علما، اما خیری که از شیطان باشد که آن استدراج باشد، شیخ ماگفتی رحمة الله علیه نظر کنی اگر نفس خود را در فعلی که به خاطرت آمد به نشاط بینی نه با ترس و خشیت و با تعجیل بینی نه به آهستگی و با ایمنی بینی نه با خوف و به عاقبت نااندیشیدن بینی نه با بصیرت و تفکر، بدان که آن خاطر از شیطان است و اگر نفس را به ضد این بینی با خشیت و ترس نه با نشاط و به تأنی، نه با شتاب و با خوف، نه با امن و عاقبت اندیشی نه با بی عاقبتی بدان که از خدای تعالی است یا از ملك.

پس من گفتم: پنداری که نشاط سبکی است که در آدمی پدید آید در کاری که بی بصیرت باشد، یا نه در ذکر ثواب آن مضموم باشد.

اما تأنی نيك است و پسندیده الا در چند جای معدود که در حدیث نبوی است علیه الصلاة والسلام، تزویج بکر چون رسیده شد و گزاردن وام چون قدرت باشد و تجهیز میت چون شکی نباشد و مهمانی کردن در وقت نزول و توبه از گناه چون گناه کرده شد، (که این امور را تأنی جایز نیست).

اما خوف واجب است از برای تمامی عمل باشد، تا برای ادای آن به وجه خویش و حق خویش یا خوف قبول حق.

اما بصارت عاقبت به آن که ببیند تا یقین شود که آن خیر و رشد است و امید ثواب عاقبت هم، این است جمله فصول سه گانه که لازم است تو را معرفت آن در باب خاطرها، نيك بدان و نيك ببین که از اسرار لطیف شریف است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 334

(حیلت ها و مکرهای شیطان)

بدان که کیدهای شیطان با آدمی در باب طاعت از هفت وجه است:

اول او را از طاعت نمی‌کند به هر طریق که تواند کرد، اگر خدای نگاه دارد و الهام دهد و شیطان را رد کند، بدان که گوید من محتاجم به طاعت که لابد زاد آخرت از این دنیای فانی برمی‌باید داشت، چون بدانست دیگر باره به تسویف «1» بفریبد گوید، لحظه دیگر بکن این طاعت، یا فردا بکن یا وقتی دیگر.

اگر عصمت خدای تعالی در رسد و گوید: اگر عمل امروز به فردا اندازم از آن فردا کی کنم؟ چون هر روزی را طاعتی و عملی جداگانه هست چون از این کید ناامید شود گوید اکنون تعجیل کن زود زود تا فارغ شوی.

اگر خدای تعالی الهام دهد و گوید: عمل اندک تمام به از عمل بسیار ناتمام پس دیگر بار بر آن دارد که عمل تمام کند برای ریا مردمان را و مرایات ایشان را، پس خدای تعالی الهام دهد، دیدن خلق چه فایده دارد، دیدن خدا مرا کفایت است، پس دیگر باره در عجب اندازد بنده را، گوید: تو عظیم بزرگ کسی و بیدار بنده‌ای، پس اگر خدای تعالی عصمت و توفیق دهد گوید: اگر چنین است المنة لله والحمد لله و این توفیقی است که خدای تعالی مرا بدان مخصوص کرده عمل مرا به فضل خود قیمتی نهاده است و اگر نه فضل او بودی قیمت عمل من در جنب نعمت او که بر من است و در جنب معصیت من او را هیچ نبودی، پس از دیگر در آید و این در ششم است و حیل عظیم که الا مرد سخت بیدار که بدان مطلع گردد و آن، آن است که بنده را گوید تو در سر جهد میکنی و مجاهده فرو مگذار که خدای بر خلق

(1) - تسویف: امروز و فردا کردن، سر دوانیدن.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 335

ظاهر کند و عمل هر کسی چنانچه باشد پیدا کند و شیطان بدین طریق نوعی از ریا در عمل بنده بازدید کند، اگر خدای تعالی معصوم دارد این بنده را و شیطان را رد کند و گوید: ای ملعون! این ساعت از وجه اخلاص عمل به من می‌آیی تا عمل مرا به فساد آری و من بنده‌ام و او خداوند است، اگر خواهد عمل مرا ظاهر کند و اگر خواهد پوشیده دارد، اگر خواهد مرا بزرگ کند و اگر خواهد حقیر دارد و من از مردم چه باك دارم چون به دست ایشان کاری نیست پس دیگر باره از در هفتم درآید گوید:

تورا بدین عمل هیچ حاجت نیست برای آن که اگر تو را سعید آفریده است ترك عمل تو را زیانی ندارد و اگر شقی آفریده است کردن عمل فائده‌ای ندهد، اگر خدای تعالی بنده را نگهدارد، شیطان را گوید من بنده‌ام و بر بنده آن است که فرمان بجای آورد و خدای تعالی خداوندی بداند.

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ «1».

الا آن است که به همه حال مرا عمل، سود دارد که اگر سعید باشم محتاج زیادتی ثواب باشم و اگر شقی باشم نعوذ باللّه، هم تا خود را ملامت نکنم، با آن که خدای تعالی هرگز به اطاعت عقوبت نکند و طاعت، مرا به هیچ حال زیان ندارد که اگر من در آتش روم و مطیع باشم دوست‌تر از آن دارم که در بهشت روم و عاصی باشم فکیف که وعده او صدق است و قول او حق است و طاعت را به ثواب وعده است، هر که خدای را به ایمان و طاعت ببیند در آتش نرود و در بهشت رود نه بدان سبب که او به عمل استحقاق بهشت گرفت بلکه به وعده صدق حق و طاعت خود علامات و امارات سعادات است.

(1) - «خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد و آنچه را اراده می‌کند حکم می‌کند» بحار الأنوار: 106/64، باب 3، حدیث 21.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 336

نيك بدان ای برادر! و بیدار شو وفقك الله تعالى بفضله و منه وحق تعالى از وعده صدق خویش از زبان سعدا چنین خبر می‌دهد که:

«الحمد لله الذي صدقنا وعده»، پس بیدار شو ای برادر! که کار چنین است که دیدی و شنیدی و دیگر کارها بدین قیاس کن و استعانت به خدای تعالی کن و استعاذت هم که کار بدست اوست «1».

نکته‌ای دیگر در استعاذه

صاحب تفسیر «فاتحة الكتاب» که از بزرگان زمان فیض بوده از تفسیر «جواهر التفسیر» نقل می‌کند که:

استعاذه، مصباح ظهور مرادات است و مفتاح حصول برکات و سعادات است، زاد رونندگان راه است، بدرقه قافله یقظه و انتباه است، تباشیر صبح هدایت از افق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا را که کارگران شیطانند منتفی

گردانند، لمعه شهاب ثاقب محبت است که از آسمان ایمان درخشان گشته تا دیو دنی را به شعله افتراق در کوره احتراق بسوزاند...

نقاب اسرار غیرت است تا جمال حال قاری قرآن بدان محتجب شده از چشم زخم وسوسه شیطان محفوظ ماند و صیقل انوار مکاشفت است تا آینه سینه را از زنگ غفلت مصفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام گردانند، بدرقه راه سلامت است تا سالک منهاج قرائت را از کمین گاه نزعات نفسانی و همزات شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رسانند، صدای پاسبان مراقبت است تا دزد وساوس از حوالی خزانه جوهر معرفت که عبارت از دل است به واسطه آن رمیده شود.

(1) - «حمد و ستایش خدایی را که وعده‌هایش را برای ما عملی کرد» منهاج العابدین: 43.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 337

و دور باش چاوشان ایوان عظمت است تا آن بیگانه [ابی واستکبر] «1» به سبب صولت حمله ایشان پیرامون حریم دل آشنایان طوف ننماید، لشگر هوا و هوس که حزب شیطانند، جز به خدمت فارسان میدان استعاذه منهنم نشوند.

يك بار دیگر آن جمله نورانی را که حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند دقت کنید:

قاری قرآن محتاج به سه واقعیت است:

1- قلب خاشع

2- بدن فارغ

3- موضعی دور از تمام جذبه‌ها جز جذبه حق

و چون قلب خاشع شود، شیطان با تمام قدرت از انسان فرار می‌کند.

آری، وقتی دل و جان و نفس و روان و مغز و قلب، را در پناه حقایق و واقعیت‌ها و حال الهی قرار دادید و در حصن حصین محبوب عالم قرار گرفتید، از دسترس شیطان بیرون رفته و در نور لطف غرق گشته و از دام هوا و هوس رهایی یافته و جز معشوق نبینید و جز معشوق نخواهید و جز معشوق نگوئید.

به قول عطار:

ای روی تو شمع پاکبازان	زلف تو کمند سرفرازان
عشاق به روی هم چو ماهت	چون صبح بر آفتاب نازان
از مهر رخت چراغ گردون	چون شمع همی رود گدازان
تسبیح رخت کنند دایم	در پرده حسن دل نوازان
وصل تو درون پاک خواهد	پاکی سوی توست دست یازان
وصلت که زکات اوست خورشید	هرگز نرسد به بی نمازان

[و إذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا يعترضه عارض فيحرمه بركة نور القرآن و فوائده]

فراغ خاطر در قرائت قرآن

فائده فراغ خاطر را در وقت قرائت قرآن حضرت صادق علیه السلام چنین بیان می فرمایند:

هرگاه دل قاری از اسباب تشویش خاطر فارغ باشد و نفس از ما سوی الله حالت آسودگی همراهش باشد، خاطر او با تمام وجود متوجه تلاوت و حقایق الهی گشته و از عروض آنچه مانع ادراك برکت نور قرآن و محرومی از آن است ایمن شود،

در آن حال می داند که چه می خواند و چه می گوید و با که سخن دارد و اگر تلاوتش محض حرکت زبان باشد و با یاد دنیا و شغل به دنیا قرآن خواند هر آینه از منافع تلاوت ممنوع و از ادراك نور قرآن محروم خواهد بود.

(1) - «سر پیچید و تکبر ورزید» بقره (2): 34.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 339

[و إذا اتخذ مجلسا خاليا و اعتزل الخلق بعد أن أتى بالخصلتين الأولتين (خضوع القلب و فراغ البدن) «1» إستانس روحه و سره بالله عزوجل و وجد حلاوة مخاطبات الله عزوجل عباده الصالحين و علم لطفه بهم و مقام اختصاصه لهم بفنون كراماته و بدائع إشاراته]

قاری قرآن، هنگامی که مجلس قرائت را از کشش‌ها و جاذبه‌های غیر و ما سوی الله خالی کرد و قلب و دل از خلق برداشت و خضوع قلب و فراغ بدن آورد، روح و سرش با حضرت دوست انس گرفته و شیرینی خطابات آن جناب را با عباد صالحش درک می‌کند و لطف حضرتش را به آنان در می‌یابد و فنون کرامت‌ها و انحاء عزت‌ها را که مخصوص آنان فرموده می‌یابد و با آن شرایط به اشارات بدیعه و رموزات عجیبه قرآن مجید خواهد رسید.

آری، روح تصفیة شده و نفس تزکیه یافته و عقل منور به نور حضرت دوست گشته و دل آغشته به تواضع و عشق، لیاقت قرار گرفتن در بساط انس دارد و در آنجاست که حقایق قرآن مجید بر او مکشوف شده و رابطه حضرت حق را از طریق خطابات با عاشقانش درک می‌کند و علت می‌گردد که قاری از عباد صالح حق گشته و تمام هستی خود را با آن جناب يك جا معامله کند و از حضرت دوست جز

(1) - این قسمت در ترجمه عبدالرزاق لاهیجی نمی‌باشد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 340

حضرت دوست را نخواهد.

هر دمم گنجی دگر از گنج جان آید پدید

هر دمم موجی ز بحر لامکان آید پدید

هر دمم بوی دگر زان بوستان آید پدید

هر زمانم میوه دیگر به کام جان رسد

هر دم صد موسی عمران و طور جلوه‌ای است گه زدل سر بر زند گاهی زجان آید پدید

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 341

[فإذا شرب كأساً من هذا المشرب حينئذ لا يختار على ذلك الحال حالا ولا على ذلك الوقت وقتاً بل يؤثره على كل طاعة وعبادة لأن فيه المناجاة مع الرب بلا واسطة]

چون قاری جامی از این شراب روحانی چشید و سرش از محبت الهی گرم شد، هیچ حالی را بر این حال اختیار نخواهد کرد و بر این کار، کاری را ترجیح نخواهد داد و وقتی جز این وقت نخواهد گرفت، بلکه چنین برنامه‌ای را بر اکثر طاعات و عبادات مقدم خواهد داشت، چرا که تلاوت کتاب، مناجات بی‌واسطه با حضرت اوست و انس با جنابش بدون حاجب و مانع.

زشراب وصل جانان سر من خمار دارد سر خود گرفته دل هم سر آن دیار دارد

چه کند دگر جهان را چو رسید جان به جانان چو رسید جان به جانان به جهان چه کار دارد

سر من ندارد این سر غم من ندارد این دل که به این سر و به این دل غم کار و بار دارد

ببر از سرم نصیحت ببر از برم گرانی نه سرم خرد پذیرد نه دلم قرار دارد

سر من پر از جنون و دل من پر است از عشق نه سرم به حال عقل و نه دل اختیار دارد

سر پر غرور زاهد به خیال حور خورسند دل بی‌قرار عاشق سر زلف یار دارد»1«

[فانظر كيف تقرأ كتاب ربك و منشور و لا يتك و كيف تجيب أوامره و نواهيه، و كيف تمتثل حدوده؟ فإنه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد فرتله ترتيلاً]

ترتیل در قرائت

ای قاری قرآن! دقت کن که کتاب خدا و منشور ولایت آن جناب را چگونه می خوانی؟ آیا اوامر و نواهی این کتاب را که به مصلحت تو وضع شده عمل می کنی و حدود آن را رعایت می نمایی؟

که این کتاب با عزت است، در آن باطلی از هیچ جهت راه ندارد، از جانب حکیم حمید برای هدایت بندگان نازل شده است.

آن را شمرده بخوان تا بتوانی آنچه لازم است از آن درك کرده و برای خویش زمینه عمل فراهم آوری.

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 343

[و قف عند وعده و وعیده و تفکر فی أمثاله و مواعظه، و احذر من اقامتك حروفه فی إضاعة حدوده]

اندیشه در هنگام قرائت

به وقت قرآن چون به بشارت‌ها و اندازهای قرآن رسیدی بایست و خود را با آن آیات تطبیق کن و به وضع خویش آشنا شو و در امثال و مواعظ کتاب خدا اندیشه کن، تا بتوانی به علاج دردهای خویش برسی و از این که در حروف قرآن بمانی ولی حدود آن را ضایع گردانی سخت پرهیز که در حدیث آمده:

چه بسا کسانی که قرآن می خوانند ولی قرآن مجید آن‌ها را لعنت می کند «1».

باید دانست که تلاوت قرآن با شرایط ذکر شده، فضیلت بسیار دارد؛ در حدیث قدسی آمده که:

هر که مشغول تلاوت قرآن شود و به خاطر اشتغال به آن نتواند دعا کند و به من عرض حاجت آورد، من بهترین مزد شاکران را به او عطا کنم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او را روا نمایم «2».

(1) - جامع الأخبار: 48، الفصل الثالث والعشرون.

(2) - وسائل الشیعة: 192 / 6، حدیث 7706، باب 11.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 344

قرآن، سفره احسان خدا

عبدالله مسعود از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

قرآن مجید سفره احسان خداست که جمیع بندگان را به آن دعوت نموده، پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فایده آن را فراگیرید، چه آن ریسمانی است محکم که هر که دست در آن زند، هرگز از رحمت واسعه او محروم نشود و نوری است روشن که گمراهان را به سر منزل مقصود رساند و شفای است به غایت سودمند که دردمندان و مستمندان جاهل از دارالشفای معرفت آن عارف می شوند و کانی است که هر کس تابع آن می شود به مرتبه ارجمند می رسد، پس تلاوت آن نمایید تا حضرتش به هر حرفی از آن ده حسنه در دیوان حسنات شما بنویسد، نمی گویم که «الم» ده حسنه دارد، بلکه الف را ده حسنه و لام را ده حسنه و میم را نیز ده حسنه است «1».

آری، این است قرآن و این است شرایط قرائت قرآن و این است بزرگی و عظمت قاری قرآن!

انسان در ارتباط به قرآن دارای قلب سلیم، اخلاق حسنه و عمل صالح می شود و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهایی می یابد.

انسان در ارتباط به قرآن، انسانی شایسته، فردی با فضیلت، موجودی نورانی و حقیقت محض می شود.

اکنون که در شرح این حدیث، به عظمت قرآن و قاری آن آگاه شدید و به شرایط قرائت واقف گشتید، لازم است بدانید که باید در نماز خود به نحو واجب قسمتی

(1) - مستدرک الوسائل: 258 / 4، حدیث 4638، باب 10.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 345

از قرآن کریم را تحت عنوان حمد و سوره قرائت نمایید، بر شماست که هنگام قرائت حمد و سوره دارای موضعی خالی از کَشش های مادی و بدنی فارغ و قلبی خاشع باشید و ترتیل در قرائت و اندیشه در آیات سوره مبارکه حمد و هر سوره ای

که بعد از حمد می‌خوانید نصب العین خود قرار دهید و لحظه‌ای از لحظات، غافل از واقعیت‌های قرآن در نماز نباشید که غافل محروم از رحمت و مطرود از درگاه است.

در این زمینه لازم است به توضیح سوره مبارکه حمد اشاره رود، تا نمازگزاران عزیز به دورنمای حقایقی از این سوره واقف شوند و توجه داشته باشند که در مقابل چه کسی ایستاده و برای چه ایستاده و چه می‌خوانند و چه می‌خواهند.

سوره حمد، مرکز برکات الهی

مکلف چون آراسته به قیام شد، باید بداند که قیام او اشاره به عالم عقل است، و قرائت او اشاره به عالم نفس کلیه الهیه که تنزل اول عقل است.

و چون مرتبه نفس کلیه الهیه که تعبیر از آن به عالم ارواح می‌شود مرتبه دوم عقل است، از این جهت سوره حمدی که اشاره به آن است به سبع المثانی مسمی شده و چون همه خیرات در آن مندرج و همه برکات در تحت آن مندرج است مسمی به کلیه الهیه شد. پس حمدی که اشاره به اوست نیز جامع جوامع خیر و حکمت است.

چنانچه فضل بن شاذان از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت نموده که آن جناب در علت وجود سوره مبارکه حمد در نماز فرموده‌اند:

این که در نماز ابتدای به سوره حمد شده و سایر سوره‌ها را این مزیت نیست، به خاطر این است که جوامع خیر و حکمت در این سوره جمع است و در سایر سوره‌ها نیست «1».

(1) - وسائل الشیعة: 38 / 6، باب 1، حدیث 7282.

[رَبِّ الْعَالَمِينَ].

مالك و مربی جهانیان است.

توحیدی است از برای او و تحمید و اقراری است به این که او خالق و مالك است نه غیر او.

[الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ].

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

استعطف و ذکر آلاء و نعمای اوست بر همه خلق او.

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ].

مالك و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

اقرار است از برای او به بعث و حساب و مجازات و ایجاب ملك آخرت از برای او مثل ایجاب ملك دنیا.

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ].

[بروردگارا!] تنها تو را می پرستیم.

رغبت و تقرب به سوی الله تعالی است و اخلاص است در عمل از برای او نه غیر او.

[وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ].

و تنها از تو کمک می خواهیم.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 347

طلب زیاده نمودن توفیق از جانب حضرت اوست، جهت عبادت و استدامه نعمتی که بر بنده مرحمت فرموده و درخواست کمک و یاری از جناب اوست.

[اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ].

ما را به راه راست راهنمایی کن.

طلب رشد و راهنمایی دین او و اعتصام به جبل او و طلب زیاده نمودن معرفت حضرت اوست.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ].

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

تأکید در سؤال و رغبت است و یاد نمودن ما تقدم از نعمت‌های اوست بر اولیا و میل کردن در این نعمت‌ها.

[غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ].

هم آنان که نه مورد خشم تواند.

پناه به اوست از این که از طایفه معاندان و کافران و استخفاف کنندگان به اوامر او باشد.

[وَلَا الضَّالِّينَ].

و نه گمراهانند.

طلب عصمت، از این که از گمراهان باشد و از طایفه جاهلان و بی معرفت‌ان به حساب آید.

روی این حساب در سوره حمد، انواع خیر و حکمت از امر دنیا و آخرت، جهت انسان جمع است.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 348

آری، چون [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] گوید، ملتفت باشد که چه کسی را ستایش و اثبات ربوبیت از برای که می‌نماید؟ برای کسی که مستحق جمیع محامد است، و شایسته حمد و ثنای هر ممدوح و حامد است.

و چون [الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ] گوید، متذکر گردد که هر چه سوای اوست، پیوسته پرورده قدرت اوست و خوان احسانش نزد هر دشمن و دوست گسترده و رحمت واسعه او در دنیا و آخرت دستگیر ضعیفان است و عنایتش فریاد رس هر ناتوان.

چون [مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] گوید، خود را در قیامت در محضر آن جناب و در دادگاه عدل آن حضرت حاضر بیند و مشاهده ثواب و عقاب نماید.

چون [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] گوید، متوجه این معنا باشد که دل و جان و قلب و زبان و سایر اعضا و جوارحش در عبودیت دارای توحید و در درخواست توفیق و کمک از حضرت او دارای هماهنگی باشند.

و چون [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] گوید، نظری دقیق به تمام انبیا و اولیا و امامان علیهم السلام اندازد و فاصله بین خود و آنان را سنجیده، با کمال وجود وجدیت سعی در رساندن خویش به آنان نماید.

و چون [غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ] گوید: درون کافران و گمراهان و زندیقان و فاسقان و یهودیان و مسیحیان را بنگرد و به اعمال قبیحه آنان نظری بیندازد و عذاب برزخ و آخرت آنان را مشاهده کند، به نحوی که ترس از گمراهی و ضلالت تمام وجود او را پر کند و این ترس برای همیشه مانع از افتادن او در دامن پلیدی و گمراهی گردد.

تفسیری دیگر از سوره حمد

در تفسیر «تیسیر» آورده که:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 349

تمامی معانی کلماتش به دو چیز باز می گردد:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ]: حمد، دو حمد است: یکی بر صفات الهی و یکی بر نعمات و آلاء نامتناهی، یا یکی به واسطه و دیگری بدون واسطه.

[رَبِّ الْعَالَمِينَ]: عالم دو عالم است: یکی عالم بقا و یکی عالم فنا، یا یکی عالم علوی و دیگری عالم سفلی.

[الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ]: رحمت دو رحمت است، یکی در دنیا و دیگری در عقی یا یکی شامل همه خلقتان و دیگری خاص به مؤمنان.

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ]: جزاست و جزا دو چیز است، یکی بر وفا و یکی بر رجا، یا یکی در رجعت صغری و دیگری در رجعت کبری.

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ]: عبادت دو عبادت است، یکی پوشیده و دیگری پیدا، یا یکی عبادت اجرا و بندگان و دیگری عبادت احرار و مخلصان.

[إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ]: استعانت بر دو مرحله است، یکی بر آداب امر و دیگری بر تحمل قضایا، یکی استعانت در امور دنیا و دیگری طلب اعانت در یوم نشور و جزا.

[اهْدِنَا]: هدایت بر دو مرتبه است، یکی ابتدای آن و دوم ثبات بر آن، یا یکی هدایت صوری و دیگری هدایت معنوی.

[الصِّرَاطَ]: دو صراط است، یکی راه اهل سعادت و دوم طریق ارباب شقاوت که اول طریق مستوی و ثانی طریق منحنی است.

[الْمُسْتَقِيمَ]: مستقیم راه راست است و راه راست نیز دو راه است، یکی راه اصحاب شریعت و دیگری ارباب طریقت، یا یکی راه کوتاه و آبادان و دیگری راه دور و بیابان.

[أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ]: سعدائند و ایشان دو فرقه‌اند: یکی انبیا و دیگری اولیا و یا

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 350

یکی سید ابرار و دیگری اهل بیت آن بزرگوار.

[غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ]: اشقیائند و ایشان نیز دو گروه‌ند، یکی یهود و دیگری نصاری یا یکی علمای معاند و دیگری مقلدان آن بی‌دینان و چون هر يك از این‌ها به دو قسم انقسام یافته بدین سبب او را مثالی گویند.

علل ذکر بسم الله در ابتدای سوره قرآن

مفسران بزرگ و حکما و عرفا بر اساس معارف اسلامی برای ذکر بسم الله در ابتدای هر کار وجوهی آورده‌اند که جمع آن وجوه را صاحب کتاب پرارزش «انیس اللیل» در پانزده مورد اشارت کرده است:

اول:

شاید به جهت حدیثی است که شاه اولیا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حضرت اقدس باری جل اسمہ روایت نموده که:

كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرَّ «1».

هر کار بزرگی که در او ابتدا به نام خدا نکنند آن کار ابتر و ضایع شود و تمامت پیدا نکند.

دوم:

به جهت فراهم نمودن اسباب استحابت است چه این که در حدیث آمده:

لَا يُرَدُّ دُعَاءُ أَوَّلُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «2».

(1) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 25، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 242 / 89، باب 29، حدیث 49.

(2) - «دعایی که با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شود رد نمی شود» مجموعه ورام: 32 / 1، باب الاسماء والکنی والألقاب؛ بحار الأنوار: 313 / 90، باب 17، حدیث 17؛ مستدرک الوسائل: 304 / 5، باب 16، حدیث 5959.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 351

سوم:

به جهت آن که رد اهل شرك و ضلال بوده باشد که در ابتدای هر امری به نام آله خود ابتدا می کردند و بسم اللات و بسم العزی می گفتند، پس باید اهل توحید به اسم خداوند یکتای بی همتا ابتدا نمایند.

چهارم:

شاید به این جهت باشد که خداوند به اسم اعظم خوانده شود، چه این که از حضرت رضا علیه السلام مروی است که بسم الله الرحمن الرحيم اقرب است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن «1».

پنجم:

شاید برای مداوای امراض باطنی انسان باشد، تا بتواند پس از علاج آن امراض متوجه حرم مقدس کبریا پی گردد.

غسل در اشك زم كه اهل طریقت گویند پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز «2»

ششم:

شاید به این جهت باشد که این اسم مبارك پناهی و امانی باشد برای بنده غرق گناه و مردود از درگاه حق تعالی.

هفتم:

شاید به خاطر این باشد که به برکت این اسم مبارك از نوزده زبانه آتش جهنم نجات یابد، بنده ای که دچار گناه گشته، چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود:

(1) - بحار الأنوار: 233 / 89، باب 29، حدیث 15.

(2) - حافظ.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 352

هر که خواهد حق تعالی او را از زبانه آتش دوزخ که نوزده اند نجات دهد باید که به قرائت بسم الله الرحمن الرحيم اشتغال نماید که نوزده حرف است تا حق تعالی هر حرفی را سپری و حاجی گرداند برای دفع هر يك از آن، چه این که نوزده زبانه نشانه غضب الهی و نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی است «1».

آری، کسی که به حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم گوید، از رذایل شسته و به حسنات آراسته می گردد و گناهانش را تدارك نموده و مافات را جبران می نماید و به همین خاطر از نوزده زبانه آتش در امان می ماند.

هشتم:

شاید جهت این باشد که به وسیله این کلمه مبارکه، قبايح اعمال و افعال گوينده آمرزيده شود و قدم در مقام مناجات گذارد، چنانچه توضيح داده شد.

نهم:

شاید اشاره باشد، به این که از آنجا که خداوند کتابی به توسط پيغمبر رحمت صلی الله عليه و آله ارسال فرموده و در عنوان آن بسم الله ثبت فرموده، بنده مؤمن از حضرت حق به خاطر این عنوان بخواهد: خداوندا! با همین حقیقی که در ابتدای کتابت آمده با ما معامله فرما، در دنیا به رحمت رحمانیت و در آخرت به رحمت رحیمیت که به مغفرت و آمرزش بوده باشد.

نقل است: که عارفی وصیت کرد که بسم الله بر کفن او نویسند، تا چون روز قیامت قائم شود، همه مردم از قبور خود برخیزند، گوید: خداوندا! برای ما کتابی فرستادی و در عنوان آن بسم الله را ثبت کردی، امروز به عنوان کتاب خود با ما معامله فرما.

(1) - مستدرک الوسائل: 4 / 387، باب 45، حدیث 4989.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 353

دهم:

شاید بدین جهت باشد که قبل از دخول در حریم مناجات برات آزادی بگیرد.

مروی است از حضرت رسالت صلی الله عليه و آله: که هرگاه معلمی به کودکی بگوید و امر کند به گفتن بسم الله، حق تعالی برات آزادی از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد «1».

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که لازم است در حفظ این برات مجاهدت و کوشش کرد که انسان تا در دنیاست، در محاصره انواع خطرهایست، اگر در مقام دفع خطر با عبادت و تقوا نباشد، دچار دوزخ خواهد شد.

یازدهم:

شاید اشاره به این باشد که چگونه کسی خود را رحمان و رحیم بنامد و به سائل در خانه خود رحم نکند.

دوازدهم:

شاید اشاره باشد به گفتار نوح به وقت سوار شدن بر کشتی که از برکت آن خود و یارانش نجات پیدا کردند: [بِسْمِ اللَّهِ
مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا] «2».

سیزدهم:

ابتدا نمودن به این کلمه مبارکه به جهت تعظیم الهی است، در بعضی از تفاسیر است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کاغذی را که بسم الله نوشته شده به احترام حق از روی زمین بردارد،
جزء صدیقین به حساب آید و در عذاب پدر و مادرش

(1) - وسائل الشیعة: 169 / 6، باب 1، حدیث 7651.

(2) - هود (11): 41.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 354

تخفیفی داده می شود، گرچه مشرک باشند «1».

نقل است که بشر حافی در ابتدا که مست باده دنیا بود، روزی در بین راه می رفت، کاغذی یافت، روی آن نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحيم، عطری خرید و آن کاغذ را معطر کرد و آن را در جای محترمی نهاد، بزرگی آن شب به عالم خواب
دید که گفتند بشر را بگو:

طَيِّبَتْ إِسْمُنَا طَيِّبْنَاكَ وَبَجَلْتَ إِسْمُنَا فَبَجَلْنَاكَ وَطَهَّرْتَ إِسْمُنَا فَطَهَّرْنَاكَ فَبِعِزَّتِي لَأُطَيِّبَنَّ إِسْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «2».

نامم را معطر کردی، معطرت کردم، بزرگ دانستی، بزرگت شمردم، پاکیزه کردی، پاکیزه ات کردم، به عزتم قسم نامت را در
دنیا و آخرت پاکیزه گردانم.

آن بزرگ پیش خود گفت: بشر، مردی فاسق است مگر به غلط دیده ام، وضو گرفت و نماز بگزارد و به خواب رفت، باز
همان خواب را دید، تا بار سوم که مسئله را مطمئن شد، صبح به در خانه بشر رفت و او را طلبید. گفتند به مجلس هو و

لعب رفته، به در آن مجلس رفت و بشر را خواست. گفتند: مشغول است گفت او را بگویند پیغامی دارم. به بشر خبر دادند. گفت: بپرسید از که پیغام داری؟ جواب داد: از خداوند!

بشر گریان شد گمان کرد پیام عذاب و عقاب است؛ پس برخاست و روی به یاران کرد و با همه خداحافظی نمود و گفت: هرگز مرا در مجلس معصیت نخواهید

(1) - التفسیر الکبیر: فخر رازی: 171 / 1.

(2) - التفسیر الکبیر: فخر رازی: 13 / 22 با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 355

دید، پس به نزد آن شخص آمد و پیغام را شنید و مستعد توبه و انابه گشت و به دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راه خدا یافت.

چهاردهم:

شاید به این جهت باشد که به این کلمه مبارکه داغ عبودیت بر بنده نهاده شود تا دشمن بزرگ که شیطان باشد در او طمع ننماید، از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ أَيْ أُسَمِّ نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْعُبُودِيَّةُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ، مَا السَّمَةُ قَالَ الْعَلَامَةُ «1».

در این حدیث تنبیه است بر این که گوینده بسم الله باید جد و جهد کند در وقت گفتن این قول تا این که نشانه عبودیت و بندگی در خود مشاهده کند و این که فرمود سمة یعنی علامت، شاید اشاره به این باشد که عبد در وقت گفتن این قول سزاوار است که از انانیت و مالکیت و اختیار خود بیرون رود و خود را تحت اوامر پروردگار مقهور و مغلوب بیند، تا این که در گفتن این کلمه شریفه صادق باشد.

پانزدهم:

شاید اشاره باشد به این که بنده باید در جمیع اقوال و افعال و احوال متذکر خدا باشد، چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام در وصایای خود به حضرت یوسف علیه السلام فرمود:

پسرم! در هیچ حالی خدا را فراموش مکن.

به هر حال سالک الی الله باید حق تعالی را در هیچ حالی از احوال فراموش نکند چه در حال نعمت و چه در حال
نقمت، چه در حال راحت و چه در حال شدت؛

(1) - «بسم الله یعنی نامگذاری می کنم خودم را به سمه ای از سمات خداوند که آن عبودیت است، عرض کردم: سمه
چیست؟ حضرت فرمودند: سمه همان علامت است» بحار الأنوار: 230 / 89، باب 29، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 356

به قول عاشق عارف فیض کاشانی:

هر کجا داغ و درد و غم باشد	کاش بر جان من رقم باشد
نوبه نو مرهمی است بر دل ریش	درد و داغی که دم به دم باشد
ز آتش عشقم ار بسوزد جان	یا شود شعله دل چه غم باشد
خام افسرده را چو باید بخت	آتش عشق مغتنم باشد
هر که در عشق می تواند سوخت	به جهنم رود ستم باشد
دارم امید آن که در غم عشق	دل من ثابت قدم باشد
وہ کہ گلزار داغهای دلم	خوش تر از روضه ارم باشد
هر که در دل نباشدش عشقی	حاصلش حسرت و ندم باشد
فیض را بخت اگر کند یاری	در ره عشق حق علم باشد

معنی و فایده بسم الله

توضیح و تفسیر بسم الله و تمامی آیات قرآن، به آن حقیقتی که هست کار پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بزرگوار علیهم السلام است، در این گونه نوشته‌ها جز دورنگایی از مفاهیم بلند آسمانی آیات، آن هم با استفاده از آثار آن بزرگواران کار دیگری نمی‌توان انجام داد.

بسم الله الرحمن الرحيم مفهومی برتر و گسترده‌تر از آفرینش دارد.

ابن عباس می‌گوید:

حضرت امیر علیه السلام از اول شب تا آخر شب، از برای من تفسیر فاتحة الكتاب می‌گفت، هنوز از تفسیر باء بسم الله نگذشته بود و بعد از آن فرمود: من آن نقطه‌ام

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 357

که در تحت باء بسم الله است «1».

و هم چنین از آن حضرت منقول است که:

آنچه در جمیع کتب الهی است در قرآن است و آنچه در همه سور قرآنی منطوی است در بسم الله محتوی است و آنچه در بسم الله مندرج است باء بسم الله بر آن مشتمل است و آنچه که در باء بسم ثابت است نقطه باء بر آن دال است و منم آن نقطه‌ای که در تحت باء بسم الله است «2»!!

بعضی فرموده‌اند که:

حضرت عزت لفظ اسم در اینجا ذکر فرمود، تا چون زبان بنده جاری گردد داند که نام دوست خواهد گفت، دل را مصفی و روح را منقی گرداند، تا به باطن صافی ذکر ملک وافی تواند کرد و تا سینه را از لوث تعلق پاکیزه نسازد و زبان را به آب استغفار از یاد کردن اغیار شستشوی ندهد، نام حق بردن غایت گستاخی و یاد او کردن نهایت جرأت و بی‌ادبی است.

هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

هزار بار بشویم دهان به مشک و گلاب

و گفته‌اند: حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و تقدس است و بنده خاکی در ادنی مقام تدنس و تعلق، بی واسطه از حسیض رذالت به اوج عزت و جلالت ترقی نتواند نمود، پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده، پرتو قابلیت مشاهده انوار اسم بزرگوار از روزنه غیب بر او تابد.

(1) - مشارق انوار الیقین: 21؛ ینابیع الموده: 69.

(2) - ینابیع الموده: 69.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 358

معنای حروف بسم الله

در «الکافی» و «التوحید» و «تفسیر العیاشی» از امام صادق علیه السلام منقول است که هر حرفی از این حروف ثلاثه، اشاره به اسمی از اسمای حسنی است.

باء بهای خداست و سین سنای اوست و میم مجد اوست و در روایتی وارد است که میم ملک اوست «1».

و برخی چنین دانسته‌اند که باء، اشاره به بصیر است و سین سمیع است و میم محصی، گویا قاری را تنبیه می‌کند که بصیرم و می‌بینم کردار تو را، در قرائت اخلاص ورز تا جزای به سزا دهم؛ سمیع، می‌شنوم گفتار تو را، از غرض ریا دور شو تا خلعت فیض و صفا دهم؛ محصیم، می‌شمارم انفاس روزگار تو، یک لحظه غایب مشو تا عوض آن حضور لقا دهم.

خلاصه در هر یک از این حروف چندان معانی مندرج است که عشر عشر آن به هزاران قرن در صد هزار دفتر نگنجد و از آن معانی کسی بهره گیرد که بر باء بلای دوست صبر کند و سین سر خود را به سلوک طریق فنا مشغول گرداند، تا وقتی که به میم مشاهده رسد و جمال وجه باقی بر منظر نظرش جلوه گر آید.

اسم اعظم

اریاب لطایف گفته‌اند: «اللّه» اسم اعظم است، بدان دلیل که اساس توحید بر اوست و کافر به سبب گفتن این کلمه از حضيض کفر به اوج ایمان انتقال یابد.

هرگاه به جای «لا اله الا الله، لا اله الا الرحمن» گوید، با آن که از صفات خاصه

(1) - الکافی: 114 / 1، باب معانی الأسماء واشتقاقها، حدیث 1؛ تفسیر العیاشی: 22 / 1، حدیث 18؛ التوحید: 230، باب 31، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 359

است، از کفر بیرون نیاید و داخل دایره اسلام نشود، فلاح بندگان متعلق به ذکر این نام است.

[و اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

منقبت کمال ذاکران به شرف این اسم تمام است:

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ] «2».

آنان که همواره خدا را یاد می کنند.

ابتدا بدو درست آید که بسم الله و اختتام بدو انتظام یابد که:

[و آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] «3».

و پایان بخش نیایششان این است که همه ستایش‌ها ویژه خدا مالک و مربی جهانیان است.

تأکید معاهد وحدت از اوست که «لا اله الا الله»، تشیید قواعد رسالت بدوست که «محمد رسول الله»، تأیید عواید ولایت به اوست که «علی ولی الله».

نامت انیس خاطر و ورد زبان ماست

نه گلشن سپهر پر از داستان ماست

از سلطان العارفین پرسیدند که اسم اعظم کدام است؟ گفت: شما اصغر به من نمایید تا من اعظم به شما نمایم، کدام نامست که نه در عظمت تمام است، چه قطره در نظر آید که نه از بحر محیط بزرگتر آید «4».

(1) - انفال (8): 45.

(2) - آل عمران (3): 191.

(3) - یونس (10): 10.

(4) - تفسیر فاتحة الكتاب: 51.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 360

الله: ذات پاک مستجمع جمیع صفات کمال است و آدمی با روی آوردن به او به نهایت بزرگواری و کرامت و شرف و فضیلت و حقیقت و عزت رسد و به رفع نیازمندی‌ها و عیوب و نقائصش موفق گردد و اگر با این وسیله نتواند علاج خود کند، باید بداند که اتصال به مفهوم و حقیقت این نام پیدا نکرده بلکه لفظی عربی را تکرار کرده است.

ارتباط اگر حقیقی باشد، رفع عیوب و خلأها گردد و آثار فیض و عنایت و صفات الهی در انسان نمودار شود، هم‌چون تشنه که با خوردن آب تشنگی‌اش برطرف شود و گرسنه با خوردن نان گرسنگی‌اش.

آن که ناقص است، در صورت اتصال واقعی به حضرت حق، نواقص فکری و روحی و عملی و اخلاقی‌اش برطرف شده و با فنای در صفات و اسما کامل می‌شود.

معنای «الرحمن»

الرحمن: به تمام موجوداتی که آفریده، به مقتضای استعداد و لیاقت هر يك عنایت و لطف دارد.

هر کسی را هر چه لایق بود داد»1«	آن که هفت اقلیم عالم را نهاد
بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست	ادیم زمین سفره عام اوست
زفیضش هر دو عالم گشت روشن»2«	زفضلش خاک آدم گشت گلشن

در مقصد اقصی آورده که:

حظ بنده از اسم رحمان آن است که بر غفلت زدگان به وادی جرم و عصیان

(1) - مواعظ، سعدی شیرازی.

(2) - سعدی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 361

رحم کند و به طریق وعظ و نصیحت از روی لطف و ملامت، ایشان را به راه راست خواند و از هرکه معصیتی صادر گردد، چنانکه داند که از او واقع شده - مهما ممکن - در ازاله او بکوشد از روی شفقت که مبادا متعرض سخط الهی گردد و بر عاصیان و درماندگان به چشم رحمت نگرد، نه به دیده خواری و ذلت.

در اخبار آمده که روزی عیسی علیه السلام با جمعی از حواریان به راهی می گذشت، ناگاه گناه کاری و تباه روزگاری که در آن عصر به فسق و فجور معروف و مشهور بود ایشان را بدید، آتش حسرت در سینه اش افروخته گشت، آب ندامت از دیده اش روان شد، از صفای وقت عیسی علیه السلام و مصاحبان او بر اندیشید، تیرگی روزگار و تاریکی حال خود را معاینه دید، آه جگرسوز از دل پر خون برکشید و با زبان حال گفت:

یا رب که منم دست تھی چشم پر آب

جان خسته و دل سوخته و سینه کباب

نامه سیه و عمر تبه، کار خراب

از روی کرم به فضل خویشم دریاب

پس با خود اندیشه کرد که هر چند در همه عمر قدمی به خیر برنداشته‌ام و با این آلودگی قابلیت همراهی پاکان ندارم، اما چون این قوم دوستان خدایند، اگر به موافقت ایشان دو سه گامی بروم ضایع نخواهد بود، پس خود را سگ اصحاب ساخت و بر پی آن جوانمردان فریادکنان می‌رفت، یکی از اصحاب باز نگریست و آن شخص را که به نابکاری و بدکاری شهره شهر و دهر بود دید که بر عقب ایشان می‌آید گفت: یا روح الله! ای جان پاک! این مرده دل بی‌پاک را چه لایق همراهی ماست و بودن این پلید ناپاک در عقب ما در کدام طریق رواست؟ ای عیسی! او را بران تا از قفای ما بازگردد که مبادا شومی گناهان او در ما رسد. عیسی علیه السلام متأمل شد تا به آن شخص چه گوید و به چه نوع عذر او را خواهد که ناگاه وحی الهی در رسید که: یا روح الله! یار با عجب و پندار خود را بگوی تا کار از سر گیرد که هر عمل

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 362

خیری که تا امروز از او صادر شده بود به يك نظر حقارت که بدان مفلس بدکار کرد، مجموع را از دیوان او محو کردیم.

معنای «الرحیم»

الرحیم: به مردمی که در میدان ایمان و عمل صالحند و از هدایت حضرت او در جهت سلامت عقیده، عمل، اخلاق بهره گرفته‌اند، دارای عنایت است و این عنایت در قیامت نسبت به آنان تجلی کند که در قرآن فرموده:

[وَلَوْ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا] «1».

و او به مؤمنان مهربان است.

گفته‌اند که بنده را سه حالت است:

اول آن که معلوم بود به هستی احتیاج داشت.

دوم آن که هست شد به اسباب بقا حاجت دارد.

سوم به عرصه قیامت حاضر شود به مغفرت خداوند متعال محتاج خواهد بود.

و ذکر این سه حال در این سه اسم مندرج است: ای بنده! الله اوست، تفکر کن که تو را چگونه از کتم عدم به حیز وجود آورد، رحمان اوست بنگر تا چگونه اسباب زندگی مهیا کرد، رحیم اوست، باش تا فردا ببینی که تو را در پناه عنایت آرد و پرده مغفرت به روی گناهان تو فرو گذارد.

تفسیری دیگر از «بسم الله الرحمن الرحيم»

در «مفاتیح الغیب» آورده که:

(1) - احزاب (33): 43.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 363

مداخل وساوس شیطان در نفوس انسان سه است: شهوت و غضب و هوا.

از شهوت حرص و بخل زاید و از غضب کبر و عجب آید و نتیجه هوا، کفر و بدعت باشد.

پس حق سبحانه این سه اسم فرستاده تا سد مداخل این ثلاثه نموده، آدمی را از سلوك بادیه غوایت باز دارد، هر که بشناسد که الله اوست از فرمان هوا که معبود گمراهان است - و آیه کریمه:

[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ] «1».

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟.

شاهد بر آن است - سر ارادت به پیچد و هر که داند که رحمان اوست و ملک از اوست از غضب که منشأ کبر و عجب است احتراز کند و هر که عارف گردد به آن که رحیم است، به واسطه تشبه به بهایم که سرکردگان بیابان شهوتند بر نفس خود ظلم نکند.

توجه عملی به این سه نام مقدس، علاوه بر این که انسان را از رذایل اخلاقی پاک می کند، کفه حسنات را هم سنگین می نماید.

از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله روایت است که:

چون امت مرا در روز قیامت به موقف حساب بدارند و عمل‌های ایشان را در ترازوی عمل نهند، حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید، امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با وجود کمی عمل چرا کفه حسنات ایشان افزون شد؟

پیغمبران ایشان گویند:

به جهت آن که ابتدای کلام ایشان سه نام از نام‌های الهی بود که اگر همان سه نام

(1) - فرقان (25): 43؛ جائیه (45): 23.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 364

در کفه نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگر گذارند آن سه نام بر همه زیادتیی کند و آن نام‌ها نام‌هایی است که در بسم الله است «1».

در تفسیر «کشف الاسرار» است:

اما حکمت در آن که ابتدا به الله کرد سپس به رحمان، پس به رحیم، آن است که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است:

اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش؛ الله اشارت است به آفرینش در ابتدا به قدرت، رحمان اشارت است به پرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است به آمرزش در انتها به رحمت.

چنان است که الله گفتی اول بیافریدم به قدرت، پس پروریدم به نعمت، آخر پیامرزم به رحمت.

بسم الله آغاز تمام سوره‌های قرآن جز سوره توبه است. مردم مسلمان مأمورند در ابتدای تمام برنامه‌های خود، آن را بگویند و گفتن این جمله و توجه به مفهومی که در دل و فکر انسان از غیر خدا برگردد و هر کار و عملی به یاد خدا و به نام او شروع شود، تا هم چنان که آغازش با اتصال به خیر مطلق است، انجامش به محصول و ثمر نشیند و آدمی از امید به مبداء کمالات و توجه به سرچشمه خیرات و فیوضات از کارش بهترین سود را برده و برترین منفعت را کسب کند و نیز نام هر ضعیف و زبون و فقیر و مسکین و ذلیلی که خود را مقصد و مقصود قرار داده و برای

انسان جز شر حاصلی ندارد و هم چنین قهرمانان مادی و اربابان طاغوتی و سلاطین ستمگر و قلدان و زورگویان را از میدان زندگی براند و جز با نام و یاد کمال مطلق و خیر محض سر و کاری نداشته باشد.

(1) - مجموعة ورام: 32 / 1.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 365

چشم بگشا که جلوه دلدار	متجلی است از در و دیوار
نحن اقرب الیه آمده است	دور افتاده‌ای تو از پندار
کل شیء محیط می‌بینم	آنچه می‌بینمش به نقش و نگار
او به پیش تو ایستاده چو سرو	سر فرو برده‌ای تو نرگس‌وار
سرمه‌ای گر ز نور بی‌بصری	نکشی در دو چشم بر سر کار
اندرون و برون نشیب و فراز	از پس و پیش و از بعین و یسار
شاهد لا اله الا هو	پیش تو پرده گیرد از رخسار
کاروان نفخت من روحی	به سرای تو برگشاید بار
ثم وجه الله آیدت به نظر	وهو معکم نمایند دیدار
این تماشا چو بنگری گویی	لیس فی الدار غیره دیار
گر تو علم الیقین به دست آری	سوی عین الیقین بیابی بار

عشق او در دلت کند منزل
روز روشن نماید شب تار

محو گردی چنانکه از مستی
نشناسی همی سر و دستار

کار کن کار پیش از آن که اجل
به در آرد زهستی تو دمار

قلم راستی به دست آور
بر ورق های جان و دل بنگار¹»

مفهوم شکر، مدح، حمد

شکر، سپاس گزاری در برابر نعمت است بدون توجه به مقام صاحب نعمت.
مدح، ستایش ممدوح است به خاطر جمال و کمالی که دارد بدون توجه به نعمت و احسان او.
حمد، جامع معنای سپاس و مدح است، حمد یعنی سپاس گزاری در برابر تمام نعمت های داده شده و احسان و عنایت دوست، با توجه به مقام عالی او که جامع

(1) - هائف اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 366

تمام صفات کمالیه است.

در اینجا هر شکر و مدحی چه با زبان بیان، چه با زبان وجود، مخصوص ذات با کمالی است که مالک و تربیت کننده همه عالم هاست.

باید حمد و ستایش را تنها برای مبدئی دانست که لطف تربیتش سراسر جهان و همه موجودات را فرا گرفته، هر ناتوانی را توانا می گرداند، هر بی جانی را جان می بخشد و فراخور احتیاجش ساز و برگ زندگی به او می دهد و از آنچه هست

برترش می‌سازد، تا به جمال عقلش می‌آراید، آن گاه برای تکمیل تربیت، پیغمبران و خردمندان عالی‌قدر را برمی‌انگیزد و شرایع و قوانین در جلو راهش می‌گذارد و تربیت تکوین را با تشریع تکمیل می‌نماید.

بدین جهت در قرآن کریم که ظهور تربیت و اراده حق است، آیات تکوین و تشریع با هم آمده و همه را آثار قانون تربیت رب العالمین می‌شمارد.

توجه به عالم موجب توجه به حمد

با بیان این حقیقت کلمه حمد به اندازه پهنای جهان بزرگ توسعه دارد و هر چه بیشتر اسرار جهان باز شود و خرد انسان پیش رود، مجهولات نظام طبیعت و حیوانات ریز و درشت و بعد اختزان و سازمان درونی و بیرونی جانداران معلوم گردد، حقیقت حمد و توجه به ربوبیت جهان بیشتر تحقق می‌یابد و معنا و واقعیت آن عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد.

به هر اندازه که انسان آشنای به سازمان وجودی عالمیان و حداقل دنیای کیهان و نبات و حیوان و انسان می‌شود، از نظم آفرینش آنان و منافع بی‌شمارشان بیشتر حیرت‌زده می‌شود و لزوم و وجوب حمد و این‌که ستایش و شکر و مدح و حمد مخصوص مالک و پرورش دهنده عالمیان است روشن‌تر می‌گردد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 367

در اینجا لازم است به گوشه‌ای بسیار محدود و میدانی ناچیز از اوضاع عالم کیهان و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان اشارت رود، تا نیاز ما به حمد و ثبوت آن برای حق بیش از پیش آشکار گردد.

عالم کیهان

فیزیک نجومی به ما می‌آموزد که آسمان صاف و بی‌ابر، مجموعه پهناوری است مرکب از خورشیدهای بی‌شمار که مانند مولکول‌های گازی در جهات بسیار متفاوت شتابان رفت و آمد دارند.

نسر واقع با سرعت ثانیه‌ای 13 کیلومتر به ما نزدیک می‌شود، الدبران ثانیه‌ای 53 کیلومتر از ما دور می‌شود، سماک راح با سرعت ثانیه‌ای 135 کیلومتر مسیر موری را می‌پیماید، دو ستاره آخرین دب اکبر به یک سو می‌روند، در عین این‌که ستارگان دیگر این صورت فلکی با سرعت غیر قابل‌تصور به جهت مخالف روانند.

منظومه شمسی ما نیز از این سرنوشت مستثنی نیست، خورشید با سرعت ثانیه‌ای 19 کیلومتر واله و حیران به سوی کناره کهکشان ما روان است و در این راه بی‌پایان زمین و سیارات دیگری که موکب او را تشکیل می‌دهند با خود می‌برد و در همین حین دستگاه منظومه شمسی همراه کهکشان که یک پارچه مانند چرخ و فلک آتش بازی عظیمی، به دور خود می‌چرخند، قوس عظیمی به سرعت ثانیه‌ای 240 کیلومتر طی می‌کند!!

عالمی که ما در این لحظه می‌بینیم آنچنان نیست که در واقع وضع کنونی آن باشد، بلکه دورنمایی است از وضع گذشته.

خورشیدی که هم اکنون مقابل دیدگان ماست، در حالی است که نسبت به عمر

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 368

کهکشان یا عالم هشت دقیقه پیش بوده، با توجه به این که زمین خیلی جوان‌تر از خورشید است و 2 میلیارد و پانصد میلیون سال از عمرش گذشته!!

شعراى یمانی نه سال جوان‌تر به نظر می‌رسد، خوشه پروینی که تماشا می‌کنیم منظره پانصد سال پیش اوست.

در شب صاف بی‌ماه با چشم بی‌سلاح در صورت مرآة المسلسله قطعه ابر ماندی به بزرگی قرص ماه می‌توان تشخیص داد که نور ضعیفی می‌پراکند، این توده ابر، مانند ستارگان سحابی است خارج از کهکشان‌ها.

وضعی که اکنون از آن به نظر ما می‌رسد، آنچنان است که در دو میلیون سال پیش داشته، از آن زمان تاکنون بر ستارگان بی‌شمار آنچه گذشته در این باره هیچ چیز نمی‌توان گفت، کهکشان مرآة المسلسله آخرین مرز دید بشر است، اما با کمک تلسکوپ می‌توانیم میلیاردها سال نوری پیش برویم.

انواری که اجرام این عالم دور می‌پراکنند به نور فسیل موصوف شده‌اند، البته این انوار بر بیشتر فسیل‌هایی که در زمین به دست آمده‌اند مقدمند، شگفت آن که نوری آنچنان ضعیف که ورقه شفاف نازکی، یا ذره غباری مانع تابش آن می‌شود با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه صد میلیون راه پیموده، ظهور همین انوار که از بسیار دور به ما می‌رسند خلأ نسبی فضا را ثابت می‌کند و تصویری از عظمت دستگاه آفرینش را آشکار می‌سازد، در اینجا است که باید سر تعظیم و تکریم و سپاس و شکر و مدح و حمد به پیشگاه او برداشت و با همه وجود فریاد زد.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «1».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

(1) - فاتحة (1): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 369

با تقسیم آسمان به چندین بخش و عکسبرداری از هر بخش ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد.

در رصدخانه‌ها این کار می‌شود، در رصدخانه کالج هاروارد کلیشه‌ای که 35 در 45 سانتی‌متر مساحت دارد، بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می‌سازد اما عده کهکشان‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند از حدود پانصد میلیون متجاوز است.

در هر کهکشان چند ستاره است؟ قطاع‌های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده‌اند، يك منجم جوان هاروارد، بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر را شمرده است و به موجب این رصدها و آزمایش‌های دقیق شماره ستاره‌های کهکشان ما فقط بالغ بر صدها میلیارد می‌باشد که تمام این امور در زندگی ما دخیل است و در حیات ما سهمی از منافع عالم بالا وجود دارد، آیا جا دارد که با تمام هویت خود علماً و عملاً فریاد برآریم.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «1».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

تمام انسان‌ها، اگر بخواهند، به بررسی وضع ظاهر و کلی موجوداتی که در حیات ما سهم‌اند اقدام کنند بدون شك عمر همه آن‌ها و قدرت عملی‌شان کفاف این برنامه را نمی‌کند چه رسد به این که بخواهند نظام باطن و ظاهر موجودی را موşkافی کنند و نعمت وجود او را به تحقیق آورند!!

جواب سؤالات زیر، درباره وضع کلی پاره‌ای از عناصر که در زندگی ما دخالت ضروری یا مستقیم یا بواسطه دارند، هزاران سال عمر و هزاران هزار کتاب لازم دارد.

(1) - فاتحة (1): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 370

هوا از چه چیزهایی تشکیل شده است؟

چرا اجسام می سوزند؟

چگونه هوا برای ما کار می کند؟

آب به چه شکل هایی یافت می شود؟

آب از چه چیز ترکیب شده؟

چگونه آب برای ما کار انجام می دهد؟

چگونه آب در هوا وارد می شود و چگونه از آن خارج می گردد؟

موجبات وزش باد چیست؟

چگونه رطوبت هوا در وضع جوی تأثیر می کند؟

موجب اختلاف آب و هوا در نقاط مختلف چیست؟

عمر زمین چقدر است؟

چه نیروهایی باعث تخریب زمین می گردد؟

چه نیروهایی باعث پیدایش کوه ها می شود؟

خاک چگونه تشکیل می گردد؟

چه فلزات سودمندی از زمین به دست می آیند؟

چه سوخت هایی از زمین بدست می آوریم؟

کدام مصالح ساختمانی را از زمین به دست می آوریم؟

حرارت چطور به وجود می آید و چگونه اندازه گرفته می شود؟

چگونه حرارت از جایی به جای دیگر منتقل می شود؟

حرارت چگونه اداره می شود؟

نور چیست؟

اشیا را چگونه می بینیم؟

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 371

چرا اشیا رنگ دارند؟

الکتریسیته ساکن از کجا می آید؟

چگونه از مغناطیس استفاده می کنیم؟

جریان برق چگونه تولید می شود؟

چگونه جریان برق به ما می رسد؟

چگونه صوت به وجود می آید؟

صداها با هم چه تفاوت هایی دارند و چرا تفاوت دارند؟

چگونه می توانیم بشنویم؟

چگونه در خشکی و روی آب مسافرت می کنیم؟

موجب پیدایش فصول چیست؟

گیاهان و جانوران از چه ساخته شده‌اند؟

بدن گیاهان و جانوران چگونه ساخته شده است؟

جانوران و گیاهان چه کارهایی می‌توانند انجام دهند؟

گیاهان چگونه برای انسان مفیدند؟

جانوران چگونه برای انسان مفیدند؟

گیاهان چگونه تکثیر می‌شوند؟

جانوران چگونه تولید مثل می‌کنند؟

چرا ما به غذا احتیاج داریم؟

به چه نوع غذاهایی نیازمندیم؟

چگونه گیاهان سبز غذای ما را می‌سازند؟

غذای ما چگونه هضم می‌شود؟

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 372

غذای هضم شده چگونه به تمام اعضای بدن ما می‌رسد؟

انرژی چگونه در بدن تولید می‌شود؟

جواب هر يك از این سؤالات، کتاب یا کتاب‌های مفصلی لازم دارد و به قول فخر رازی «1» دانشمند قرن پنجم، تنها برای برشمردن نعمت‌های خدا يك میلیون کتاب هم کفاف نمی‌کند و این سخن فقط مربوط به شمارش نعمت‌هاست که در قرن پنجم گفته شده، امروزه که تا حدی علوم مختلفه گسترش پیدا کرده برای شمردن و برای تحقیق در نظام تکوینی موجودات و عناصر شناخته شده چه اندازه زمان و چه مقدار کتاب لازم است؟

وظیفه ما در برابر این همه عنایت و رحمت چیست و پس از شناخت نعمت و مصرف کردن آن، برای عطاکننده‌اش چگونه باید سپاس گفت: حداقل شکر و سپاس حق، مراعات کامل تقوا و رعایت جانب عبادت و با تمام وجود این جمله مبارک را فریاد زدن است:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «2».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

عالم نبات

عالم اعجاب‌انگیز نباتات، راستی عالم عجیبی است و پای علم هنوز که هنوز است در ابتدای راه آن است و شرح هر زاویه‌ای از وضع يك نبات کتابی جداگانه می‌خواهد، در این قسمت فقط و فقط به عناوین کلی مسئله اشاره می‌رود، تا با

(1) - التفسير الكبير: 1/ 229، الفصل الثاني.

(2) - فاتحة (1): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 373

توجه به این عناوین به مالک و مربی نباتات و این که وجود مقدس او از این طریق چه احسان و عنایتی به بشر نموده توجه شود:

حس و حیات نباتات - سلول نبات - عناصر تشکیل دهنده سلول - خاصیت هر يك از عناصر - ترکیب هسته - غشا و سلول - اعمال فیزیکی آن - کیفیت تولید نیرو - چگونگی تغذیه - اسرار مرموز نمو متناسب - تولید و تکثیر - نسوج نباتی - جهازات داخلی هر يك - خواص طبیعی آن‌ها - کیفیت ساختمان ریشه‌ها - طبقات ریشه‌ها - استواری آن‌ها - کیفیت جذب آب و املاح - جریان شیره خام - دفع مواد زائد - کیفیت دفع و مبارزه ریشه‌ها با هم - ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آن‌ها - عناصر ترکیب کننده آن‌ها - عملیات فیزیکی هر يك - تأثیر خاص رطوبت و حرارت و نور در نباتات - دستگاه‌های گیرایی این قوا در گیاه - وسایل تنفس گیاه - ساختمان برگ - ترکیبات و طبقات و انواع آن‌ها - برگ‌های خاردار - عمل لقاح - ابزار و وسایل لقاح - کیفیت‌های گوناگون آن در انواع آن‌ها - حشرات و مگس‌های مأمور لقاح - بادها و امواج مأمور - حساسیت خاص برخی از نباتات - تعاون گیاه‌ها نسبت به هم - درخت‌های

گوشت خوار - نظام توارث در نباتات - اسرار میوه‌ها - اشکال گلها و گلبرگ‌ها و شکوفه‌ها و گیاهان آبی و صحرایی - مقاومت گیاهان در برابر امراض - امراض گیاه - مرگ گیاه که هر يك از این عناوین موضوع علم خاصی است و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می‌باشد، نقشی که گیاهان در زندگی شما دارند چه نقش عظیمی است و شما در برابر استفاده کردن از این سفره و صاحب آن چه وظایفی دارید؟

حداقل وظیفه شما شکر است و شکر عبارت از خرج کردن نعمت در راه حق است و حداقل آن با دل و جان گفتن:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 374

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «1».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و به جاست چون فیض شوریده حال به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم:

خواهم که خاک راه شوم زیر پای تو	تا ذره ذره‌ام همه گیرد هوای تو
آیم چو گرد بر سر راه تو اوفتم	شاید که بوسه‌ای بریایم زیبای تو
جان در رهت فدا کنم و منت کشم	ای صد هزار جان گرامی فدای تو
جان صد هزار کاش بود هر دمی را	تا جمله را نثار کنم از برای تو
خوش آن دمی که سوی من آبی زروی لطف	تا جان زمن طلب کنی و من لقای تو
یابم حیات تازه به هر جان فشاندنی	گر صد هزار بار بمیرم برای تو
هر چند لطف بیشتر کنی تشنه‌تر شوم	سیراب کی شوم ز شراب لقای تو

در قسمت حشره، تنها تاکنون حشره‌شناسان نزدیک به هفتصد هزار قسم حشره احصا کرده‌اند.

(1) - فاتحه (1): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 375

شماره حشرات به اندازه‌ای است که ارقام برای بیان آن قاصر است، يك روز تابستانی که هوا صاف باشد، شماره حشراتی که در بریدگی‌های تپه‌ای برای نظام حیات در تکاپو هستند، از عده نفوس يك قاره بیشتر است، اگر ناگهان نژاد بشر به کلی از روی زمین معدوم شود، مخلوقات دیگری که به روی زمین می‌لوند به زحمت متوجه غیبت او خواهند شد.

ژان هانری فابر دانشمند نامی فرانسه همیشه می‌گفت: تدبر در ساختمان پیکر يك حیوان كوچك چون مور و تشکیلات منظم حیاتی آن میلیاردها انسان را به سوی خدا رهبری می‌کند.

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و عالم نباتات بر آدمی چیره می‌شود، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می‌دهد این که می‌گوییم چندین برابر آن، به خاطر آن است که خورشید با آن همه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است.

اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده، افزون گردیده و در جهان حیوان تشکیلات وسیع موجوداتی ذره بینی چون:

ویروس‌ها و باکتری‌ها و سایر موجودات دیگر ذره‌بینی و گروه‌های گوناگون آن‌ها - آثار مختلف حیاتی آن‌ها - نقش یکایک اصناف آن‌ها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری - میکرب‌های امراض - میکرب‌های زحمت کش و خدمت‌گزار - حشرات ریز - سازمان حیاتی آن‌ها - قدرت احساس آن‌ها - کیفیت توالد و تناسل گوناگون تمام جانداران - تخم‌گذاری - تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده - حمل با تقسیم - اسرار اسپرماتوزوئید - اسرار پستانداران - حیوانات آبی - چهارپایان - سازمان و ساختمان یکایک آن‌ها - نظام زندگی آن‌ها - عواطف و احساسات آن‌ها -

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 376

و میلیاردها میلیارد موضوع دیگر که هر يك از این‌ها رشته‌ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگونی به بیان اسرار و نظام این موجودات و سازمان‌های آن‌ها پرداخته‌اند که ادای حق صاحب و خالق و مالک آنان حداقل این است که با تمام خلوص و فروتنی به پیشگاهش ایستاد و با همه هستی و وجود فریاد زد:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «1».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و چه نیکوست که در برابر این همه عنایت و نعمت، تسلیم او شده و اوامر او را اطاعت کرده و از محرمات او کناره‌گیری نماییم و قلب را از آلودگی پاک کرده و نفس را از بدخلقی‌ها پیراسته نموده و به صفات حضرت او آراسته شویم و با زبان حال در کوی آن جناب عرضه بداریم:

ای خدای بزرگ! بر اثر عدم درك حقایق و به خاطر دور افتادن از وادی معرفت و به علت اسارت در دام شیطان، از شناخت حقیقی تو عاجز ماندم و نعمت‌هایی که به ما لطف فرمودی در غیر خواسته تو مصرف کردیم و اکنون برای توبه و انابه و عذرخواهی به درگاه لطف ملتجی شده و از تو درخواست عفو و گذشت داریم.

عالم انسان

شاهکارها و تمامی اسرار خلقت انسان را، تنها آفریدگار جهان می‌داند و این مقداری که دانش وسیع بشر موفق به کشف آن شده، از صدها هزار کتاب قطور متجاوز است، به گوشه‌ای از عناوین دستگاه وجودی بشر توجه کنید و ببینید خالق عالمیان در خلقت این موجود شگفت‌انگیز چه صنعتی به خرج داده.

(1) - فاتحة (1): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 377

نظامات و قوانین استخوان‌ها - اشکال گوناگون استخوان - استخوان‌های مسطح - استخوان‌های دراز و کوتاه با مفصل و بی مفصل - مفصل‌ها - حفرات استخوانی - جدارهای استخوانی - نسج اسفنجی استخوان‌ها - تغذیه استخوان‌ها - ترکیبات شیمیایی آن‌ها - غضروف‌ها - شکل‌های گوناگون و عناصر ترکیبی آن‌ها - شرح یکایک عضلات بدن - ماهیچه‌ها - کیفیت

عمل انقباض و انبساط در عضلات - عضلات جبهه‌ها - عضلات بالا کشنده یا جمع کننده ابروان - عضله پلك‌ها - عضلات دماغ - عضلات لب‌ها - عضلات سینه - سلول‌های تشکیل دهنده عضلات - نوع سلول‌ها - شرح نظامات و سازمان گیرایی حواس پنج‌گانه - قوه لامسه:

برجستگی‌های زیر پوست - یا مراکز قوه لامسه - اسرار درون این برجستگی‌ها پاپیل‌ها - حس ذائقه و مراکز گیرایی آن - پاپیل‌های زبان - قوه سامعه: تشکیلات گوش خارجی - خیمه گوش - لاله گوش - سوراخ متناسب گوش - پرده صماخ - مایع سمی درون آن - عناصر ترکیبی این مایع - دریچه‌های گوش وسطی - مجرای شیپور استاش - استخوان‌های چکشی - سندان عدسی - رکابی - گوش داخلی - دهلیز آن - سه نیم دایره استخوانی - لوله مارپیچی - مایعات درون هر يك - عناصر ترکیب کننده هر يك از مایعات - قوه شنوایی - صوت - اسرار صوتی - امواج - ارتعاشات موجی - قوه باصره: تشکیلات ظاهری چشم - پلك - صفوف مژه - غدد اشك - مجاری ده گانه اشك - انتراشك - شست و شوی چشم با اشك - کره چشم - حلبیه - قرنیه - شفافی قرنیه - کیفیت عبور نور - مشیمیه - عنبیه - پرده مدور عنبیه - سوراخ مجرای عبور نور - مردمک - رنگ عنبیه - اسرار این رنگ و رنگ‌ها - شبکیه - جلیدیه - نقش مایع زلالیه - مایع زجاجیه - عناصر ترکیب کننده مایعات - اسرار درون یکایک طبقات چشم - کیفیت دید - بحث نور - معمای نور - قوه شامه: و سلولهای تشکیل دهنده آن - شکل ظاهری بینی - دستگاه عظیم گوارش - معده - روده‌ها - غده‌های

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 378

ترش‌چی مرکز صفرا - دهان - حلق - لوله هاضمه - تشکیلات یکایک آن‌ها - کیفیت جذب اکسیژن - علل احتراق - تولید حرارت - مقدار حرارت - اسرار و تشکیلات یکایک آن‌ها - خون - اسرار خون - کیفیت پیدایش خون - گلبول‌های سفید - گلبول‌های قرمز - عدد هر يك - دستگاه‌های گردش خون - قلب - اسرار قلب - شریان‌ها - وریدها - مویرگها - گردش بزرگ خون - گردش کوچک خون - دستگاه دفع مواد زاید - سازمان آن - لوله کشی بدن - دستگاه تولید نطفه‌سازی - ماهیت نطفه و...

که هر يك موضوع علم خاصی است و تشکیل دهنده میلیاردها میلیارد اسرار.

البته آنچه می‌بینیم و می‌خوانیم عبارت است از ظاهری از بدن و جسم، ولی قوای کارگران این جسم که عبارت از نفس و روح و وجدان و اندیشه و هزاران قدرت نامرئی است و در هیچ لابراتواری قابل تجزیه و با هیچ میکروسکوپی قابل رؤیت نیست، برای ما قابل شرح و درك نمی‌باشد، تنها در برابر این دستگاههای با عظمت بدن و روح و نفس که قرار

می گیریم، به قدرت کامله صاحب این عالم پی برده و به گوشه‌ای از عدل و حکمت و علم او آشنا شده و در برابر این همه احسان او با همه وجود فریاد برمی آوریم:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] «1».

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.* رحمتش بی اندازه و مهربانی‌اش همیشگی است.

تکرار «الرحمن الرحيم» در سوره حمد

با این که دو کلمه مبارکه «الرحمن الرحيم» در «بسم الله» بود، ولی تکرارش بعد

(1) - فاتحه (1): 2 - 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 379

از «رب العالمین» لطف مخصوصی دارد که ربوبیت حق از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست، بلکه از جهت رحمت عام و خاص است، به این معنی که تمام موجودات در پرتو این دو حقیقت پرورش می‌یابند و این مسئله معلوم است که هر مربی و معلم و حاکمی آن گاه تربیتش به ثمر می‌رسد که با مهر و محبت توأم باشد. ربوبیت حق نسبت به موجودات و به خصوص انسان که اتصالی است دائم و همیشگی و شامل دنیا و آخرت نه بر سیل قهر و غلبه بلکه از راه عنایت و لطف و مرحمت و محبت است، پس مدح و شکر آن وجود مقدس در حقیقت پاسخ گویی به ندای فطرت است در برابر رحمانیت و رحیمیت او.

مالک روز جزا

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] «1».

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

انسان دارای گوهر پرهیای آزادی است، آزادی در نیت و عمل و همین آزادی باعث ارزش نیت و عمل است.

در جوار این گوهر پر عظمت اگر نیت و عمل انسان، بر مقتضای قواعد الهی از انسان صادر گردد، از پی آن ثواب و جزای نیک خواهد بود و اگر نیت عمل بر اساس هوای نفس و دعوات شیاطین درونی و برونی، از آدمی ظاهر گردد، از پی آن عقاب و رنج و مشقت خواهد بود و چون دنیای محدود گنجایش ثواب نیکان و عذاب بدان را ندارد، خداوند بزرگ مزد نیکان و بدان را به جهان دیگر منتقل کرده که ابتدای آن جهان پایان این جهان است و آن جهان محصول این عالم است

(1) - فاتحة (1): 4.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 380

و به فرموده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این جهان مزرعه آخرت است.

اما این که می گوید: مالک روز جزاست، جای این پرسش است که مگر خداوند مالک هر روز نیست و مگر جزای عمل نیک و بد مخصوص به دنیای دیگر است و مگر انسان در همه لحظات چه از طریق وجدان و چه از طریق عکس العمل اعمال خویش در دنیای برون و درونش در معرض اجر و عقوبت نیست؟

باید گفت: چرا خداوند مالک همه لحظات است؟ اختصاص مالکیت به روز جزا برای این است که در دنیا به اجازه و اذن خود او نحو مالکیتی برای موجودات زنده هست، ولی در آخرت جز مالکیت حضرت او مالکیتی حتی مالکیت اعتباری و نسبی هم وجود ندارد و آدمی هم در برابر عمل خود عکس العمل می بیند و آن این است که در برابر نیکی انبساط درون و در برابر بدی دچار تازیانه وجدان می گردد و یا در برابر کار خوب اعتبار اجتماعی کسب کرده و در برابر کار بد ممکن است دچار عقوبت قانون گردد، ولی این اجر و عقوبت به طور قطع نسبت به عمل او کامل نیست، علاوه بر این چه بسا نیکی ها که به دور از نظر مردمان انجام می دهد و مزدی نمی بیند و چه بسا اعمالی که شیطانی است و انجام می دهد و از عقوبت آن می گریزد، بدون شك در برابر این گونه نیکی ها و بدی ها جهان دیگری لازم است تا نیکان به اجر نیکی و بدان به عقوبت بدی برسند.

شما انبیا و امامان و اولیا خدا را از نظر مزد کارشان چه می گوید، آیا آن بزرگواران به مزد آن همه نیکی ها و نیکوکاری ها و صبری که در برابر آزار دشمنان کردند رسیدند؟

و طاغوت ها که تا لحظه آخر خوش زیستند و خوش مردند، به عقوبت يك عمل ناپسند خود رسیدند؟

پس جهانی دیگر لازم است که به مقتضای عدل و حکمت حضرت حق برپا

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 381

شود، تا همه نیکان و بدان به نتیجه عمل خود برسند و آن روز، روز دین یعنی روز جزاست و مالک حقیقی و مطلق آن روز خداست:

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] «1».

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

قرآن مجید، متجاوز از هزار آیه درباره تمام شؤون آن روز دارد، می‌توانید به کتاب خدا و روایاتی که در این زمینه در کتب معتبره حدیث آمده مراجعه کنید.

بندگی خداوند

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «2».

[پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.

عبادت و بندگی مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که خضوع و تواضع در برابر حق و آزادی واقعی، آزادی از اسارت هوا و طاغوت باطنی و ظاهری در این مفهوم قرار گرفته و یا لازمه آن است.

انسان وقتی از برکت اندیشه به ربوبیت و مالکیت و رحمت و محبت بی‌پایان ناظم و مدبر و معمار هستی پی ببرد، هیچ‌گاه تسلیم غیر او نمی‌شود و بند بندگی دیگران را به گردن نمی‌نهد.

وقتی بداند جز حضرت حق، وجودی بالاستقلال در عالم وجود و هستی نیست، چه معنا دارد که غیر او را مورد پرستش قرار دهد، غیر او اگر جماد است عاملی است از عوامل مادی عالم، اگر حیوان است موجودی است در مسیر نظام

(2) - فاتحه (1): 5.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 382

حیات، اگر انسان است که مانند خود تو موجودی محتاج و نیازمند به قدرت بی‌نهایت در بی‌نهایت عالم است، پس مفهومی برای پرستش غیر نمی‌ماند و روی آوردن به غیر حق یا پرستش جماد و نبات و یا حیوان و یا انسان و یا پیروی از فرمان غیر حق، عین کفر و شرک و کمال پستی و بی‌شخصیتی است و این عبادت که با جمله **[إِيَّاكَ نَعْبُدُ]** در نماز اعلام می‌گردد، عبارت است از به اجرا گذاشتن تمام دستورهای الهی و پیامبران و امامان و فقیهان که همه هادیان راهند و کناره‌گیری از محرمات و آنچه خداوند بر انسان نمی‌پسندد، باز عین عبادت است که با همان جمله اعلام می‌شود.

اوامر و نواهی الهی که به اجرا گذاشتنش عبادت و تضمین‌کننده خیر دنیا و آخرت است در کتاب و سنت قرار دارد و آگاهی و به اجرا گذاشتنش برای تحقق مفهوم عبادت بر هر مکلفی واجب است.

و بدون تردید، پیمودن این راه که مرکب از علم و عمل است، بدون رفع موانع و رهایی از قید و بند اوهام و مکتب‌های غلط و آزادی از هوای نفس و غرایز خارج از حد، امکان ندارد.

و انسان با این عجز و فقری که دارد بدون کمک خواهی از خداوند نمی‌تواند با این همه موانع به مبارزه برخیزد، این است که در راه عبادت باید از او کمک خواست، تا امور معنوی و مادی را برای جبران ضعف و ناتوانی انسان با انسان همراه کند و البته توجه به او و کمک‌خواهی از حضرتش در حقیقت جلب کشش و لطف و دستگیری اوست.

هدایت

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «1».

(1) - فاتحه (1): 6.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 383

ما را به راه راست راهنمایی کن.

معنای هدایت

هدایت: راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است به سوی مطلوب و مقصود و آن بر چند نوع است:

هدایت طبیعی یا تکوینی، که شامل کلیه موجودات کیهان و عناصر کاخ شگفت‌انگیز آفرینش است.

هدایت غریزی و احساسی، که مخصوص به موجودات جاندار و یا شامل موجودات صاحب نفس است.

هدایت وجدانی، عقلی، احساسی، دینی، که شامل انسانهاست و هدایت دین کامل‌ترین هدایت برای آدمی است که او را به سوی سعادت دنیا و آخرت سوق می‌دهد.

معنای صراط

صراط: جاده عمومی رو به خیر است و اضافه شدنش به مستقیم اسراری دارد که از حوصله این جزوه بیرون است.

صراط مستقیم در برابر راه کجی است که رهروش را به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می‌کند.

صراط مستقیم در حقیقت عبارت است از راه دین، مرز حق، راه عدل و حوزه و حدود و مقررات الهی که در قرآن و سنت ترسیم شده و اجرای مقرراتش آدمی را به قرب حق رهنمون شده و از فیض و عنایت و رحمت الهی در دو جهان بهره‌مند خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 384

انسانی که می‌خواهد در این راه پیش رود، باید مجذوب و منطبق با محیط و محکوم آن نگردد و پیوسته محیط فکری و روحی خود را تغییر دهد و در خط مستقیم که همان دین خداست و ضامن خیر دنیا و آخرت قرار گیرد و از انحراف بیندیشد، چون پیوسته در معرض گمراهی و غفلت است، این دعا و درخواست را هم - [اهدنا الصراط المستقیم] - همیشه به یاد داشته باشد، تا مشمول عنایت و مشیت مخصوص مبدأ کمال و هستی گردد.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] «1».

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

راه آنان که نعمت مادی و معنوی به آنان عنایت کردی و آنان هم به توفیق تو و هدایت و عنایت تمام نعمت‌های تو را در راه تو مصرف کردند و از این طریق خیر بردند و خیر رساندند و از این راه تمام حقوق تو و عباد تو را رعایت کردند، در رأس اینان، انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین‌اند.

[وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] «2».

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده و اینان نیکو رفیقانی هستند.

(1) - فاتحه (1): 7.

(2) - نساء (4): 69.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 385

غضب‌شدگان

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ] «1».

هم آنان که نه مورد خشم تواند.

غضب‌شدگان مردمی هستند که با شناخت حق و یافتن راه به عناد و لجاج و دشمنی با حق برخاسته و مسیری غیر راه الهی انتخاب کردند.

از آیات کتاب الهی استفاده می‌شود که مصداق کامل این جمله یهودیان‌اند که دانسته راه خطا می‌روند و به انواع فسادهای اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی آلوده‌اند. مطالعه در وضع حزب ننگین صهیونیسم و اوضاع اسرائیل و جنایاتش نمایشگر این معناست که این گروه دچار غضب حقند.

گمراهان کیانند؟

وَلَا الضَّالِّينَ [2].

و نه گمراه‌اند.

آن مردمی که کج فهمند، به رأی خود راه خدا را تفسیر می‌کنند و دین را غلط می‌فهمند و مسیر کمال را در آنچه خدا نمی‌پسندد می‌انگارند و برای شناخت حق، سر از میزان و معیار برتافته و آنچه خود می‌خواهند انجام می‌دهند گمراه‌اند و از مصادیق بارز گمراهان نصاری هستند.

غرور علمی و صنعتی آنان به خصوص در این روزگار، شما را به این معنی

(1) - فاتحه (1): 7.

(2) - فاتحه (1): 7.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 386

رهنمون می‌شود که اینان مسیر را آن می‌پندارند که با تکیه بر دانش و صنعت خود ترسیم می‌کنند و به راه خود ساخته یا به آنچه که از آیین به رأی خود توجیه می‌کنند عمل می‌نمایند.

البته غضب شدگان و گمراهان فقط یهود و نصاری نیستند، بلکه هر قشر و طایفه‌ای که از راه خدا جدا باشد و سر از معیارهای الهی برتابد به نسبت شدت و ضعفش غضب شده و گمراه است و بدون تردید اگر نمازگزار دارای آثار و اخلاق یهود و نصاری باشد و نشانه‌هایی از مردم منحرف در او باشد گمراه و مورد غضب است.

علامت اتصال به نماز حقیقی، داشتن آثار و صفات چهار طایفه‌ای است که در آیه گذشته مطرح شده‌اند: انبیاء، صدیقین، شهدا، صالحین.

امام موحدان حضرت علی علیه السلام جمله [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] را بدین گونه توضیح می‌دهد:

آن توفیق که در گذشته ما را به پیروی و اطاعت از تو موفق کرد، پیوسته دار تا در آینده هم از تو اطاعت کنیم «1».

امام صادق علیه السلام در توضیح آن می‌فرماید:

ما را به ملازمت راهی راهنمایی نما که به دوستی تو و به بهشت رساند و از هوا و آرای که ما را دچار رنج و فنا می گرداند باز دار «2».

از پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت شده:

صراط مستقیم یعنی قرآن.

(1) - معانی الأخبار: 33، باب معنی الصراط؛ بحار الأنوار: 252 / 89، باب 29.

(2) - عیون اخبار الرضا علیه السلام: 305 / 1، باب 28، حدیث 65؛ وسائل الشیعة: 49 / 27، باب 6، حدیث 33179.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 387

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

یعنی معرفت امام و حضرت می فرماید صراط مستقیم به خدا ماییم «1».

به این معنی که ما در تمام شؤون حیات بر میزان حقیق و از هر جهت در پیشگاه حضرت محبوب مورد پسند و رضایتیم و بر شماس که تمام زوایا و جوانب حیات خویش را با ما هماهنگ نمایید.

روی هم رفته در سوره مبارکه حمد حقایقی از قبیل توحید، قیامت، عبادت، اتکا به الله، دلالت انسان به راه خدا، نفی چهره های ضد الهی به چشم می خورد که نمازگزار باید در این سفر و معراجی که دارد به تمام آثار و نتایج این سفر و معراج توجه کند.

چون شرایط و مقدمات نماز را مراعات کردی و مفهوم تکبیرة الاحرام و سوره حمد را یافتی، سوره ای از سوره های قرآن را بخوان و بهتر این است که سوره اخلاص را قرائت کنی.

سوره اخلاص حقیقت بندگی

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [«2»].

بگو: او خدای یکتاست.

حقیقت عبادت، اظهار بندگی و خضوع و خشوع قلبی داشتن و شکر انعام و احسان و اکرام نمودن است.

با این معنی و حقیقت، پرستش به معنای جامعش جز در برابر مولا و پروردگار و اربابی که جمیع نعمت‌ها از اوست و همه طور قادر بر سود و زیان رساندن است جایز نیست.

(1) - بحار الأنوار: 12/24، باب 24، حدیث 5.

(2) - اخلاص (112): 1.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 388

بنابراین باید وجود مقدس و محبوبی را بندگی کرد که به تمام موجودات وجود بخشیده و پروراننده و روزی دهنده آنهاست و آفریدن و خلق کردن و عطا کردن حیات و شعور وقف حریم مقدس اوست و این همه مستلزم داشتن قدرت و حیات و اراده و علم و حکمت بی‌نهایت در بی‌نهایت است و این معانی هم از آثار قدرتش در میدان پر عظمت حیات آشکار است و این همه از مفهوم الله پیداست.

چون این مفهوم را به حقیقت دریایی و توفیق درک آن از ناحیه حضرتش نصیب تو شود، شعله عشق فطری به وجود مقدس او در تو زبانه کشد و عالی‌ترین و قوی‌ترین تحرك، برای ادای خالصانه‌ترین عبادت برای تو حاصل گردد، آن وقت است که بر اثر این عشق از والاترین ارزش برخوردار خواهی شد و خدای نخواسته، اگر در زمره بی‌معرفت‌ها بمانی، از این عشق محروم خواهی شد و در آن صورت برای تو محرکی جهت ورود در فضای پرمعنای عبادت نخواهد بود و از اعتبار و آبرو هم در پیشگاه او نصیب خواهی نداشت.

یکی از حواریون بزرگ عیسی در این مسئله داد حقیقت داده می‌گوید:

اگر من با زبان بشر و ملائکه حرف می‌زدم ولی محبت نداشتم يك پاره مسی می‌شدم که به صدا درآید، اگر من دانای غیب و آگاه از همه اسرار و علوم می‌شدم و تمام ایمان کامل را که کودها را از جا بر کند دارا می‌گشتم ولی محبت نداشتم چیزی نمی‌بودم.

اگر من همه اموال خود را می بخشیدم و تن خودم را برای سوزاندن تسلیم می کردم ولی محبت نداشتم به دردی نمی خوردم، محبت دارای متانت و شفقت است، محبت حسد نمی شناسد، محبت تفاخر و خودستایی نمی کند و خود را آلوده به غضب نمی سازد و بدی را به حساب نمی آورد، از بی عدالتی شاد نمی شود، محبت متحمل می شود و به همه چیز امید می بندد و به همه چیز صبر

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 389

می آورد و هرگز نابود نمی شود.

عارفان بینادل و مردان حق و واصلان بزم فضیلت و مقیمان حضرت حقیقت در نزد همه ملت ها يك شراره کوچکی از آتش این عشق در کانون دل داشته اند و تنها يك جرعه و بلکه يك قطره از این باده جان بخش خورده بودند که با يك شراره دل ایشان جهانبین گشته و از این يك قطره جان، ایشان سرمست دو عالم شده بودند.

این عشق است که در دل همه انبیا و اولیا و عرفا جایگزین بوده و تجلی نموده و از زبان همه ایشان گویا و پرتو افشان گردیده است.

از عرش برین گشت شام

تا عشق تو خیمه زد به جانم

از یاد تو یار مهربانم

شد عالم و آدمم فراموش

تا مست ابد شود روانم

می نوشم از آن دو نرگس مست

ارکان و عناصر روانم

عشق است و وفا و مهربانی

از لطف زیار بی نشانم

گم گشت دلی که خود نشان داشت

صد باغ گل است در نهانم

يك مشتم گل است تن ولی جان

می پرس ز حال ناتوانم

رحم آر به عاشقی چنین زار

چون دید دو چشم خون فشام

خون شد دل آسمان به حالم

بگسست دل از جهان الهی

پیوست به یار دلستانم

خداوند یگانه

أَحَدٌ یعنی یگانه و خدای مطلق و حقیقی که به هیچ صورت قابل تعدد و کثرت نیست.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 390

وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ «1».

وحدت حضرت او، وحدت عددی نیست؛ زیرا واحد یعنی بیشتر از نصف و کمتر از دو و این بر خدا روا نیست.

واحد بودن خدا یعنی بی جزء و بی شریک و بی مانند و این که وجود مقدس او در ذات و افعالش یکتا و یگانه است.

بنابر این [اللَّهُ أَحَدٌ] مشتمل بر تمام صفات ثبوتیه و سلبيه است، لفظ الله بر همه صفات ثبوتیه و کمالیه از علم و قدرت و حیات و ادراک و تدبیر دلالت می‌کند.

و لفظ احد منزّه بودن خدا را از صفات سلبيه و از عیب و نقص می‌رساند و می‌فهماند که جسم نیست و مرکب و حادث نمی‌باشد، حلول کننده در چیزی و محل برای چیزی و محتاج به کسی و چیزی نیست و مانند و شریک و ضد و ند برای او نمی‌باشد.

خداوند بی نیاز

اللَّهُ الصَّمَدُ «2».

خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند].

آقای عزیز و بزرگواری که در تمام نیازها روی به او آورند و بر حضرتش تکیه کنند و توجه نمایند و بدون او کاری انجام نگیرد.

به فرموده حضرت سید الشهداء و حضرت سجاد و امام باقر و حضرت

(1) - نهج البلاغة، خطبه 185؛ بحار الأنوار: 261/4، باب 4، حدیث 9.

(2) - اخلاص (112): 2.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 391

صادق علیهم السلام کسی که آقایی و بزرگی و شرف و سیادت، در او در نهایت کمال است، کسی که دائم و همیشگی است و همراه بوده و خواهد بود، فرمانروای بزرگی که فوق او، امر دهنده و نهی کننده نیست و قائم به ذات و بی نیاز از غیر است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب پرقیمت «مرآة العقول» می گوید:

این معنا در حقیقت عبارت است از وجوب وجود و بی نیازی مطلق او و احتیاج عموم کائنات در جمیع امور به اوست، یعنی مبدأ کل و مرجع عموم و پناهگاهی که هر کس هر حاجتی دارد و هر چه بخواید او قادر به انجام حاجت و بخشیدن خواسته اش هست و از آنچه همگان نیاز به آن دارند چیزی را فاقد نمی باشد و سزاوار است که همه کس به خشوع و پرستش متوجه وی شوند و روی نیاز به دربار بی نیاز او آرند.

خداوند نزاده و زاییده نشده

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ [«1»].

نزاده، و زاییده نشده است.

نزاده است و زاده نشده است، شکی نیست که اگر فرزندی داشت لازمه‌اش این بود که طبق قوانین طبیعی خودش از دیگری زاده شده باشد و اگر از دیگری زاده شده بود محدود بود و معنایی برای ازلیت نبود، این جمله نورانی رد بر تمام مشرکان و اهل کتاب است؛ زیرا آن بدبخت‌های جاهل مدعی فرزند داشتن خدا بودند:

(1) - اخلاص (112): 3.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 392

مشرکان، فرشتگان را دختران او و یهود عزیر را و مسیحیان مسیح را پسران خدا می‌گفتند؛ این است که در رد عقاید این بی‌خبران فرمود: نزائیده نه پسر نه دختر نه چیز دیگر و بعد چون اینان برای همین فرزندان مقام خدایی قایل شده به پرستش آنان پرداختند، سپس می‌فرماید: زائیده نشده است.

خداوند بی‌مانند

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ [«1»].

و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی‌باشد.

و هیچ کس همتا و مانند و برابر او نیست، چون همه موجودات در همه برنامه‌ها محدودند و او در ذات و صفات بی‌نهایت در بی‌نهایت است و کسی را در هیچ برنامه‌ای یارای برابری با او نیست، بلکه تمام جهانیان وجود و حرکت و حیاتشان متکی به اراده و قدرت اوست و [لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] [«2»].

این بود توضیح بسیار مختصری از آداب و مقدمات و شرایط و حمد و سوره نماز که در ضمن دو حدیث آداب شروع نماز و قرائت قرآن آمد. اگر از اول تا به آخر این جلد را به دقت مطالعه کنید، با توفیق حضرت حق پیوندی با نماز برقرار می‌کنید که تا هستید گسستی نخواهد بود.

در پایان این بخش لازم است به چند حدیث از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به بی‌نماز که پست‌ترین و بدبخت‌ترین انسان است اشاره رود:

(1) - اخلاص (112): 4.

(2) - شوری (42): 11.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 393

عقوبت ترك نماز

نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس نماز را ترك کند خدای تعالی او را به پانزده عقوبت مبتلا کند، شش بلا در دنیا و سه بلا نزدیک مرگ و سه در قبر و سه در قیامت:

شش بلای ایام زندگی:

1- نور از روی او بردارد.

2- برکت از مالش برود.

3- عمر و مالش ناقص ماند.

4- خیرات او قبول حق نشود.

5- دعای او مقبول نیفتد.

6- دعای صالحان نصیبش نشود.

سه بلای نزدیک مرگ:

1- سکرات مرگ بر او سخت گردد.

2- اگر همه طعام دنیا در حلقش ریزند سیر نشود.

3- تشنگی او کم نگردد تا بمیرد.

سه بلای قبر:

1- با درد و غم باشد.

2- گور وی در تاریکی محض باشد.

3- تا روز قیامت در عذاب معذب گردد.

سه بلای قیامت:

1- حساب بر وی دشوار شود.

عرفان اسلامی، ج 5، ص: 394

2- خداوند دشمنش شده و به او عذاب دردناک رسد.

3- مثل حیوان چهار دست و پا از قبر بیرون آید؛ خلق بر وی بنگرند تا در عذاب رود «1».

و نیز فرمود:

لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ «2».

کسی که بی نماز است بهره‌ای از برکات و فیوضات اسلام ندارد.

و فرمود:

إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ «3».

تارک نماز بوی بهشت به مشامش نرسد.

ای هستی عالم! ای جان جهانیان! ای معشوق تمام ذرات! ای بنده پرور! ای حکیم و عادل! به حقیقت انبیا و امامان و عاشقان و اولیای، ما را از فهم حقایق و عمل به دستورهای نورانیت محروم مکن که محروم از فهم حقایق و ممنوع از عمل صالح، تمام درهای رحمت به رویش بسته و همه درهای شر و بدبختی به رویش باز است.

ای اکرم الاکرمین! بسته بودن درهای رحمت و باز بودن درهای شر را در دنیا و آخرت به روی این بندگان دردمند و مسکین و نیازمند میسند، آمین یا رب العالمین.

(1) - فلاح السائل: 22؛ بحار الأنوار: 21/80، باب 6، حدیث 39؛ مستدرک الوسائل: 23/3، باب 6، حدیث 2922.

(2) - دعائم الإسلام: 1/133؛ بحار الأنوار: 232/79، باب 1، حدیث 57، گرچه حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.

(3) - بحار الأنوار: 232/79، باب 1، حدیث 57.

